

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

موسسه ترجمه و نشر «دوره علوم و معارف اسلام»

ازتاییات

حضرت علامه آی الله حاج شیخ محمد حسین حنفی طهرانی مقدس سنه ذکریه

مشهد مقدس، صندوق پستی: ۳۵۵۹ - ۹۱۳۷۷

پایگاه اینترنتی دوره علوم و معارف اسلام (فارسی): [www.maarefislam.ir](http://www.maarefislam.ir)

پایگاه اینترنتی دوره علوم و معارف اسلام (عربی): [www.maarefislam.org](http://www.maarefislam.org)

پایگاه اینترنتی دوره علوم و معارف اسلام (انگلیسی): [www.islamknowledge.org](http://www.islamknowledge.org)

پایگاه اینترنتی مکتوبات خطی مؤلف: [www.maarefislam.net](http://www.maarefislam.net)

پست الکترونیکی: [info@maarefislam.com](mailto:info@maarefislam.com)

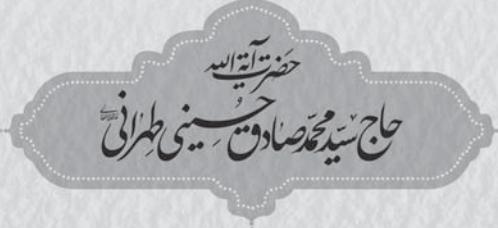
هُوَ الْعَلِيمُ



# كُلُّ شَيْءٍ أَحَبْ



در کیفیت سیر و سلوک اولی الالباد



حسینی طهرانی، سید محمد صادق، ۱۳۷۳ - هـ.

گلشن احباب در کیفیت سیروسلوک اولی الاباب / سید محمد صادق حسینی طهرانی -

مشهد: نور ملکوت قرآن، ۱۴۴۱ هـ.

...ج

کتابنامه.

۱. عرفان. ۲. اخلاق عرفانی. ۳. آداب طریقت. ۴. خودسازی (اسلام).

۵. خدا و انسان (اسلام). ۶. تصوف. الف. حسینی طهرانی، سید محمد صادق،

ج. فروست: مواضع اخلاقی، عرفانی. ب. عنوان. ۱۳۷۳ - هـ.

۲۹۷/۶۳۲ BP ۲۵۰/۹

شابک با جلد سلفون (جلد ۱) ۰\_۲۵\_۹۷۸\_۹۶۴\_۷۲۷۰\_۰

شابک با جلد معمولی (جلد ۱) ۳\_۲۴\_۹۷۸\_۹۶۴\_۷۲۷۰\_۳

شابک با جلد سلفون (دوره ۸) ۸\_۱۶\_۹۷۸\_۹۶۴\_۷۲۷۰\_۸

شابک با جلد معمولی (دوره ۱۲) ۰\_۱۲\_۹۷۸\_۹۶۴\_۷۲۷۰\_۰

## گلشن احباب در کیفیت سیروسلوک اولی الاباب جلد اول

حضرت آیة‌الله حاج سید محمد صادق حسینی طهرانی

طبع اول: ذوالحجّة الحرام ۱۴۴۱ هجری قمری

تعداد: ۲۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی، چاپ، صحافی: دقت

ناشر: انتشارات نور ملکوت قرآن، مشهد مقدس، صندوق پستی ۳۵۰۹-۹۱۳۷۵

تلفن ۰۵۱-۳۵۵۹۲۱۲۵

این کتاب تحت اشراف « مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام »

از تأییفات حضرت علامه آیة‌الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

به طبع رسیده و کلیه حقوق آن محفوظ و مخصوص این مؤسسه می‌باشد.

Email: info@maarefislam.com

فہرست



## فهرست اجمالی مطالب و موضوعات

### گلشن أحباب (۱)

عنوان		صفحة
مقدمه		۴۳
مجلس اوّل: توصیه‌هایی به سالکین راه خدا: ذکر، غنا و موسیقی، ظاهر و باطن، عدم امتیاز بین رفقا، شوون طلبگی، تحصیل اجتهاد	۵۱	مجلس اوّل: توصیه‌هایی به سالکین راه خدا: ذکر، غنا و موسیقی، ظاهر و باطن، عدم امتیاز بین رفقا، شوون طلبگی، تحصیل اجتهاد
مجلس دوم: قبض و بسط سلوکی (۱)	۷۹	مجلس دوم: قبض و بسط سلوکی (۱)
مجلس سوم: قبض و بسط سلوکی (۲)	۹۵	مجلس سوم: قبض و بسط سلوکی (۲)
مجلس چهارم: قبض و بسط سلوکی (۳)	۱۱۵	مجلس چهارم: قبض و بسط سلوکی (۳)
مجلس پنجم: قبض و بسط سلوکی (۴)	۱۳۳	مجلس پنجم: قبض و بسط سلوکی (۴)
مجلس ششم: احتیاط در دین و تواضع	۱۵۵	مجلس ششم: احتیاط در دین و تواضع
مجلس هفتم: احتیاط در غذای جسم و روح	۱۶۹	مجلس هفتم: احتیاط در غذای جسم و روح
مجلس هشتم: تحفه خاص اولیاء إلهی	۱۸۷	مجلس هشتم: تحفه خاص اولیاء إلهی
مجلس نهم: تبعیت از روش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و شرائط اجتهاد	۱۹۷	مجلس نهم: تبعیت از روش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و شرائط اجتهاد
مجلس دهم: افتراء به اهل توحید و عرفان	۲۰۹	مجلس دهم: افتراء به اهل توحید و عرفان
مجلس یازدهم: حقانیت فعل ولی خدا (۱)	۲۲۳	مجلس یازدهم: حقانیت فعل ولی خدا (۱)
مجلس دوازدهم: حقانیت فعل ولی خدا (۲)	۲۳۹	مجلس دوازدهم: حقانیت فعل ولی خدا (۲)



**فهرست تفصیلی مطالب و موضوعات  
گلشن أحباب (۱)**

عنوان	صفحة
شامل مطالب:	مقدمه
از صفحه ۴۳ تا صفحه ۴۸	صفحة
لزوم اطلاع بر نحوه سیر و لوازم مورد نیاز سفر إلى الله	۴۳
غفلت، باعث کندي يا توقف سير می شود	۴۳
جلوگیری از نقصان محبت پروردگار، با مراقبه دائمی	۴۳
پشیمانی اهل بهشت بر لحظات غفلت از ياد و توجه به پروردگار	۴۴
«يا عيسى! تيقظ في ساعاتِ الغفلة»	۴۴
دستور قرآن و روایات به استفاده از موعظه و یادآوری	۴۴
«دلت را با موعظه زنده گردان!»	۴۴
نياز به موعظه حتی در مراحل انتهائی و بعد از رسیدن به مقصد	۴۴
خداؤند پیامبران و اولیاء خود را نیز موعظه نموده است	۴۵
روایت معراجیه و مواضع خداوند به حضرت عیسی علی‌بن‌بیتبان‌والله‌وعلیه‌السلام	۴۵
اصل تکرار موعظه و یادآوری	۴۵
فرمایش مرحوم علامه (ره) درباره علاقه ایشان به گوش دادن موعظه	۴۵
تأکید ائمه طاهرين عليهم السلام و اولياء إلهي بر شرکت در مجالس ذكر	۴۵
و یاد خدا	۴۵

وصیت امیرالمؤمنین به امام حسن علیهمالسلام: «وَعَلَيْكِ بِمَجَالِسِ الذِّكْرِ» <sup>۴۵</sup>	۴۵
روایت رسول خدا صلی الله علیه وآلہ درباره تفرّج در مجالس ذکر	۴۶
دورنمائی از مطالب کتاب	۴۶
بیان نکات عرفانی، اخلاقی و برخی مباحث اعتقادی، فقهی و تاریخی،	۴۶
در جلسات انس و ذکر	۴۶
إجمالي از محتواي مطرح شده در كتاب	۴۶
بیان نکات و موضوعات مهم سلوک إلى الله	۴۷
کیفیت تدوین و نگارش کتاب	۴۷
«ای باد اگر به گلشن أحباب بگذری، زنهار عرضه ده بر جانان پیام ما»	۴۷
وجه نامگذاری کتاب	۴۸
قطع تعلقات عالم کثرت، با مطالعه مواعظ و اندرزهای إلهی	۴۸

### مجلس اول: توصیه‌هایی به سالکین راه خدا

از صفحه ۵۱ تا صفحه ۷۵

شامل مطالب:

مطلوب اول: مسئله ذکر	۵۱
در تمام أحوال و شرائط، ذکر باید گفته شود	۵۱
وقت اصلی اذکار عمومی، بین الطّلوعین است	۵۱
أهل بيت علیهم السّلام بعد از نماز صبح مشغول ذکر و تعقیب می شدند	۵۲
دو روایت در فضیلت ذکر و قرائت قرآن در بین الطّلوعین	۵۲
انجام اذکار در ابتدای صبح	۵۳
در صورتی که نمی تواند بین الطّلوعین ذکر بگوید، قبل از اذان صبح یا در طول روز بگوید	۵۳
انجام قرائت قرآن در بین الطّلوعین، یا قبل از ذکر یا بعد از ذکر	۵۳

- روایات واردہ در انجام ذکر و قرائت قرآن بعد از نماز صبح (ت)\*  
۵۳
- اهتمام اکید به گفتن ذکر  
۵۴
- ذکر غذای روح است  
۵۴
- کسی که ذکر را ترک نماید توّقف می‌کند و بعد حسرت می‌خورد  
۵۴
- نباید گفتن ذکر را به بعد، موقول کرد؛ موانع همیشه وجود دارد  
۵۵
- مرحوم حدّاد (ره)؛ «به هر نحوی شده باید ذکر را گفت»  
۵۵
- علاوه بر توجه قلبی، ذکر لسانی هم اهمیت دارد  
۵۵
- با ذکر لسانی، عالم ظاهر را هم باید منور کرد  
۵۵
- نباید به واسطهٔ حال نداشتن، ذکر را ترک نمود  
۵۵
- ترک ذکر، باعث حسرت می‌شود  
۵۶
- حسرت برخی از افراد، بعد از فوت مرحوم علامه (ره)  
۵۶
- همیشه مقتضی موجود و مانع مفقود نیست  
۵۶
- مطلوب دوّم: حکم غنا و موسیقی  
۵۶
- صدای خوش یکی از مواهب إلهیه است  
۵۶
- شنیدن صدای خوش زن نامحرم حرام است  
۵۶
- ملّاک غنای حرام  
۵۷
- هیچ اشکالی در حرمت موسیقی نیست  
۵۷
- نهی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از نی و طبل  
۵۷
- آلات موسیقی مالیت ندارد و خرید و فروش آنها جائز نیست  
۵۷
- تحريم انواع مختلف موسیقی در زمان ائمه علیهم السلام  
۵۸
- باطل بودن غنا در روایت امام باقر علیه السلام  
۵۸
- تجویز استفاده از «دف» در خصوص عروسی  
۵۹

---

\*. حرف «ت» علامت تعلیقه است.

- ۵۹ فقهائی که قاتل به حرمت مطلق موسیقی هستند (ت)  
 حرمت موسیقی غیر از دف زدن در عروسی و ولیمه ختنه اطفال، مسلم  
 و إجماعی است
- ۶۰ تسری جواز موسیقی، به انواع دیگر موسیقی و به غیر عروسی صحیح نیست  
 علت ذکر روایات ناهیه از استعمال آلات موسیقی در کتاب دعائیم‌الاسلام
- ۶۱ استدلال برخی از افراد در روزنامه بر حیث مطلق موسیقی
- ۶۱ خداوند برای حیث صدای خوش حدودی قرار داده است
- ۶۱ سؤال از مرحوم علامه (ره) درباره موسیقی ای که باعث ازدیاد عشق خدا می شود  
 مرحوم علامه (ره): شارع مقدس از ازدیاد عشق‌الهی از طریق موسیقی  
 نهی فرموده است
- ۶۲ فرمایش مرحوم علامه (ره) در کتاب ولایت فقیه درباره موسیقی (ت)  
 راه خدا را باید از طرق حلال پیمود
- ۶۳ شکّی در حرمت موسیقی و تغّنی لهوی نیست
- ۶۳ فرق غنا و موسیقی
- ۶۳ تغّنی غیر لهوی مثل تغّنی به قرآن اشکال ندارد  
 قرآن باید با صدای خوب و حزین خوانده شود
- ۶۴ اثرات صدای خوش، در بیان مرحوم علامه (ت)
- ۶۴ گوش دادن به موسیقی با سلوک راه خدا جمع نمی شود  
 مطلب سوم: خلط بین ظاهر و باطن
- ۶۴ شکّی در وجود ظاهر و باطن نیست  
 آیا وجود باطن، مانع از اعتبار ظاهر می شود؟
- ۶۵ ظاهر کلام، مرأت باطن و حجّت است
- ۶۵ حجّیت ظواهر، از مسلمات است
- ۶۵ حجّیت إقرار، از باب حجّیت ظواهر است

- انحراف برخی از اهل سلوک در عمل ننمودن به ظواهر ۶۶
- مراعات دقیق ظواهر، انسان را به باطن می‌رساند ۶۶
- سرایت دادن احکام از موردی به مورد دیگر، طبق ذوق و سلیقه، صحیح نیست ۶۶
- مرحوم علامه (ره): رفقای طلبه تمام اوقات خود را صرف علم و درس نمایند ۶۷
- مؤاخذة شدید مرحوم علامه (ره) از اینکه طلاب به کارهای غیردرسی مشغول شوند ۶۷
- سالک باید در برابر دستورات استاد، تسلیم باشد ۶۷
- تشخیص باطن کلام اولیاء خدا مشکل است ۶۸
- نباید دنبال باطنی برویم که دلیلی بر آن نیست ۶۸
- این نوع دنبال باطن رفتن، محصول هواي نفس است ۶۸
- مطلوب چهارم: امتیاز نداشتن رفقا بر یکدیگر**
- سالکین راه خدا، مانند دانه‌های تسبیح هستند ۶۸
- لزوم احترام به تمامی سالکین راه خدا ۶۹
- نباید پشت سر هیچ مؤمنی صحبت نمود ۶۹
- مطلوب پنجم: رعایت شؤون طلبگی**
- موی طلبه باید کوتاه باشد ۶۹
- زی طلبه با غیر طلبه فرق می‌کند ۶۹
- پوشیدن لباس بلند برای برخی از افراد غیر طلبه، غیر متعارف است ۷۰
- مرحوم علامه (ره) برای ما ساعت جیبی می‌گرفتند نه ساعت معچی ۷۰
- لباس طلبه باید تمیز و مرتب باشد ۷۰
- طلبه باید با عزّت باشد ۷۰
- شانه کردن محسن و نگاه در آینه ۷۱
- نباید طوری لباس پوشید و رفتار کرد که باعث آبروریزی حوزه شود ۷۱
- طلبه به خاطر خدا و امام زمان علیه السلام، باید خیلی از محرومیت‌ها را تحمل کند ۷۱

۷۲	<b>مطلوب ششم: اهتمام به تحصیل علم</b>
۷۲	تأکید مرحوم قاضی، مرحوم حداد و مرحوم علامه (رهم) بر درس طلاب
۷۲	سفرارشات مرحوم حداد (ره) به مؤلف بعد از عمامه‌گذاری
۷۲	ارزش عالم عامل، از دنیا و آخرت بیشتر است
۷۳	لزوم استفاده طلاب از ایام جوانی در درس خواندن
۷۳	احتیاج جامعه به اسلام‌شناس آشنای با عرفان و توحید
۷۴	ثمرات وجودی عالم مجتهد
۷۴	ایجاد تحوّل در جامعه با تأثیف و انتشار «دوره علوم و معارف اسلام»
۷۴	مردم مطالب حق را قبول می‌کنند
۷۵	لزوم استفاده حدّاً کثیری از اوقات برای رسیدن به اجتهاد
۷۵	طلاب با دو بال علم و عمل به نهایت ایمان و یقین برسند
۷۵	دعا برای به ثمر نشستن زحمات مرحوم علامه (ره)

**مجلس دوم: قبض و بسط سلوکی (۱)**

از صفحه ۹۲ تا صفحه ۷۹

**شامل مطالب:**

۷۹	<b>معنای قبض و بسط</b>
۷۹	لزوم قبض و بسط در سلوک إلى الله
۷۹	«إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعَيَةٌ فَخَيَرُهَا أُوْعَاهَا»
۸۰	قبض و بسط باید در حدّ اعدال باشد
۸۰	<b>عوامل قبض و بسط</b>
۸۰	<b>عقوق والدين</b>
۸۰	عاقّ والدين بوی بهشت را استشمام نمی‌کند
۸۱	قبض عاقّ والدين، از قبض کافر غیر معاند بیشتر است

- ۸۱ حکایتی از مرحوم علامه (ره)
- ۸۱ گفتار مرحوم علامه (ره) به رانده تاکسی که با پدر و مادر خود قطع ارتباط نموده بود
- ۸۲ امام هادی علیه السلام: عقوق والدین باعث کمی مال و ذلت در دنیا می شود
- ۸۲ عقوبیت عقوق والدین در همین دنیا
- ۸۲ راه سالکی که پدر و مادر از او ناراحت هستند، بسته است
- ۸۲ رنجاندن دیگران
- ۸۲ اگر انسان حرفی بزند که رفیق برنجد، موجب قبض می شود
- ۸۳ مرد نباید با سخن خود عیالش را برنجاند
- ۸۳ طبق قآن و سنت، مرد زمامدار خانه است
- ۸۳ مرد، حق زخم زبان زدن به زن خود را ندارد
- ۸۳ مرد باید در خانه، حسن خلق و رفتار نیکو داشته باشد
- ۸۴ «وَعَاشِرُوْهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ»
- ۸۴ لزوم مراعات مسائل شرعی در زندگی
- ۸۴ گرفتگی نفس به واسطه دلشکستن
- ۸۴ قبض حاصل از موسیقی
- ۸۴ قرآن خواندن موجب بسط، و ساز و آواز موجب قبض می شود
- ۸۴ به وجود آمدن نشاط هنگام عبور از کنار مسجد و ایجاد قبض هنگام عبور از کنار سینما
- ۸۵ در زمان سابق اهل گناه به سینما می رفتند و موسیقی پخش می شد
- ۸۵ نورانیت مساجد
- ۸۵ مساجد در نورانیت با هم فرق دارند
- ۸۵ گرفته شدن روح مسجد به واسطه انجام امور خلاف شرع در آن
- ۸۵ مرحوم حداد (ره) از نورانیت مسجد قائم تعریف نمودند
- ۸۵ علل نورانی بودن مسجد قائم

۸۶	اخلاص مرحوم علامه (ره) در اقامه نماز در مسجد قائم
۸۶	<b>قبض حاصل از معصیت</b>
۸۶	طاعت و اخلاص باعث بسط و نورانیت می شود
۸۶	معاصی موجب قبض و گرفتگی می شوند
۸۶	آثار گناه طبق فرمایش امام سجاد عليه السلام
۸۶	خداآوند بسیاری از گناهان را می بخشد
۸۷	گناه ظلم است
۸۷	کلام امام عليه السلام به مریض بعد از خوب شدن: «پاک شدن از گناه گوارایت باد!»
۸۷	<b>عوامل برطرف شدن قبض</b>
۸۷	اگر علت قبض معلوم نباشد، سالک باید چکار کند؟
۸۸	سه توصیه مرحوم علامه (ره) برای برطرف شدن قبض:
۸۸	قرائت قرآن، صلة ارحام، زیارت اهل قبور
۸۸	تأثیر صلوات و توسل و زیارت معصومین علیهم السلام برای رفع قبض
۸۸	افرادی را که خدا دوست دارد، قبض و بسط بیشتری برای آنها قرار می دهد
۸۸	<b>مراقبة شدید</b>
۸۸	سالک باید در مراقبه شدیده باشد و به دستورات عمل کند
۸۸	«مِنْ حُسْنِ إِسْلَامِ الْمَرْءِ تَرُكُّهُ مَا لَا يَعْنِيهِ»
۸۹	طوری زندگی کن که هیچ کس خاطره بدی از تو نداشته باشد
۸۹	<b>حقوق والدین</b>
۸۹	سفارش مرحوم علامه (ره) به شخصی که پدر او از دنیارفته و ازاو راضی نبود
۸۹	عاق و الدین با خبرات برای والدین مرحوم خود، می تواند آنها را راضی نماید
۹۰	ارواح مؤمنین به اهل خود در دنیا سر می زنند
۹۰	فرزندانی که به خاطر ارت دعوا می کنند ممکن است عاق شوند
۹۰	دل بسته نبودن به مال دنیا

۹۱	مرحوم علامه (ره): بعضی از سالکین از پول نمی‌توانند بگذرند
۹۱	تا کسی از مال نگذرد، به مقصود نخواهد رسید
۹۱	مؤمن نباید به مال دنیا دل بسته باشد
۹۱	نهی مرحوم علامه (ره) از گرفتن خمس از بعضی افراد
۹۱	سالکی که از مال نمی‌تواند بگذرد، چگونه می‌تواند هستی خود را بدهد؟
۹۱	خداآوند به خاطر سخاوت سامری، از حکم کشتن او صرف نظر کرد
۹۲	امر سلوک، امر دقیقی است
۹۲	لزوم مراقبه در تمام احوال

### مجلس سوم: قبض و بسط سلوکی (۲)

از صفحه ۹۵ تا صفحه ۱۱۱

#### شامل مطالب:

۹۵	معنای قبض و بسط
۹۵	گاهی علت قبض و بسط معلوم نیست
۹۵	گاهی قبض و بسط ناشی از عمل انسان است
۹۶	کمترین اثر ظلم، گرفتگی و قبض است
۹۶	قبض حاصل از ظلم به عیال، با راضی شدن او از بین می‌رود
۹۶	راضی نبودن پدر و مادر باعث قبض برای فرزند می‌شود
۹۶	عوامل برطرف شدن قبض در توصیه های مرحوم علامه (ره):
۹۶	اول: صلة أرحام
۹۶	صلة و ارتباط با أرحام موجب بسط می شود
۹۶	محبت به مخدّرات از أرحام، خیلی نافع است
۹۶	نیکی به پدر و مادر کفاره گناهان است
۹۷	روایت امام صادق علیه السلام در بیان کفاره کشتن دختر

۹۷	توبه از گناهان با نیکی به پدر و مادر
۹۸	<b>دوم: قرائت قرآن</b>
۹۸	قرآن موجب شفای دردهای ظاهری و باطنی است
۹۹	روایات فراوان درباره شفابخش بودن قرآن
۹۹	«وَاسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الْعُدُولِ»
۹۹	<b>سوم: زیارت اهل قبور</b>
۹۹	زیارت اهل قبور موجب عبرت و شادی دل مؤمن از دنیارفته می‌شود
۹۹	روایت امام صادق علیه السلام در شادشدن و انس گرفتن اموات
۱۰۰	دعای هنگام زیارت اهل قبور
۱۰۰	<b>عوامل دیگر رفع قبض</b>
	فرستادن صلووات، زیارت مشاهد مشرّفه، بکاء بر مصائب اهل بیت
۱۰۰	علیهم السلام و شادکردن دل مؤمن
۱۰۰	<b>آثار عجیب ذکر صلووات در حل مشکلات</b>
۱۰۱	روایت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در آثار صلووات
۱۰۱	مغفرت ذنوب و قضاء حوائج، از آثار مهم زیارت اهل بیت علیهم السلام است
۱۰۲	<b>برآوردن حاجت مؤمن</b>
۱۰۲	رفع مشکل از مؤمن، گرفتگی‌های دنیوی و اخروی را بطرف می‌کند
۱۰۲	رفع موانع طریق و بازشدن دربهای آسمان
۱۰۳	قضاء حوائج مؤمنین، کفاره گناهان بزرگ است
۱۰۳	<b>رضایت والدین</b>
۱۰۳	نارضایتی والدین باعث بسته شدن راه آسمان و راه معاش دنیوی می‌شود
۱۰۳	عاق والدین بوی بهشت را استشمام نمی‌کند
۱۰۴	کسی که ازدواج نکند، به کمال مطلق نخواهد رسید
۱۰۴	ازدواج نکردن مرحوم حکیم هیدجی و شیخ مرتضی طالقانی

- هر طاعت و معصیتی اثرباری مخصوص خود دارد ۱۰۴
- اثر گرفتگی دل پدر و پدر، چه حق باشد و چه ناحق ۱۰۴
- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم: «أَنْتَ وَ مَالُكُ لِأَبِيكَ» ۱۰۴
- حکایت دو سالکی که در کارهای استاد «إن قلت» داشتند ۱۰۵
- نباید به مقداری از احکام قرآن ایمان آورد و مقداری را رها نمود ۱۰۵
- طرد سالک متمرّدی که مادر از او ناراضی بود ۱۰۶
- معلق ماندن سالک متمرّدی که نهایت محبت را نسبت به پدر و مادرش داشت ۱۰۶
- لزوم اطاعت از أوامر پدر و مادر در غیر معتبر خداوند، ولو غیر منطقی باشد ۱۰۷
- گفتگی دل پدر و مادر کافر نیز باعث قبض فرزند می شود ۱۰۷
- کسانی که پدر و مادرشان در قید حیات هستند تا می توانند به آنها خدمت کنند ۱۰۷
- خدمت به پدر و مادر باعث بسط و باز شدن راه انسان به سوی خدا می شود ۱۰۷
- اهمیت و ارزش رفیق**
- اهمیت خدمت به خواهر و برادر و سائر أرحام ۱۰۸
- رفیق، کمتر از أرحام نیست ۱۰۸
- رفیقی که در راه خدا است، حقیقته رَحِم انسان محسوب می شود ۱۰۸
- رَحْمِی که حق را انکار کند، رحم نیست ۱۰۸
- «فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ لَا يَتَسَاءَلُونَ» ۱۰۸
- مرحوم علامه (ره): اگر کسی رفقای ما را قبول ندارد، ما را هم نباید قبول داشته باشد ۱۰۹
- به رفیق، اشتباه کارش را باید تذکر داد نه اینکه او را طرد نمود ۱۰۹
- شادنmodن دل رفیق، باعث بسط می شود ۱۱۰
- رفقا باشیستی هرچه بیشتر با هم گرم باشند ۱۱۰
- ببینید دل پدر و مادر به چه چیز خوش می شود، همان کار را انجام دهید ۱۱۰
- زيارت پدر و مادر از نعمت‌های بزرگ خداوند است ۱۱۰

- با نماز، قرآن و صدقه، پدر و مادری که از دنیا رفته‌اند را می‌توان شاد نمود ۱۱۱  
 ممکن است انسان در زمان ممات پدر و مادر عاق شود ۱۱۱

### مجلس چهارم: قبض و بسط سلوکی (۳)

از صفحه ۱۱۵ تا صفحه ۱۳۰

شامل مطالب:

- ۱۱۵ قبض به معنای خستگی و کسالت روحی  
 ۱۱۵ گرفتگی قلب و ریه در اثر آلودگی هوا  
 ۱۱۶ گرفتگی روحی و گرفتگی جسمی  
 ۱۱۶ قبض و بسط گاهی به دست خود انسان است و گاهی به خاطر امور غیر معلوم  
 ۱۱۶ عقوق والدین  
 ۱۱۶ اصل معنای «عقوق»  
 ۱۱۷ تحصیل رضایت پدر و مادر، تنها راه برطرف شدن قبض حاصل از عقوق والدین  
 ۱۱۷ بالاترین مرتبه عقوق، قتل پدر و مادر است  
 ۱۱۷ «مَنْ أَحْرَزَ وَالِّدَيْهِ فَقَدْ عَفَّهُمَا»  
 ۱۱۸ امام صادق علیه السلام: «أَذْنَى الْعَقُوقِ أَفَّ»  
 ۱۱۸ عقوق والدین، از معاصی کبیره است  
 ۱۱۸ حرمت یا کراحت شدیده عاق نمودن فرزند  
 ۱۱۸ اثر سوء عاق نمودن فرزند، بر پدر و مادر  
 ۱۱۹ اثر عقوق برای والدین کمتر از اثر آن برای فرزند است  
 ۱۱۹ احتمال حرمت عاق نمودن فرزند صالح  
 ۱۲۰ سفارش امام صادق علیه السلام به خیرات و صدقات برای پدر و مادر  
 ۱۲۰ با بر و نیکی پس از مرگ پدر و مادر، می‌توان از عقوق آنها خارج شد  
 ۱۲۰ عوامل دیگر قبض

- دل شکستن باعث قبض می شود
- اگر کسی گناه کند، برای او قبض حاصل می گردد
- قبض حاصل از دروغ گفتن
- روایت: «بنده طعم ایمان رانمی چشد مگر اینکه دروغ جدی و شوخی را ترک کند» ۱۲۱  
«و لَا تُحْرِجُّ مِنْ فِيَكَ كِذَبَةً أَبَدًا»
- هرچه ظلم بیشتر باشد، قبض حاصل از آن شدیدتر است
- قبض حاصل از وسوسات
- وسوسات موجب قبض می شود
- مرحوم آیة الله انصاری (ره): أعمال شخص وسوساتی باطل است
- أفعال وسوساتی به امر شیطان انجام می شود
- بیان علامه مجلسی (ره) در ذیل روایت: «و هُوَ يُطِيعُ الشَّيْطَانَ» (ت)
- نحوه وضوگرفتن شخص وسوساتی
- «الْوُضُوءُ مُدُّ وَ الْغُسْلُ صَاعٌ»
- نصف لیوان آب برای وضوه کافی است
- با یک آفتتابه آب می توان غسل نمود
- افرادی که بیش از حد، در وضو و غسل آب مصرف می کنند، خلاف سنت
- عمل می نمایند
- وسوسات مريضی است، وقتی بباید به همه جا سرایت می کند
- عملکرد امام صادق علیه السلام برای پرهیز از یقین نمودن به نجاست
- روایت أمیر المؤمنین علیه السلام در عدم اعتماء به نجاست احتمالی
- فرمایش مرحوم علامه (ره) به شخص وسوساتی
- گفتار یکی از مراجع به یکی از مقلدین خود: بدون نیت غسل کن!
- شیطان هر کسی را به مقتضای حالش فریب می دهد
- حکایتی از مرحوم مجتبهدی درباره نحوه تکبیره‌ای‌حرام گفتن شخص وسوساتی ۱۲۷

مرحوم آیه‌الله انصاری (ره): وسوس حرام است	۱۲۷
پیامبر اکرم صلی الله علیه وآلہ وسلم: «من به شریعتی آسان و راحت مبعوث شدم»	۱۲۸
در امر طهارت و نجاست، باید طبق سنت معصومین علیهم السلام رفتار نمود	۱۲۸
<b>قبض حاصل از گناه</b>	۱۲۸
گناه موجب قبض می‌شود	۱۲۸
سؤال شخصی از امیر المؤمنین علیه السلام در علت محرومیت از نماز شب	۱۲۸
«أَنْتَ رَجُلٌ قَدْ قَدَّرْتَكَ دُنُوِّيْكَ»	۱۲۸
لزوم مراقبه شدیده	۱۲۹
فهرستی از اموری که باعث بسط می‌شود	۱۲۹

#### مجلس پنجم: قبض و بسط سلوکی (۴)

از صفحه ۱۳۳ تا صفحه ۱۵۱

شامل مطالب:

<b>قبض و بسط اختیاری</b>	۱۳۳
برخی از قبضهایی که به دست خود انسان است	۱۳۳
کسی که از یاد خدا اعراض کند، زندگی او توأم با سختی و تاریکی است	۱۳۴
آثار قبض و وقوع در ظلمت	۱۳۴
کسی که خدا را فراموش کند، مورد فراموشی قرار می‌گیرد	۱۳۵
قبض و بسط مسئله‌ای نسبی است	۱۳۵
هرچه انسان به عالم تجربه نزدیکتر شود، زودتر احساس قبض می‌کند	۱۳۵
برای سالکین راه رفته، نفس غفلت از پروردگار باعث قبض می‌شود	۱۳۵
<b>قبض و بسط غیر اختیاری</b>	۱۳۶
گاهی قبض و بسط در اثر اعمال بندگان نیست	۱۳۶
سالک برای رسیدن به کمال، به حال قبض و بسط نیاز دارد	۱۳۶

- بسطِ تنها و قبضِ تنها، برای سالک مطلوب نیست
- مؤمن باید بر حال قبض، صبر نماید
- مواعظ خداوند به حضرت عیسی علی‌نیّتاوآله‌وعلیه السّلام**
- «ای عیسی! بر بلا صبور باش!»
- معنای مسرور شدن خداوند
- «ای عیسی! یاد من را با زبانت نگهدار!»
- انسان مؤمن اگر ذکر خدا نگوید، نفس او ضایع می‌شود
- راه احیاء ذکر
- دل سالک راه خدا باید مملو از محبت پروردگار باشد
- «ای عیسی! در ساعتی که همه در غفلتند، تو بیدار باش!»
- طلب معاش امری مطلوب است، اگر طبق موازین شرع باشد
- طالب روزی، باید در همهٔ حالات به یاد خدا باشد
- بیداری دل، متوقف بر بیداری چشم در نیمه‌های شب است
- لزوم فراهم‌نمودن مقدمات بیداری شب
- اگر کسی خدا را می‌خواهد، باید کار کند
- «ای عیسی! هم به من میل داشته باش و هم از من خوف داشته باش!»
- حبّ دنیا و شهوّات، با خشیت‌الهی از دل بیرون می‌رود
- «ای عیسی! به حال خودت گریه کن!»
- مخاطبۀ خداوند با مولودی که ذرّه‌ای کدورت در قلب او نیست
- «ای عیسی! با مردم با نرمی صحبت کن!»
- افشاء سلام از علائم مؤمن است
- زمانی که چشمها خوبان در خواب است، بیدار باش!
- هرگاه اهل بطالت می‌خندند چشمها توانشکبار باشد
- سفراش به خشوع و صبر

۱۴۳	<b>سختی‌های سلوک</b>
۱۴۳	در راه سلوک، نان و حلوا پخش نمی‌کنند!
۱۴۴	«واعْلَمْ أَنْ أَمَّاكَ عَقْبَةً كَثُودًا»
۱۴۴	مؤمن باید کمر خود را محکم بینند و بهسوی خدا حرکت کند رسول اکرم و امیر المؤمنین علیهمالسلام همه را به خدا دعوت می‌کردند، نه به خود
۱۴۴	برخی از دروایش مردم را به خود دعوت می‌کنند، نه به خدا
۱۴۵	باید تهذیب نفس نمود، نه تقویت نفس
۱۴۵	«سلوک» یعنی ترك حظوظ و قیود، نه جمع قیود
۱۴۵	بیان اهمیت تهذیب نفس در سوره شمس، بعد از یازده قسم
۱۴۶	«قدَّ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّهَا»
۱۴۶	در راه خدا، باید شخصیت را زیر پا له نمود
۱۴۷	مرام مرحوم علامه (ره) چله‌گرفتن و ترک زن و فرزند نبود
۱۴۷	انجام عبادتها برای برخی از افراد، التذاذ نفس است
۱۴۷	مرحوم علامه (ره) به هرکسی مطابق ظرفیت او دستور می‌دادند
۱۴۸	تحمیل کردن نظر به اولیاء خدا ضرر دارد
۱۴۸	مراد از حظوظ نفس
۱۴۸	<b>تسلیم و اطاعت</b>
۱۴۸	لزوم اطاعت محضه در برابر أوامر امام علیهمالسلام
۱۴۸	جریان رفتن هارون مکی خدمت امام صادق علیهمالسلام و نشستن در تنور
۱۴۹	انسان در راه خدا باید تسليم باشد
۱۴۹	<b>بیداری شب</b>
۱۴۹	تأکید اولیاء خدا بر بیداری شب، به خاطر ثمرة آن است
۱۴۹	مرحوم قاضی (ره): کسی که شب بیدار نمی‌شود، امید رسیدن به خدا نداشته باشد

- کسی که بیداری شب ندارد، هیچ ندارد ۱۴۹
- «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحًا...» ۱۴۹
- برای بیداری شب باید مراقبه خود را قوی نمود ۱۵۰
- دو نکته ۱۵۰
- تذکر به رفقائی که سر قبر مرحوم علامه (ره) می‌روند ۱۵۰
- حق زائران حضرت امام رضا علیه السلام مقدم است ۱۵۱
- اقامه نماز در حرم، در جائی باشد که مزاحمت برای دیگران نباشد ۱۵۱
- انسان باید ساعات غفلت خود را به ساعات حضور تبدیل کند ۱۵۱

### مجلس ششم: احتیاط در دین و تواضع

از صفحه ۱۵۵ تا صفحه ۱۶۶

#### شامل مطالب:

- احتیاط در دین ۱۵۵
- لزوم ترک مأکولات و مشروبات شبه‌ناک ۱۵۵
- «فَلَيَنْظُرُ الْإِنْسَنُ إِلَى طَعَامِهِ» ۱۵۵
- سفارش امام کاظم علیه السلام به احتیاط در امر دین ۱۵۶
- لزوم صبر تا ذهاب حمرة مشرقیه، برای یقین به غروب ۱۵۶
- در موضوعات مستنبطه، نمی‌توان به برائت تمسک نمود ۱۵۷
- حرمت کوکاکولا ۱۵۷
- وجود الكل در نوشابه‌های کوکاکولا ۱۵۷
- الكل هرچقدر هم باشد نجس است ۱۵۷
- احتمال وجود الكل هم کافی است تا اجتناب از کوکاکولا لازم باشد ۱۵۷
- در شباهات موضوعیه کلیه باید احراز حلیت نمود ۱۵۷
- «عرف عام» راهی برای تشخیص موضوعات مستنبطه ندارد ۱۵۷

۱۵۸	آثار وضعی که مترتب بر خوردن کوکاکولا می‌شود
۱۵۸	مشروبات صنعتی ضرر دارد
۱۵۸	گفتار یکی از مهندسین درباره مایع اصلی نوشابه‌ها
۱۵۹	<b>توضیع</b>
۱۵۹	تا وقتی یک ذره آنایت در سالک هست، محال است به حقیقت برسد
۱۵۹	بهترین افراد کسی است که خودش را از همه پست‌تر ببیند
۱۶۰	سالکی که خود را از دیگران بالاتر ببیند، از درجه اعتبار ساقط است
۱۶۰	حکایت صحبت نمودن پیرزنی در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و توابع آن حضرت
۱۶۰	فرمایش رسول اکرم صلی الله علیه و آله به مردی که با دیدن پیامبر شروع به لرزیدن کرد
۱۶۱	امام رضا علیه السلام با غلامان خود غذا می‌خوردند
۱۶۱	هیچ‌کس فضلی بر دیگری ندارد، مگر به تقوی پیغام مرحوم علامه (ره) به یکی از افراد: شما خودت را یک سروگردان از دیگران بالاتر می‌بینی!
۱۶۲	رفقا مانند دانه‌های شانه بوده و کسی بر دیگری برتری ندارد
۱۶۲	«النَّاسُ كُلُّهُمْ بَهَائِمٌ إِلَّا قَلِيلًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»
۱۶۳	ملاک رفت و برتری فقط و فقط تقوی است
۱۶۳	حقیقت کبر و کبریائی برای خداوند است
۱۶۳	فضیلت ذکر یونسیه، به خاطر این است که انسان را دائمًا پائین می‌آورد
۱۶۴	در نظر گرفتن عظمت خداوند در وقت گفتن: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، سُبْحَنَكَ»
۱۶۴	توجه به ذلت و فقر خود در هنگام گفتن: «إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»
۱۶۴	اگر نفسی برای خود إِنَّیت قائل شود، به مطلوب نخواهد رسید
۱۶۴	پرهیز از غفلت

- ۱۶۴ غفلت، انسان را به زمین می‌زند
- ۱۶۵ «اللَّهُمَّ لَا تَكُنْ لِي أَنْفُسِنَا طَرَفةَ عَيْنٍ»
- ۱۶۵ اگر انسان از نفس بگذرد، از تیررس شیطان دور می‌گردد
- ۱۶۵ لزوم توکل بر خدا، در همه احوال
- ۱۶۵ عظمت نعمت ولايت
- ۱۶۶ مرحوم علامه (ره) «اگر یکی از اولیاء الله را بینی مثل این است که همه را دیده ای» ۱۶۶  
بنده نباید برای خود، موجودیتی قائل باشد

### مجلس هفتم: احتیاط در غذای جسم و روح

از صفحه ۱۶۹ تا صفحه ۱۸۳

#### شامل مطالب:

- ۱۶۹ «فَلَيَنْظُرْ أَلِإِنْسَنُ إِلَى طَعَامِهِ»
- ۱۶۹ احتیاط در امر غذا
- ۱۶۹ مطلوب بودن احتیاط در امر غذا
- ۱۶۹ عدم جریان اصل برائت در عنوانین کلیه از مسائل مستحدثه
- ۱۷۰ محل جریان اصل برائت، شباهات موضوعیه جزئیه است
- ۱۷۱ احتمال عقلانی وجود الكل در نوشابه ها، برای لزوم اجتناب کافی است ۱۷۱  
گرچه از جهت فقهی اصل برائت جاری شود، باز احتیاط برای سالکین مطلوب است
- ۱۷۱ سالک راه خدا نباید هر کجا دعوت می شود، پیذیرد
- ۱۷۱ غذای شما را شخص مؤمن و متّقی باید بخورد
- ۱۷۱ «لَا يَأْكُلْ طَعَامَكَ إِلَّا تَقِيًّ»
- ۱۷۲ «لَا تَأْكُلْ طَعَامَ الْفَاسِقِينَ»
- ۱۷۲ ملاک پرهیز از غذای فاسق، فسق فاسق است
- ۱۷۳ روح فسق، در غذا تأثیر می‌گذارد

۱۷۳	لزوم اجتناب سالک از برخی غذاها، به جهت اثر وضعی آن	غذای خوبان، موجب برکت است
۱۷۳	ذکر خداوند باعث نورانیت در و دیوار مسجد می شود	آشپز مؤمن، در غذا تأثیر می گذارد
۱۷۴	پختن غذا با کراحت و بی میلی، در غذا تأثیر می گذارد	۱۷۴ پختن غذا با کراحت و بی میلی، در غذا تأثیر می گذارد
۱۷۴	۱۷۵ تأثیر فسق و تقوی بر گوارا یا ناگواربودن غذا	۱۷۴ تأثیر فسق و تقوی بر گوارا یا ناگواربودن غذا
۱۷۵	۱۷۵ سعی کنید از شخص مؤمن و متّقی خرید کنید	۱۷۵ سعی کنید از شخص مؤمن و متّقی خرید کنید
۱۷۵	۱۷۶ آثار وضعی خرید غذا از مکانهای شبّه‌ناک	۱۷۵ آثار وضعی خرید غذا از مکانهای شبّه‌ناک
۱۷۶	لزوم شرکت نکردن در مجالس شبّه‌ناک، مگر اینکه رفتن روحان شرعی داشته باشد	۱۷۶ لزوم شرکت نکردن در مجالس شبّه‌ناک، مگر اینکه رفتن روحان شرعی داشته باشد
۱۷۶	۱۷۶ احتیاط در غذای روح	۱۷۶ احتیاط در غذای روح
۱۷۶	دلالت «فَلَيَنْظُرِ إِلَّا إِنَّ طَعَامَهُ» بر لزوم احتیاط در غذاهای روحانی	۱۷۶ دلالت «فَلَيَنْظُرِ إِلَّا إِنَّ طَعَامَهُ» بر لزوم احتیاط در غذاهای روحانی
۱۷۶	۱۷۷ انسان در علمی که از دیگران می گیرد باید دقّت و تأمل کند	۱۷۶ انسان در علمی که از دیگران می گیرد باید دقّت و تأمل کند
۱۷۶	۱۷۷ مرحوم ورشوچی از دوستان مرحوم علامه (ره) و بسیار وارسته بودند	۱۷۶ مرحوم ورشوچی از دوستان مرحوم علامه (ره) و بسیار وارسته بودند
۱۷۶	۱۷۷ امام جماعتی که مطالب بی فائده مطالعه می کرد	۱۷۶ امام جماعتی که مطالب بی فائده مطالعه می کرد
۱۷۶	۱۷۷ مرحوم ورشوچی (ره): مطالعه مطالب بی فائده وجه شرعی ندارد	۱۷۶ مرحوم ورشوچی (ره): مطالعه مطالب بی فائده وجه شرعی ندارد
۱۷۷	۱۷۷ استدلال به آیه: «وَ مِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهُوَ الْحَدِيثُ»	۱۷۷ استدلال به آیه: «وَ مِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهُوَ الْحَدِيثُ»
۱۷۷	۱۷۷ انسان نباید به روح خود غذائی دهد که ضرر دارد	۱۷۷ انسان نباید به روح خود غذائی دهد که ضرر دارد
۱۷۷	۱۷۷ توکل و پرهیز از پیروی هوای نفس	۱۷۷ توکل و پرهیز از پیروی هوای نفس
۱۷۷	۱۷۷ مرحوم علامه (ره): راه سلوک، راه نقشه کشیدن نیست	۱۷۷ مرحوم علامه (ره): راه سلوک، راه نقشه کشیدن نیست
۱۷۷	۱۷۸ باید بر خدا توکل نمود تا خدا برای انسان نقشه بکشد	۱۷۷ باید بر خدا توکل نمود تا خدا برای انسان نقشه بکشد
۱۷۸	۱۷۸ سالک باید قلب خود را به خدا بسپارد	۱۷۸ سالک باید قلب خود را به خدا بسپارد
۱۷۸	۱۷۸ «رسم عاشق نیست با یک دل دو دلبر داشتن»	۱۷۸ «رسم عاشق نیست با یک دل دو دلبر داشتن»
۱۷۸	تشبیه مردمی، که از هوای نفس، متابعت می کنند، به «حمار طاحونه»	۱۷۸ تشبیه مردمی، که از هوای نفس، متابعت می کنند، به «حمار طاحونه»

- مراد از «حمار طاحونه»<sup>۱۷۸</sup>
- انسانی که به دنبال هوای نفس است، مثل عنکبوت است<sup>۱۷۹</sup>
- خانه‌ای که روی هوا بنا شده، پست است<sup>۱۷۹</sup>
- انسانی که هوا داشته باشد، مانند فیل بادی است<sup>۱۷۹</sup>
- خدا سوزن می‌زند و باد نفس را می‌خواباند!<sup>۱۸۰</sup>
- نفس انسان در روز قیامت آرزو می‌کند که ای کاش بین او و عمل او فاصله می‌بود<sup>۱۸۰</sup>
- روز قیامت پرده‌ها کنار می‌رود و چشم، همه چیز را می‌بیند<sup>۱۸۰</sup>
- غذاهای مشکوک در نفس اثر می‌گذارد<sup>۱۸۱</sup>
- تأثیر مجالست**<sup>۱۸۱</sup>
- مجالست با فاسق، روح اطاعت را از انسان می‌گیرد<sup>۱۸۱</sup>
- حکایتی از مرحوم آیة‌الله سید جمال الدّین گلپایگانی<sup>۱۸۲</sup>
- انتشار بوی خوش از مرحوم گلپایگانی در وادی السلام<sup>۱۸۲</sup>
- از بین رفتن بوی خوش در اثر سلام و صحبت با یکی از علمای نجف<sup>۱۸۲</sup>
- لزوم مراقبه بیشتر در غذای جسم و روح<sup>۱۸۲</sup>
- خالص ترشدن أعمال، باعث زودتر رسیدن به مقصد می‌شود<sup>۱۸۳</sup>

**مجلس هشتم: تحفه خاص اولیاء‌الله**

از صفحه ۱۸۷ تا صفحه ۱۹۴

**شامل مطالب:**

- کلام خداوند به حضرت عیسی بن مریم علی‌بیان‌والله و علیه السلام<sup>۱۸۷</sup>
- «اگر می‌دیدی آنچه را برای اولیاء خود مهیا کرده‌ام، از شدت شوق قالب تهی می‌کردم»<sup>۱۸۷</sup>
- برخی از افراد با شنیدن خبر غیرمنتظره از دنیا می‌روند<sup>۱۸۷</sup>
- زهد حضرت عیسی**<sup>۱۸۸</sup>

زهد حضرت عیسی را جز پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین علیهمالسلام، هیچ پیغمبری نداشت	۱۸۸
نمونه‌هایی از زهد حضرت عیسی علی‌بُنی‌آله‌وعلیه‌السلام	۱۸۸
زهد شیخ عبدالله پیاده	۱۸۸
آقاشیخ عبدالله پیاده خیلی زاهد بود و طی‌الأرض داشت	۱۸۹
ملاقات مؤلف و مرحوم علامه (ره) با آقاشیخ عبدالله پیاده در حرم مطهر	۱۸۹
ایشان اهل عرفان نبود، ولی شخصی وارسته و زاهد بود	۱۸۹
دلیلی بر طی‌الأرض آقاشیخ عبدالله پیاده	۱۸۹
طالب راه خدا، فناه‌الله‌ی را در نظر دارد	۱۹۰
بی‌اعتنائی به کرامات	۱۹۰
حکایتی از مرحوم آقای بیاتی و شیخ نورانی تارک دنیا	۱۹۰
امتناع مرحوم انصاری (ره) در برابر کسی که می‌خواست به ایشان طی‌الأرض بدهد	۱۹۱
شیخ، مجذوب مرحوم انصاری (ره) شد	۱۹۱
مرحوم آقای میرجهانی از علمای باواقعیّت بودند و در مسجد قائم منبر می‌رفتند	۱۹۱
مشکل آقای میرجهانی در اثر یادداش کیمیا به فرزند خود	۱۹۱
مرحوم علامه (ره) علم کیمیا را از ایشان قبول نکردند	۱۹۲
درخواست کیمیای معرفت	۱۹۲
حکایت درویشی که از امیرالمؤمنین علیه‌السلام کیمیا گرفت	۱۹۲
انسان هرچه از امیرالمؤمنین بخواهد، به او می‌دهند	۱۹۲
کیمیائی بالاتر از معرفت خدا و اولیائش نیست	۱۹۳
اهمیّت آخرت و ملکوت	۱۹۳
حضرت عیسی موجودی‌الله و ملکوتی بود	۱۹۳
عظمت تحفه‌ای که خداوند برای اولیاء خود مهیا کرده است	۱۹۳
مرحوم علامه (ره): آخرت نقد است و دنیا پوچ!	۱۹۳

۱۹۴	حیات دنیا نسبت به حیات آخرت متعاری گذراست
۱۹۴	آخرت، دار قرار و ماندن است
۱۹۴	لزوم مراقبه بیشتر و استفاده از عمر
۱۹۴	«اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا التَّجَافِي عَنِ الدَّرِّ»

**مجلس نهم: تبعیت از روش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و شرائط اجتهاد  
از صفحه ۱۹۷ تا صفحه ۲۰۶**

**شامل مطالب:**

۱۹۷	کلام خداوند به حضرت عیسی درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
	خواشا به حال امّتی که راه و روش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را
۱۹۷	نصب العین خود قرارداده اند
۱۹۷	<b>عمل به دستورات شارع مقدس</b>
۱۹۸	انسان باید در اعمال خود، به نظر شارع مقدس عنایت داشته باشد
	طی راه خدا با عمل به دستورات إلهی (واجبات، محرمات، مستحبات و مکروهات) است
۱۹۸	اعتراض نسبت به انجام مستحبات و ترک مکروهات، از خواسته های نفسانی است
۱۹۹	<b>دوری از هوای نفس در اجتهاد</b>
۱۹۹	مجتهد اگر از هوای نفس نگذشته باشد، حکم را طبق دلخواه خود تغییر می دهد
۱۹۹	حکم علماء سوء به لزوم قتل امام حسین علیه السلام
۲۰۰	مجتهد باید روایات را خالی الذهن و فارغ البال ببیند
۲۰۰	قبل از دیدن روایات باید ذهن به هیچ طرف گرایش داشته باشد
۲۰۱	معنای: «تَنَاكَحُوا تَنَاسَلُوا تَكْثُرُوا» کلام برخی از آقایان که روایت «تَنَاكَحُوا تَنَاسَلُوا» را ناظر به کیفیت دانسته اند، نه کمیت!

- کسی که اجتهاد می‌کند، باید نفس خود را کنار بگذارد ۲۰۱
- مرحوم آیةالله حاج شیخ مرتضی حائری (ره): ما هستیم و مُرّ دلیل! ۲۰۲
- «وَلِلَّمَوْلُودِ مِنْ أُمَّتِي أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ» ۲۰۲
- حکمهایی که بر طبق نفسانیات گفته می‌شود، روز قیامت مورد سؤال قرار می‌گیرد ۲۰۳
- اشتراط ملکه قدسیه، در اجتهاد ۲۰۳
- شهید ثانی (ره): یکی از شرائط اجتهاد، ملکه قدسیه است ۲۰۳
- فرمایش مرحوم علامه (ره) در تبیین عبارت شهید ثانی (ره) (ت) ۲۰۳
- کلام صاحب مفتاح الكرامة درباره طریق تحصیل ملکه قدسیه ۲۰۴
- فتوادادن حلال نیست مگر برای کسی که صفاء سر و اخلاص عمل داشته باشد ۲۰۴
- روایاتی درباره لزوم فرارکردن از فتوادادن ۲۰۵
- رسول اکرم صلی الله علیه و آله: «هر کس به من سلام کند از او دستگیری می‌کنم» ۲۰۵
- عظمت شب میلاد حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ۲۰۶

### مجلس دهم: افتراء به اهل توحید و عرفان

از صفحه ۲۰۹ تا صفحه ۲۲۰

#### شامل مطالب:

- توسل مخالفین به دروغ و افتراء برای إبطال حق ۲۰۹
- اتهام و افتراء به أمیرالمؤمنین علیه السلام و شیعیان ۲۰۹
- تهمت زدن منافقین مدینه به مؤمنین ۲۰۹
- مکر و اتهام به أمیرالمؤمنین علیه السلام، برای رسیدن به خلافت ۲۰۹
- احتجاجات حضرت فاطمه سلام الله علیها درباره فدک ۲۱۰
- جعل حدیث توسيط معاویه، برای بقاء سلطنت خود ۲۱۰
- شیطنت معاویه برای ایجاد بعض نسبت به أمیرالمؤمنین علیه السلام ۲۱۱
- نوشتن کتاب توسيط برخی از اهل سنت، برای رد افتراء به خاندان پیامبر و شیعیان ۲۱۱

- 
- |     |   |
|-----|---|
| ۲۱۱ | صحیح بخاری پر از احادیث مجعله است   |
| ۲۱۱ | <b>مخالفت با اهل عرفان</b>  |
| ۲۱۱ | نسبت‌های ناروابه مرحوم قاضی (ره)  |
| ۲۱۲ | مرحوم انصاری (ره) در همدان، مطروح اهل علم بود<br>مرحوم آخوند ملاً علی همدانی (ره) به مرحوم انصاری (ره) احترام<br>می‌گذاشت و برای ایشان ختم گرفت |
| ۲۱۲ | برخی از آقایان، به روی ایشان آب دهان می‌انداختند!   |
| ۲۱۲ | کسی که جرقه عشق‌الهی به جانش خورده، آیا باید مطروح باشد؟!<br>«مُجِبُ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا غَرِيبٌ»  |
| ۲۱۲ | ارتباط بین محبت پروردگار و غربت   |
| ۲۱۳ | کسی که هم و غم او غیرخداست، اهل دنیا محسوب می‌شود<br>زهد و ریاضتهای سخت مرحوم نخودکی (ره)   |
| ۲۱۳ | ایشان به کمال نرسیده بود و در اواخر عمر دنبال استاد می‌گشت  |
| ۲۱۳ | هر کس هر قدمی بردارد، به همان مقدار به او اجر می‌دهند<br>نقل مکاشفه مرحوم نخودکی توسط مرحوم آیة‌الله حاج سید‌احمد خوانساری (ره)                 |
| ۲۱۴ | کسی که به صورت خوک است، نمی‌تواند اهل عرفان را قبول کند   |
| ۲۱۴ | کسی که از ولی خدا اعراض کند، از حق اعراض کرده است   |
| ۲۱۴ | بعد از این دنیا، سر و کارمان با أمیر المؤمنین علیه السلام است   |
| ۲۱۵ | در آن عالم، سلطنت برای اولیاء خدادست<br>مرحوم حداد (ره): «آقا سید محمدحسین! از کسی ناراحت نشو که  |
| ۲۱۵ | دنیايش آتش می‌گيرد!»  |
| ۲۱۵ | نمونه‌ای از حکم کردن مرحوم علامه (ره)   |
| ۲۱۶ | مرحوم علامه (ره) درباره امور دنیوی از کسی ناراحت نمی‌شدند<br>محب خدا، در این دنیا کسی را ندارد  |

۲۱۶	<b>ملّا صدرا و حکمت متعالیه</b>
۲۱۶	سؤال آقای پویان از مرحوم علامه (ره) درباره نسبت ناروا به ملا صدرا
۲۱۷	<b>متن جواب مرحوم علامه (ره): حکمت متعالیه و ملا صدرا</b>
۲۱۷	آیا ملا صدرا در آسفار، از لواط با بچه ها دفاع کرده است؟!
۲۱۷	این افتراء قابل آمرزش نیست و در موقف عرصات باید جواب بدند
۲۱۷	فلسفه ملا صدرا تطبیق کامل با شرع دارد
۲۱۷	ملا صدرا هفت مرتبه پیاده به مکه مشرف شد و در سفر آخر رحلت نمود
۲۱۷	توسل ایشان به قبر حضرت معصومه علیها السلام، برای حل مشکلات علمی
۲۱۷	حکمت متعالیه، زنده کننده جانهاست
۲۱۸	اثبات سریان عشق خداوند در تمام اشیاء
۲۱۸	عشق هر مرتبه مادون، به مرتبه مافوق
۲۱۸	جمال در عالم وجود، اسمی از اسماء خداوند است
۲۱۸	«اطْبُلُوا الْخَيْرَ عِنْدَ حِسَانِ الْوُجُوهِ»
۲۱۹	«عشق» یعنی تجاذب ارواح و نفوس و امری معنوی است
۲۱۹	عشقی که مبدأ آن، قوه شهوت باشد، عشق نیست
۲۱۹	مجنون چنان در خالق لیلی غرق شد که به او اعتنائی نکرد
۲۱۹	دشمنان حکمت اسلام، مطالب ملا صدرا را تحریف نمودند
۲۱۹	با انتشار «دوره علوم و معارف اسلام» اینگونه اشکالات رفع می گردد

**مجلس یازدهم: حقائیقت فعل ولی خدا (۱)**

از صفحه ۲۲۳ تا صفحه ۲۳۵

شامل مطالب:

۲۲۳	مصلحت سازبودن امر و فعل ولی خدا
۲۲۳	کلام مرحوم علامه (ره) در امام‌شناسی درباره فعل ولی خدا

- ۲۲۳ فعل ولی خدا حق است، نه اینکه منطبق بر حق باشد
- ۲۲۳ نفس فعل ولی خدا، مصلحت و مصلحت‌ساز است
- ۲۲۳ این مطلب، از دقائق و رموز عالم توحید است
- ۲۲۴ «اللَّهُمَّ أَدْرِي الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ»
- ۲۲۴ امر ولی خدا به چیزی، مصلحت‌ساز است
- ۲۲۵ ادامه فرمایشات مرحوم علامه (ره) در /امام‌شناسی نحوه صحیح امام‌شناسی و معرفت به مراحل سیر و سلوک امام علیه السلام
- ۲۲۵ پرهیز از امام پنداری و تخیلی
- ۲۲۵ لزوم تبعیت از امام واقعی
- ۲۲۵ جمود اهل ظاهر
- تدریس حکمت و فلسفه در حوزه علمیه قم، به بربگت مجاهدات علامه طباطبائی (ره)
- ۲۲۶ مسدودشدن باب عرفان و برهان، در حوزه خراسان
- ۲۲۶ جمود و رکود، در اثر نشناختن واقعیت ائمه طاهرين علیهم السلام
- ۲۲۶ برخی از احوالات مرحوم علامه (ره)
- ۲۲۶ اشتیاق جوانان برای ورود در مسیر سیر و سلوک إلى الله
- ۲۲۷ اشتغالات مرحوم علامه (ره) و عدم مجال برای ملاقات با افراد
- ۲۲۷ مشغول بودن عجیب ایشان به عالم توحیدی
- ۲۲۷ ملاقات یکی از رزم‌مندهای مجرروح با مرحوم علامه (ره)
- ۲۲۸ سنگین شدن حال ایشان بعد از ملاقات
- مرحوم علامه (ره): کسی که ما و راه ما را دوست دارد، رفقای ما را نیز باید دوست داشته باشد
- ۲۲۸ گاهی اوقات ملاقاتات با دوستان نیز برایشان سنگین بود
- ۲۲۸ تبعیت از هوای نفس و امام تخیلی

- لزوم واضح و روشن بودن مسیر سالک راه خدا  
۲۲۸
- تبعیت از امام تخیلی، تبعیت از نفس خود است  
۲۲۹
- عبادات بسیاری از افراد، نفسانی است  
۲۲۹
- أنواع سه گانه بندگان، در روایت امام صادق علیه السلام  
۲۲۹
- عدّه‌ای از روی ترس، عدّه‌ای برای رسیدن به بهشت و گروهی از روی  
عشق، خداوند را عبادت می‌کنند  
۲۲۹
- عبداتهای نفسانی، انسان را به حقیقت نمی‌رساند  
۲۳۰
- با محبت خدا، أعمال انسان ارزش واقعی پیدا می‌کند  
۲۳۰
- ولیاء خدا و افراد متمرّد  
۲۳۰
- محبت خدا و آئمّه و ولیاء خدا، نباید بر اساس مستهیيات نفسانی باشد  
۲۳۰
- طرز سلوک و شاگردی نمودن غیرصحيح  
۲۳۰
- استاد نمی‌تواند به میل شاگرد کار کند  
۲۳۱
- برخی افراد ولی خدا را در صورت تضادنداشتن با خواسته‌های نفسانی  
خود می‌خواهند  
۲۳۱
- جنگ با أمير المؤمنين علیه السلام توسيط افرادي که پيشاني هاي شان پينه بسته بود  
۲۳۱
- وظيفه استاد، تذکر اشتباهات شاگرد است  
۲۳۲
- ولی خدا مقداری با شاگرد مماشات می‌کند که بتواند او را به صراط  
مستقیم نزدیک کند  
۲۳۲
- اگر دست کسی از ولایت کوتاه شد وارد ظلمات می‌شود  
۲۳۲
- سؤال از علت بریدن افراد زحمت‌کشیده، از راه خدا  
۲۳۲
- سالک باید همیشه تصرّع و حال خضوع نسبت به پروردگار را حفظ کند  
۲۳۲
- معنای: «رَبُّ لَا تَكُلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا»  
۲۳۲
- سرکشی نفس انسان  
۲۳۲
- کسی که از راه خدا برود و برگردد، هیچگاه مثل اول نخواهد شد  
۲۳۳

۲۳۳	<b>خطر عجب و لزوم تضرع و مسکنت</b>
۲۳۳	تضرع و مسکنت سالک تا پایان راه باید حفظ شود
۲۳۳	یکی از بزرگترین خطرات برای سالک راه خدا، عجب است
۲۳۳	هرچه سالک بالاتر برود، باید مسکنت او بیشتر شود
۲۳۴	خاکساری أمیر المؤمنین علیه السلام تصنیع نبود
۲۳۴	نباید موجودیتی برای خود ببینیم
۲۳۴	مقدمه فناء و اندکاک در ذات پروردگار
۲۳۴	دو توصیه برای افراد مشتاق راه خدا
۲۳۵	افرادی که مشتاق راه خدا هستند، کتابهای «دوره علوم و معارف اسلام» را بخوانند
۲۳۵	کسی که اخلاص داشته باشد، مسیر خود به سوی خدا را پیدا می‌کند
۲۳۵	هر ورق از این کتابها، بخشی از عمر آقاست

### مجلس دوازدهم: حقانیت فعل ولی خدا (۲)

از صفحه ۲۳۹ تا صفحه ۲۵۲

#### شامل مطالب:

۲۳۹	بخشی از فرمایشات مرحوم علامه (ره) درباره فعل ولی خدا
۲۴۰	تبیین مصلحت سازبودن قول و فعل ولی خدا
۲۴۰	نفس فعل ولی خدا، مصلحت و مصلحت ساز است
۲۴۰	بنده در جائی ندیدم که کسی از بزرگان متعرّض، این مطلب عمیق شده باشند
۲۴۰	کلام بکی از مراجع در درس خارج درباره آیه: «الَّذِي أَولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»
۲۴۱	نتیجه کلام ایشان: «پیغمبر اکرم هم نمی‌تواند کار خلاف مصلحت انجام دهد»
۲۴۱	نباید دنبال مصلحت خارجی بگردیم و فعل ولی خدا را با آن منطبق کنیم
۲۴۱	نورانیت اولیاء خدا
۲۴۱	نفس و روح ولی خدا روشنی بخش عالم وجود است

درخواست معجزه از مرحوم حداد (ره)	۲۴۲
مرحوم علامه (ره): «وجود آقای حداد هزار معجزه است»	۲۴۲
کسی که دارای قلب سلیم باشد، نورانیت ایشان را تشخیص می‌دهد	۲۴۲
یکی از آقایان روشن‌ضمیر: مرحوم علامه (ره) یک پارچه نور بود	۲۴۲
کلام یکی از اطباء درباره مرحوم علامه (ره): «در عمر خود شخصیتی با این نورانیت مشاهده نکردم»	۲۴۳
حکایت آمدن عده‌ای از یمن خدمت رسول خدا برای یافتن خلیفه بعد از ایشان	۲۴۳
قلب سلیم، حق را تشخیص می‌دهد	۲۴۴
انحطاط مخالفین اولیاء‌الله	۲۴۴
انحطاط افرادی از اهل علم که بنای مخالفت با اولیاء خدا را گذاشته‌اند	۲۴۴
درس خواندن بعضی، آنها را به ظلمات کشانیده است	۲۴۴
تقریرات فقه و اصول، قلب سلیم نمی‌آورد	۲۴۴
مکره‌هایی که نسبت به اهل عرفان می‌کنند، به خودشان بر می‌گردد	۲۴۵
دعای شخص سیاه‌دل بالا نمی‌رود	۲۴۵
نماز معاندین از اهل تسنن، آنها را به سوی خدا سوق نمی‌دهد	۲۴۶
ولايت اولیاء‌الله	۲۴۶
کلام مرحوم علامه (ره) درباره ولايت مرحوم حداد (ره)	۲۴۶
ولايت سلمان عین ولايت أمير المؤمنين عليه السلام است	۲۴۶
تفاوت مقام أمير المؤمنين عليه السلام با مقام سلمان	۲۴۶
امام صادق عليه السلام: سلمان همه مراتب ایمان را دارا بود	۲۴۷
ظرفیت سلمان در مقابل أمير المؤمنین عليه السلام، مانند قطره‌ای از دریاست	۲۴۷
«بیا در بحر و دریا شو، رها کن این من و ما را»	۲۴۷
قبول ولايت مرحوم حداد (ره) برای رسیدن به ایمان کامل	۲۴۷
تفاوت درجات مؤمنین در بهشت	۲۴۸

- اطاعت محض از ائمّه علیهم السّلام و اولیاء خدا ۲۴۸
- فعل ائمّه علیهم السّلام را نباید بر مصلحت خارجیه منطبق نمود ۲۴۸
- نفس فعل ائمّه علیهم السّلام مصلحت‌ساز است ۲۴۸
- فرمایش أمیرالمؤمنین علیه السّلام درباره شمشیرزدن به قرآنهاي بالاي ۲۴۸
- نيره، عين حق است ۲۴۸
- برخى افرادى که در امتحانها قبول نمى شدند، محبت آنها به مرحوم حداد ۲۴۹
- تبدیل به عدالت مى شد ۲۴۹
- همه نفوس در بوته امتحان قرار مى گيرند ۲۴۹
- تفاوت طهارت ائمّه علیهم السّلام با اولیاء و شیعیان خاص ایشان ۲۴۹
- امام مطلقا معصوم است، ولی شیعیان مخلص ممکن است آنچه مى گويند ۲۴۹
- عين متن واقع نباشد ۲۴۹
- آنچه را ولی خدا در مقام تربیت بيان مى كند عين حق است ۲۵۰
- أمیرالمؤمنین علیه السّلام برای اصحاب صفتین، اتمام حجت نمودند ۲۵۰
- سفارش به مطالعه کتب مرحوم علامه (ره) ۲۵۱
- «اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ» ۲۵۱
- حضرت علی علیه السّلام محور حق است ۲۵۱
- انسان نباید عمر خود را به بطالت بگذراند ۲۵۱
- بعضی از سالکین در دو سال عالم مثال را طی مى كنند ۲۵۲
- مرحوم علامه (ره): «کسی که در راه خدا می آید باید خواسته‌های خود را کنار بگذارد» ۲۵۲
- کسی که تسليم باشد، سریع به جلو مى رود ۲۵۲
- فهرست منابع و مصادر ۲۵۵
- فهرست تأليفات و منشورات ۲۶۱



مفتاح



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَيْهِ الطَّيِّبَيْنَ الطَّاهِرَيْنَ  
 وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْأَنَّ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ  
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

حرکت بهسوی محبوب لمیزلى و لايزالى و سلوک طریق قرب پروردگار، علاوه بر عنایت إلهی و مجاهده و مراقبه، محتاج اطلاع بر نحوه سیر و لوازم مورد نیاز سفر إلى الله است و اینکه چگونه می توان مسیر رسیدن به لقاء حضرت معبدود را استوارتر، مطمئن‌تر، سریع‌تر و با آفات کمتری طی نمود.

از طرف دیگر، گاهی انسان طریقه حرکت إلى الله را می داند و به وظائف و دستورالعمل‌های سیر بهسوی خداوند آگاهی دارد، ولی مع الأسف دچار غفلت شده، به تدریج سرعت حرکت او کند و خدای ناکرده متوقف می‌گردد. بدین خاطر، کسی که در راه خدا قدم گذاشته و عشق و محبت پروردگار را در دل دارد، باید مراقبت دائمی داشته باشد تا نقصان و فتوری در محبت و طلب او ایجاد نگردد، چون خاصیت عالم کثرت این است که او را به خود جذب نموده و با مختصر غفلتی، انسان را از عالم وحدت به این عالم می‌کشاند.

لذا غفلت از یاد پروردگار، برای سالکین‌یا الله بسیار مضر است و هیچ ندامتی در قیامت شدیدتر از پشیمانی بر لحظات غفلت از یاد و توجه به خداوند نیست. خداوند به حضرت عیسیٰ علی‌نبیّناوآله و علیه السلام می‌فرماید: يا عیسیٰ! **تَيَقِظْ فِي سَاعَاتِ الْغَفْلَةِ**.<sup>۱</sup> «در ساعات غفلت بیدار باش.» رسول خدا صلی‌الله‌علیه وآل‌هوسلّم نیز می‌فرمایند: **إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ لَا يَنْدَمُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّنْ أُمُورِ الدُّنْيَا إِلَّا عَلَى سَاعَةٍ مَرَّتْ بِهِمْ فِي الدُّنْيَا لَمْ يَذْكُرُوا اللَّهَ تَعَالَى فِيهَا.**<sup>۲</sup> «اهل بهشت به خاطر هیچ یک از امور دنیا پشیمان نمی‌شوند، مگر به جهت آن ساعتی که در دنیا بدون ذکر و یاد خدا گذرانده‌اند.»

به همین جهت، مؤمنین باید سعی نمایند اوقات غفلت خود را کم نموده، دائمًا مراقب حالات نفس خود باشند. برای رسیدن به این منظور، در قرآن کریم و روایات معصومین علیهم السلام، دستور به استفاده از موعظه و یادآوری داده شده است.

موعظه باعث نشاط در حرکت به سوی کمال و زنده‌شدن دل می‌گردد؛ چنانکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در وصیت خود به امام حسن مجتبی علیه السلام می‌فرمایند: **أَحْيِ قَلْبَكِ بِالْمَوْعِظَةِ**.<sup>۳</sup> «[ای فرزندم!] دلت را با موعظه زنده گردان!»

موعظه نه تنها در مراحل ابتدائی لازم است، بلکه در مراحل انتهائی

۱. الكافی، ج ۸، ص ۱۳۲.

۲. إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۵۲ و ۵۳.

۳. نهج البلاغة، نامه ۳۱، ص ۳۹۲.

و یا حتّی بعد از رسیدن به مقصود نیز مورد نیاز است. بدین جهت، خداوند پیامبران‌الهی و اولیاء خود را نیز موعظه می‌نموده است؛ همانگونه که در ابتدای خطبهٔ حضرت سید الشهداء علیه السلام دربارهٔ امر به معروف و نهی از منکر آمده است که: **اعْتَبِرُوا أَيُّهَا النَّاسُ بِمَا وَعَظَ اللَّهُ بِهِ أُولَيَاءُهُ.**<sup>۱</sup> «ای مردم! عبرت بگیرید از آنچه پروردگار با آن اولیاء خود را موعظه و نصیحت کرده است.» روایت معراجیه و مواعظ خداوند به حضرت عیسیٰ علی‌بنی‌آدم و علیه السلام نیز معروف و در کتب روائی مضمبوط است. همچنین اصل، بر تکرار موعظه و یادآوری است و نباید به بهانه تکراری بودن مطالب اخلاقی آنها را رها نمود. بدین خاطر مرحوم علامه والد رضوان‌الله‌تعالیٰ علیه می‌فرمودند: «موعظه و اندرز باید تکرار شود؛ وَ ذَكْرٌ فِإِنَّ الْذِكْرَى تَنَعُّمُ الْمُؤْمِنِينَ.<sup>۲</sup> من چقدر دوست دارم که افراد، بالای منبر بروند و موعظه کنند و من گوش دهم.»

بر همین اساس، ائمّه طاهرين علیهم السلام و اولیاء الله تأکید بسیاری بر تشکیل مجالس ذکر و یاد خدا و شرکت در آن نموده‌اند. حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در آخرین لحظات عمر خویش به امام حسن مجتبی علیه السلام وصیت نموده و در اواخر وصیت خود، ایشان را امر به مجالس ذکر می‌فرمایند؛ و **عَلَيْكَ بِمَجَالِسِ الذِّكْرِ.**<sup>۳</sup> همچنین روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه

۱. تحف العقول، ص ۲۳۷.

۲. آیه ۵۵، از سوره ۵۱: الدّاریات.

۳. الأَمَالِی شیخ طوسی، ص ۸.

وآله‌وسلم بر اصحاب خود وارد شده و فرمودند: اَرْتَعُوا فِي  
**رِيَاضِ الْجَنَّةِ!** «در بوستانها و گلزارهای بهشت به تفرّج بپردازید!»  
 اصحاب گفتند: ای رسول خدا! بوستانهای بهشت چیست؟ حضرت  
 فرمودند: **مَجَالِسُ الذِّكْرِ؛ اَغْدُوا وَ رُوحُوا وَ اذْكُرُوا!**<sup>۱</sup> «حلقه‌ها و  
 مجالس ذکر حضرت پروردگار؛ سحرگاهان و شامگاهان در این  
 بوستانها سیر کرده و به ذکر خدا مترنّم باشید!»  
 آسمان رشک برد بهر زمینی که در او

یک دو کس بهر خدا یک نفسی بنشینند  
 باری، مجموعه‌ای که اینک جلد اول آن، تقدیم خوانندگان محترم  
 و جویندگان حقیقت می‌گردد، حاصل مطالبی است که حقیر از اواخر  
 سال ۱۴۱۶ هجری قمری، بعد از رحلت والد معظم افاض‌الله‌علینا  
 من برکات‌تربته، در جلسات انس و ذکر خداوند، برای دوستان طریق و  
 پویندگان سُبل سلام، عرض نمودم.

این جلسات بیشتر حاوی نکات عرفانی، اخلاقی و برخی  
 مباحث اعتقادی، فقهی و تاریخی است که با استفاده از آیات نورانی  
 کتاب الله، روایات مؤثرة از معصومین علیهم السّلام و کلمات اولیاء  
 للهی، ایراد گردیده است. شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم و  
 احادیث منقول در کتب روائی، شرح حال و سیره عملی برخی از اولیاء  
 خدا و سالکین إلى الله، شرح برخی از نامه‌های عرفانی، بیان فضائل و  
 مراقبات ایام مختلف سال و توصیه‌هایی در تحقیق سبک زندگی اسلامی،

۱. عَدَّةُ الدَّاعِي، ص ۲۵۳، ح ۱۷.

از مباحثی است که در این مجموعه بیان شده است.

نکات و موضوعاتی همچون: توحید حضرت حق، تبعیت از پیامبر و ائمه علیهم السلام، مراقبه، عشق و محبت، طلب، تسليم، ذکر، ابتلاءات راه خدا، معرفت نفس، تهذیب و مجاهدۀ با نفس و فناء فی الله، عمدۀ محتوای این جلسات بوده است.

این جلسات پس از بررسی مجدد و انجام برخی اصلاحات و اضافات توسّط حقیر، در لجنة علمی مؤسّسه ترجمه و نشر دورۀ علوم و معارف اسلام، آماده طبع شده است.

سعی شده سبک گفتاری در مباحث، تغییر زیادی نکند و جلسات به ترتیب زمانی در مجلّدات قرار گیرد. تکرارهائی نیز در جلسات به چشم می‌خورد که علّت آن، تغییر مخاطبان جلسات و لزوم اعاده مطالب بوده است. و چون معمولاً در تکرارها مطالب جدید نیز آمده است و همچنین مقصود اصلی، موعظه و تذکر بوده، برخی از این تکرارها ابقاء گردیده است. إن شاء الله پس از انتشار تمامی مجلّدات، فهرست موضوعی مطالب نیز عرضه خواهد گردید.

این کتاب با عنایت به این اشعار خواجه حافظ شیرازی عليه الرّحمة که:

ای باد اگر به گلشن أحباب بگذری  
زنهر عرضه ده بر جانان پیام ما  
گو نام ما ز یاد به عمد از چه می‌بری  
خود آید آنکه یاد نیاری ز نام ما

### حافظ ز دیده دانه اشکی همی فشان

باشد که مرغ وصل کند قصد دام ما<sup>۱</sup>

و بدین رجاء که وسیله‌ای برای تذکر و یادآوری محبوب بوده، باعث آمادگی قلوب جهت تجلی آنوار إلهی گردد، «گلشن أحباب؛ در کیفیت سیر و سلوک أولی الألباب» نامیده شد.

امید آنکه مورد قبول حضرت حق قرار گرفته و موجبات رضایت حضرت ولی عصر عجل الله تعالى فرجه الشّریف را فراهم نموده باشد. خداوند به تمامی عاشقان لقاء حضرت معبد و مشتاقان وصال کوی دوست، توفیقی عنایت فرماید تا با مطالعه مواعظ و اندرزهای إلهی، خود را از تعلقات عالم کثرت قطع نموده و شاهد وصل را در آغوش گیرند.

و ما تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ. وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ أَوَّلًا  
وَآخِرًا وَءَاخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

ليلة البدر، شب هفدهم رمضان المبارك ۱۴۴۱ هجریه قمریه  
على هاجرها إلأاف التّحية و الشّفاء  
و أنا العبدُ الفقيرُ الرّاجي رَحْمَةَ رَبِّي الغَنِي  
السيّد محمد صادق الحسيني الطهراني

۱. دیوان حافظ، ص ۳، غزل ۴.

محلس اول

توصیه هائی به سالکین راه خدا



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَيْهِ الطَّيِّبَيْنَ الطَّاهِرَيْنَ  
 وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْأَنَاءِ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ  
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

چند مطلب خدمت سروران عرض می شود:

### مطلوب اول: مسئله ذکر

سالک در همه احوال و شرایط باید ذکرش را بگوید، در همه احوال؛ مثلاً مسافرتها و رفت و آمد میهمانها نباید مانع از گفتن ذکر شود. بعضی از اذکار زمان خاصی دارد که باید در همان زمانی که تعیین شده گفته شود، ولی نسبت به اذکار عمومی، مرحوم علامه والد قدس سرہ می فرمودند: وقت اصلی آن بعد از اذان صبح در بین الطلوعین است که در آیات قرآن امر شده که انسان در این ساعت به ذکر و تسبیح مشغول باشد.

وَ آذُكُرْ أَسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَ أَصِيلًا.<sup>۱</sup> يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا آذُكُرُوا  
 اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا \* وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلًا.<sup>۲</sup> وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيرِ

۱. آیه ۲۵، از سوره ۷۶: الانسان.

۲. آیه ۴۱ و ۴۲، از سوره ۳۳: الأحزاب.

### وَ الْأَبْكَرِ.<sup>۱</sup>

«بکره» آغاز روز و زمان بعد از اذان صبح است و باید در این ساعت مقداری از وقت برای ذکر و توجه صرف شود. لذا می‌فرمودند: ذکر تهلیل و یونسیه در بین الطّلوعین گفته شود، مگر آنکه به کسی غیر از آن دستور داده شود.

سنّت هم همین بوده است و اهل بيت علیهم السلام بعد از نماز صبح همیشه مشغول به ذکر و تعقیب می‌شدند. و در روایات هم اشاره شده است؛ مانند این روایت: مَنْ قَعَدَ فِي مُصَلَّاهُ الذِّي صَلَّى فِيهِ الْفَجْرَ يَذْكُرُ اللَّهَ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ كَانَ لَهُ حَجَّ بَيْتِ اللَّهِ.<sup>۲</sup> «هرکس در آن مکانی که نماز صبح خود را اقامه کرده است بنشیند و تا طلوع آفتاب مشغول ذکر خدا باشد، برایش پاداش حجّ خانه خدا خواهد بود.» و از حضرت امام صادق در بیان حالات حضرت امام باقر علیهم السلام روایت است که: كَانَ يَجْمَعُنَا فِي أُمْرِنَا بِالذِّكْرِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ وَ يَأْمُرُ بِالْقِرَاءَةِ مَنْ كَانَ يَقْرَأُ مِنَا وَ مَنْ كَانَ لَا يَقْرَأُ مِنَا أُمْرَهُ بِالذِّكْرِ.<sup>۳</sup> «پدرم امام باقر ما را جمع می‌فرمود و امر می‌کرد که تا طلوع شمس به ذکرگفتن مشغول شویم و هرکس می‌توانست قرآن قرائت کند را به قرائت قرآن امر می‌نمود و هرکس نمی‌توانست قرآن بخواند را به ذکرگفتن دستور می‌فرمود.»

حال اگر کسی مانعی دارد و نمی‌تواند همه اذکار را بین الطّلوعین

۱. ذیل آیه ۵۵، از سوره ۴۰: غافر.

۲. بحار الانوار، ج ۸۳، ص ۱۳۳.

۳. الكافي، ج ۲، ص ۴۹۹.

بگویید، باید سعی کند حتی المقدور قسمتی از ذکر را در بین الطّلوعین بگویید و هرقدر از ذکر را که در بین الطّلوعین نمی‌تواند بگویید، قبل از طلوع فجر یا در طول روز، الأقرب فالأقرب، هر چه زودتر و نزدیکتر به صبح بگویید. و انساب این است که ذکر تهلیل را بین الطّلوعین بگویید و ذکر یونسیّه را قبل یا بعد از بین الطّلوعین بجا آورد.

و اگر مطلقاً در بین الطّلوعین نمی‌تواند ذکر بگویید؛ مثل اینکه عازم سفر است یا برای یک کار ضروری باید از منزل خارج شود، می‌تواند همه را قبل از اذان یا در طول روز بگویید یا میان سحر و روز تقسیم نماید و اگر مانعش مددتی ادامه دارد باید حتماً سعی شود که وقت ذکر را در روز تثبیت نماید و ساعتی خاص را برای آن معین کند و از آن تخطی ننماید.

و در هر حال، در کنار ذکر از قرائت قرآن نیز در بین الطّلوعین و یا اگر نشد در طول روز غفلت نکند. قرائت قرآن را در بین الطّلوعین می‌توان قبل از ذکر انجام داد و می‌توان بعد از فراغت از ذکر به قرائت قرآن مشغول شد و به هر دو نحو در روایات وارد شده است.<sup>۱</sup> مرحوم

۱. حسن بن فضل طبرسی در مکارم الأخلاق از حضرت أمیر المؤمنین عليه السلام نقل می‌کند که: أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: وَاللَّهِ إِنْ ذَكَرَ اللَّهِ بَعْدَ صَلَاةِ الْفَدَاءِ إِلَى طَلَوْعِ الشَّمْسِ أَسْرَعَ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ مِنَ الضَّرَبِ فِي الْأَرْضِ. (مکارم الأخلاق، ص ۳۰۵) همچنین از معامر بن خلداد روایت می‌کند که: قال: كَانَ أَبُوا الْحَسَنِ الرَّضا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ يُخْرِاسَانَ إِذَا صَلَّى النَّبَّاجُ جَلَسَ فِي مُصَلَّاهٍ إِلَى أَنْ تَطَلَّعَ الشَّمْسُ، ثُمَّ يُؤْتَى بِحَرَيْطَةٍ فِيهَا مَسَاوِيْكُ فَيَسْتَأْكُ بِهَا وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ ثُمَّ يُؤْتَى بِكُنْدُرٍ فَيَمْضِعُهُ ثُمَّ يَدْعُ ذَلِكَ وَ يُؤْتَى بِالْمُصْحَفِ فَيَقْرَأُ فِيهِ. (همان مصدر)

حضرت آقای حداد قدس سرہ نیز می فرمودند: به هر نحو حالتان اقتضاء می کند عمل نمائید.

### اهتمام أكيد به گفتن ذكر

بالآخره باید ذکر را گفت؛ ذکر حکم غذائی را دارد که باید به روح برسد. همان طور که اگر غذا به بدن انسان نرسد احساس خستگی و گرسنگی کرده قوای او تحلیل می رود، روح هم همین حکم را دارد. گاهی برخی از سلاک گفتن ذکر را ترک می کنند؛ این کار خیلی خطاست و باعث می شود توقف کرده جلو نرون و بعدها آنقدر حسرت می خورند! حالا می گویند: ما جوانیم؛ در سن بیست سالگی، بیست و دو سالگی هستیم و خیلی عمر داریم، إن شاء الله از بیست و پنج سالگی شروع می کنیم یا از سی سالگی شروع می کنیم!

⇨ از این روایت استفاده می شود که حضرت امام رضا علیه السلام بعد از نماز صبح در سجاده خود به یاد خدا مشغول بوده و بعد از طلوع خورشید، بعد از مسوک نمودن و جویدن کندر، به قرائت قرآن مشغول می شدند.

شیخ طوسی نیز در تهذیب الأحكام روایت می کند: عن مُعَمِّرِ بْنِ خَلَادِ عَنِ الرَّضَا عَلِيهِ السَّلَامُ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: يَتَبَغِي لِلرَّجُلِ إِذَا أَصْبَحَ أَنْ يَقْرَأَ بَعْدَ التَّعْقِيبِ خَمْسِينَ آيَةً. (تهذیب الأحكام، ج ٢، ص ١٣٨)

همچنین مرحوم علامہ مجلسی (ره) از امام صادق علیه السلام روایت می کند که: مَنْ صَلَّى الْفَجْرَ وَ تَمَكَّثَ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ كَانَ أَنْجَحَ فِي طَلَبِ الرَّزْقِ مِنَ الْضَّرِبِ فِي الْأَرْضِ شَهْرًا. وَ اجْتَهَدَ أَنْ لَا تَكُلَّ قَبْلَ طَلَوعِ الشَّمْسِ وَ أَنْ تَكُونَ مُشْتَغِلًا بِالدُّعَاءِ وَ بِقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ؛ فَقَدْرُوا عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآله وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: مَنْ جَلَسَ فِي مُصَلَّاهُ مِنْ صَلَاةِ الْفَجْرِ إِلَى طَلَوعِ الشَّمْسِ سَتَرَهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ. (بحار الأنوار، ج ٨٣، ص ١٢٩)

آقا می‌فرمودند: این چنین شخصی سی سالش هم بشدید باز همین طور است، سی و پنج سالش هم بشود همین طور است. این موانع همیشه برای انسان وجود دارد و چه بسا موانع در سن بالا بیشتر باشد؛ انسان نوهدار می‌شود، نتیجه‌دار می‌شود، پیری سراغ او می‌آید، مرضهای گوناگون به سراغ او می‌آید، حالا که جوان است، حال دارد، اگر نتواند ذکر بگوید، به طریق اولی بعداً نخواهد گفت.

ذکر را باید گفت! در سفر آخری که به سوریه برای زیارت قبر حضرت زینب سلام الله علیها مشرّف شده بودیم و خدمت حضرت حداد رسیدیم، به ایشان عرض کردم: آقا حال من طوری است که نمی‌توانم ذکر لسانی بگویم. آقا فرمودند: به هر نحوی شده باید ذکر را گفت، به هر نحوی شده!

یعنی علاوه بر توجه قلبی، ذکر لسانی برای خود حائز اهمیتی است که نمی‌توان از آن صرف نظر نمود. هر عمل برای خود نوری دارد و باید فقط به منور ساختن قلب و جان اکتفاء کرد. باید این عالم ظاهر را هم منور کرد و همه مراتب را با هم حائز شد. چه برسد به اینکه انسان قلباً و لساناً توجه نداشته باشد و از یاد خدا غافل شود.

انسان نمی‌تواند بگوید: الان مريض هستم پس ذکر نمی‌گويم. نه! باید ذکر را گفت، حتی اگر با بیحالی هم شده باید ذکر را بگوید؛ مثل انسان مريضی که اشتها به غذا نداشته و سیری کاذب دارد، او باید غذا بخورد. اگر غذا نخورد بدنش تحليل می‌رود. ذکر هم همین طور است، باید به واسطهٔ حال نداشتن ذکر را ترك نمود، حتی اگر واقعاً کشش نداشته باشد. تا چه رسد به اینکه انسان در تخیل خود موانعی برای خود

ترتیب دهد که واقعاً هم مانعیت ندارند یا به واسطه کسالت جزئی،  
دیرخوابیدن شب یا سائر امور ذکر را ترک کند.

پس ذکر را بگوئید و خودتان را مقید کنید که ترک نشود، چرا که  
ترک ذکر باعث حسرت می‌شود؛ وقتی انسان قوای بدنی خود را از  
دست داد، عمرش از دست رفت، بیست سال، سی سال آمده و جزء اهل  
سیر و سلوک بوده و آن استفاده‌ای که باید ببرد را نبرده حسرت  
می‌خورد.

خیلی‌ها بعد از فوت مرحوم علامه والد در حسرت فرو رفته  
می‌گفتند: ای کاش ما خدمت آقا رسیده و در خدمتشان بودیم! ای کاش  
ما بیشتر از محضرشان استفاده می‌کردیم! خیلی‌ها به بنده این را گفتند،  
چه از رفقای سلوکی ایشان و چه از غیر رفقا. خیلی از غیر رفقا آمدند و  
گفتند: آقا ای کاش از ایشان استفاده بیشتری می‌بردیم! واقعاً حسرت  
می‌خوردن. همیشه مقتضی برای انسان موجود نیست. همیشه موانع  
مفقود نیست. روزی می‌رسد که نه مقتضی موجود و نه مانع مفقود است.

### مطلوب دوّم: حکم غنا و موسیقی

صدای خوب، اگر صدای انسان باشد، ذاتاً حلال بوده و هیچ  
اشکالی در حلیت آن نیست. صدای خوش یکی از موهاب‌اللهیه است و  
مثل گل زیبائی می‌ماند که انسان بدان نگاه می‌کند و حلال است.  
مرد می‌تواند صدای خوش مردی دیگر را گوش دهد. امّا آیا  
انسان می‌تواند صدای خوش زن نامحرم را گوش کند؟ مثلاً زنی شعر  
حافظ را خوانده آیا انسان می‌تواند گوش کند؟ جایز نیست گوش کند؛

حرام است.

به همین منوال اگر صدای خوش همراه با لهو باشد غنای حرام می‌گردد و اگر محتوای آن باطل و فاسد باشد نیز حرام می‌شود. موسیقی هم حرام است و هیچ اشکالی در حرمت آن نیست. منظور از موسیقی صوتی است که با آلات موسیقی تولید شود. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: **أَنَّهَا كُمْ عَنِ الزَّفْنِ وَالْمِزْمَارِ وَعَنِ الْكَوْبَاتِ وَالْكَبَرَاتِ**.<sup>۱</sup> «من شما را از رقص، نی و طبلهای کوچک و بزرگ نهی می‌کنم».

مکاسب شیخ انصاری را نگاه کنید؛ بحثها و روایاتی را که راجع به حرمت استعمال آلات موسیقی آورده است ببینید. استعمال آلات موسیقی را فقهاء همیشه مطلقاً حرام می‌دانستند و تمام این آلات موسیقی را جزء چیزهای می‌شمردند که با این هیئت خاص هیچ منفعت حلالی نداشته و مالیت ندارد و خرید و فروش آن جائز نیست. می‌گفتند: اگر بنا به فروش آن باشد یا باید آن را بشکنند و چویش را معامله کنند یا به کسی

۱. **الكافی**، ج ۶، ص ۴۳۲. در مصباح المنیر آورده است: **الکوبۃ: الطَّبلُ الصَّغِیرُ** **الْمُخَصَّرُ، مُعَرَّبٌ**. و قال أبو عبيدة: **الکوبۃ التَّرَدُّ فی کلام أَهْلِ اليمِنِ**. (مصباح المنیر، ج ۲، ص ۵۴۳) و گوید: **الکبُرُ بِفَتْحَتَيْنِ الطَّبلِ لِوَجْهٍ وَاحِدٍ وَ جَمْعِهِ كِبَارٌ**; مثل **جَبَلٍ وَ جِبالٍ**. (همان مصدر، ج ۲، ص ۵۲۴)

و علامه مجلسی رضوان الله علیه در ذیل حدیث می‌فرماید: و قال فی **الصَّاحِحِ: الزَّفْنُ الرَّقْصُ**. و قال فی القاموس: **الکوبۃ بالصَّمَمِ التَّرَدُّ وَ الشَّطْرَنْجُ، وَ الطَّبلُ الصَّغِیرُ الْمُخَصَّرُ وَ الْفَهْرُ وَ الْبَرَبَطُ** و قال: **الکبُرُ بِالتَّحْرِيكِ: الطَّبلُ**. (مراءۃ العقول، ج ۲۲، ص ۳۰۲)

بفروشند که یقین دارند برای موسیقی استفاده نمی‌کند، بلکه از چوب خالص آن استفاده می‌برد.

انواع مختلف موسیقی نیز در زمان ائمه علیهم السلام موجود بوده ولی همه را تحریم فرموده‌اند و استعمال این آلات را مطلقاً حرام شمرده‌اند.<sup>۱</sup> وسائل الشیعه و مستدرک الوسائل را نگاه کنید، چقدر روایت درباره حرمت موسیقی آورده‌است.<sup>۲</sup>

از امام باقر علیه السلام درباره غنا سؤال کردند، حضرت فرمودند:  
 إذا فَرَقَ اللَّهُ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ أَيْنَ تَرَى الْغِنَاءَ يَكُونُ؟ «اگر خداوند بین حق و باطل را جدا کند غنا کدام طرف قرار می‌گیرد؟» سائل گفت: مع بالاطل. «طرف باطل قرار می‌گیرد». حضرت فرمودند: ففى هذا ما يكفيك.<sup>۳</sup> «همین برای تو کفايت می‌کند!» یعنی حضرت حکم غنا را به ارتکاز خود سائل محول کردند. ارتکاز سائل هم این بود که غنا باطل است. موسیقی هم از نظر شرع همین طور است و جزء باطل محسوب می‌شود.

البته در خصوص عروسيها می‌فرمودند: اشكالی ندارد مخدرات پشت قابلمه بزنند. قابلمه از آلات لهو و موسیقی نیست، البته باید دقّت شود که همان نیز به شکل لھوی زده نشود و طوری نباشد که صدای آن مناسب رقصیدن باشد.

.۱. المکاسب، ج ۱، ص ۱۱۱ تا ۱۱۸.

.۲. وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۳۱۶ تا ۳۱۲؛ و مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۵ تا ۲۲۰، باب تحریم استعمال الملاهي بجمعی أصنافها و بیعها و شرآثها.

.۳. دعائیم الإسلام، ج ۲، ص ۴۳۵؛ والكافی، ج ۶، ص ۲۰۷.

در برخی از روایات هم فی الجمله تجویز شده که در خصوص عروسی از دف استفاده شود؛ از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمودند: لَا يَكُونُ نِكَاحٌ فِي السُّرُّ حَتَّى يُرَى دُخانُ أَوْ يُسْمَعَ حِسْنُ دَفٍ. وَ قَالَ: الْفَرْقُ مَا بَيْنَ النِّكَاحِ وَ السَّفَاحِ ضَرْبٌ الدَّفٍ.<sup>۱</sup> «فرق میان نکاح و زنا این است که زنا مخفیانه انجام می‌شود ولی نکاح باید علنی باشد؛ مانند آنکه دود غذا و سر و صدای دف زدن از آن بلند بشود و فرق بین نکاح و زنا زدن دف است!»

البته از نظر سندی اعتماد به این روایات مشکل است و در کتب معتبر شیعه از این روایات اثری نیست، ولی برخی از فقهاء از قدیم به جواز خصوص دف در عروسی فتواده‌اند<sup>۲</sup> و برخی مطلقاً حکم به تحریر موسیقی نموده‌اند.<sup>۳</sup>

۱. دعائیم الإسلام، ج ۲، ص ۲۰۵؛ و همچنین رجوع شود به: الأمالي شیخ طوسی، ص ۵۱۹؛ و التنوادر راوندی، ص ۴۰؛ و مناقب‌آل‌أبی طالب علیهم السلام، ج ۳، ص ۳۵۱.

در عوایل‌اللئالی نیز نقل کرده است که: و فی الحدیث: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلَّهُ نَهَى عَنِ الضَّرْبِ بِالدَّفِ وَ الرَّقْصِ وَ عَنِ اللَّعِبِ كُلَّهٖ وَ عَنْ حُضُورِهِ وَ عَنِ الْاسْتِمَاعِ إِلَيْهِ وَ لَمْ يُحِرِّضْ ضَرْبَ الدَّفِ إِلَّا فِي الْإِمْلَاكِ وَ الدُّخُولِ بِشَرْطِ أَنْ تَكُونَ فِي الْبَكْرِ وَ لَا تَدْخُلَ الرَّجَالُ عَلَيْهِنَّ. (عوایل‌اللئالی، ج ۱، ص ۲۶۰)

۲. شرائع الإسلام، ج ۴، ص ۱۱۷؛ و تحریر الأحكام، ج ۵، ص ۲۵۱؛ و مسالك الأفهام، ج ۱۴، ص ۱۸۳.

۳. المبسوط، ج ۴، ص ۲۰؛ والسرائر، ج ۳، ص ۲۰۵؛ و تنکرۃ الفقهاء، ص ۵۸۱.  
برخی از فقهاء متاخر و معاصر نیز قائل به حرمت مطلق موسیقی هستند؛ من جمله: آیة‌الله حاج سید عبدالحسین لاری در کتاب التعلیقۃ علی المکاسب، ج ۱،

وبه هر حال، مسلم و مورد اجماع است که در غیر از دف زدن در عروسی و ولیمه ختنه اطفال، استعمال آلات موسيقی مطلقاً حرام می باشد.

متأسفانه بعضی از آقایان این حکم را به دیگر اقسام موسيقی و به غیر از عروسی تسری داده و می گویند: در عروسی هر نوع موسيقی را می شود نواخت! درحالی که فقط درباره خصوص عروسی روایت داریم و در این مورد هم که برخی از فتها فتوا به جواز داده اند، فقط به جواز دف فتوا داده اند. در روایات ما لفظی نیست که اطلاق داشته باشد و موسيقی را در غیر عروسی تجویز کرده باشد، ولی بعضی از آقایان حکم را به غیر از عروسی تسری داده می گویند: این روایات اطلاق دارد.

شما کتاب دعائیم‌الاسلام را نگاه کنید؛ ایشان بعد از ذکر روایاتی که راجع به عروسی است، روایات ناهیه از استعمال آلات موسيقی را ذکر کرده و می گوید: این روایات را ذکر کردم تا کسی توهم نکند این حکم شامل تمام آلات موسيقی در مطلق موارد می شود، بلکه حکم منحصوص باب نکاح است که اعلام آن مطلوب می باشد.<sup>۱</sup>

«ص ٥٨؛ و آیة الله حاج سید احمد خوانساری در جامع المدارک، ج ٦، ص ١١١ تا ١١٣؛ و آیة الله حاج سید محمد رضا گلبايگانی در کتاب الشهادات، ص ١١٧ تا ١٢١. ۱. «و إنما ذكرنا هذه الآثار لثلايظن ظان أن فيما ذكرناه من الرخصة في العزف في الوليمة رخصة في الغناء، ولعله أن ذلك إنما جاء لاستحباب إشعار النكاح خاصة.» (دعائیم‌الاسلام، ج ٢، ص ٢١٠) «و هذا و ما هو في معناه إنما جاءت الرخصة فيه كما ذكرناه في النكاح لاستحباب إشهاده وإباتته عن السُّفاح.» (همان مصدر)

آن وقت برخی در مقام تبیین حکم اسلام، در روزنامه گفته‌اند که:  
 اگر دلیلی بر حرمت نداشته باشیم اصل اولی حلت موسیقی است. بعد  
 روایات دعائیم در خصوص عروسی را آورده و در دو مورد هم روایات  
 را تحریف کرده و سپس حکم را به مطلق موارد موسیقی تسری داده‌اند.  
 صدای خوش خوب است! صدای خوش از موهب‌الله است؛  
**قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ.**<sup>۱</sup> «ای پیغمبر! بگو: چه کسی  
 زینت‌الله را که برای بندگان خود بیرون آورده حرام کرده است؟!»  
 خیلی چیزها زینت‌الله است، خیلی چیزها جمال است، ولی  
 خداوند حد اعدال آن را حلال فرموده است که مقتضای کمال و  
 سعادت بشر است و بیشتر از آن را تحریم فرموده و انسان از دیدن آن  
 محروم است؛ خداوند اصل صدای خوش را حلال فرموده که اصل آن  
 در سعادت بشر لازم است، ولی آن را به صدائی که با آلت تولید نشده  
 باشد محدود نموده و فقط صدای انسان و صدای طبیعی مانند آلحان  
 خوش پرندگان یا آبشارها را حلال فرموده است و بیش از این را برای  
 بشر لازم ندانسته است.

روزی خدمت آقا عرض کردم - این مطلب دقیقی است :-  
 کسانی که عاشق پروردگار بوده و محبت‌الله در دلشان موج می‌زنند  
 برخی از اقسام موسیقی باعث ازدیاد عشقشان می‌شود، آیا این نوع  
 موسیقی هم حرام است؟ اگر حرام است چگونه می‌شود شارع مقدس  
 آن را حرام کرده باشد؟

۱. صدر آیه ۳۲، از سوره ۷: الأعراف.

فرمودند: بله! همین طور است؛ آنهایی که عاشق پروردگار هستند بعضی از موارد موسیقی را که بشنوند حزن‌شان و عشق‌شان بیشتر می‌شود ولی شارع مقدس از اینکه انسان راه خدا را از این طریق ادامه دهد نهی فرموده است، چون مفاسدش بیش از منافعش بوده است، لذا باید از طرق دیگر راه خدا را پیمود. آنقدر آیات‌الله و راههای تقرّب به پروردگار زیاد است، إلى ما شاء الله! تنها موسیقی و غنا که نیست!

*سُرِّيهِمْ ءَايَتَنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ.*<sup>۱</sup> «به زودی آیات خود را هم در آفاق و خارج از وجود آنان و هم در داخل وجودشان به ایشان نشان خواهیم داد تا روشن گردد که او حق است!»

باید از طرق دیگر که حلال است راه خدا را پیمود. خداوند این طریق را به خاطر مفاسدی که دارد نهی فرموده است، حتی برای کسی هم که به خدا متوجه گشته و چه بسا عشقش بیشتر شود، جایز نیست صدای

۱. مرحوم علامه (ره) در کتاب ولايت‌فقیهه در حکومت‌سلام، بالمناسبه می‌فرمایند: «موسیقی، علمی است که دارای موضوع صحیحی است و بر اساس آن تعلیم خاص با آهنگهای مختلف، اثرهای خاص بر روح انسان ایجاد می‌کند؛ انسان را به گریه می‌اندازد، به خنده می‌آورد، دیوانه می‌کند؛ اثرهای واقعی بر او مُترتّب است، ولی شرع، این را برداشته و نفی کرده و حرام نموده است. حال مانع توانیم بگوئیم: چون واقعیت دارد، پس حلال است. بین حلال و واقعیت فرق بسیار است. خیلی چیزها در خارج واقعیت دارد ولیکن در شرع ممنوع است.» (ولايت‌فقیهه در حکومت‌سلام، ج ۱، ص ۱۲۲)

۲. قسمتی از آیه ۵۳، سوره ۴۱: فصلت.

موسیقی گوش داده و از این طریق حرکت کند.

پس بنابراین به خاطر روایات عدیده‌ای که وجود دارد و اجماع فقهای شیعه بر حرمت استعمال آلات لهو، شکّی در حرمت موسیقی و نیز تغّنی لهوی نیست. البته غنا غیر از موسیقی است و معمولاً به صوتی می‌گویند که با دهان تولید شود و گاهی با هم جمع می‌شوند؛ *الغناء*: هو *الصَّوْتُ الْمُطْرِبُ*. «غنا صوتی است که انسان را به طَرَب بیاورد». البته بحش طولانی است. غنا گاهی همراه استعمال آلات موسیقی است و گاهی بدون موسیقی است.

بله تغّنی اگر لهوی نباشد منعی ندارد؛ مانند اینکه تغّنی در قرآن اشکال ندارد؛ بلکه در روایات دستور داده شده است که: *تَغَنُّوا بِهِ*.<sup>۱</sup> «قرآن را با صدای خوب بخوانید». آقا می فرمودند: خیلی خوب است که انسان قرآن را با صدای خوب بخواند. مناجات خمسه‌عشر را با صدای خوب بخواند؛ چقدر انسان حال پیدا می‌کند!

چه طریقی بهتر از اینکه انسان قرآن را به نحوی بخواند که حال پیدا کند، با صوت حسن بخواند، با صوت حزین بخواند که حال پیدا کند یا أدعیه را به همین نحو بخواند.<sup>۲</sup>

۱. بخار الأنوار، ج ۸۹، ص ۱۹۱.

۲. شیخ کلینی (ره) از أبو بصیر از امام محمد باقر علیه السلام نقل می‌کند که: آن حضرت فرمودند: ...رَجَعْ بِالْقُرْءَانِ صَوْتَكَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّ الصَّوْتَ الْحَسَنَ يُرَجِّعُ فِيهِ تَرْجِيحاً. (الکافی، ج ۲، ص ۶۱۶)

همچنین از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که: قال: إِنَّ الْقُرْءَانَ نَزَلَ بِالْحُزْنِ فَاقْرَأُوهُ بِالْحُزْنِ. (همان مصدر، ص ۶۱۴)

پس حرمت موسیقی مسلم است و سالکی که بخواهد به موسیقی گوش داده و راه خدا را ببرود نمی‌شود، چون شارع مقدس از آن نهی فرموده‌است و مضافاً به اینکه گناه کرده است، چه بسا برخی از مفاسد آن هم گریبان‌گیر او شود. البته مفسدۀ لهو برای سالک مفهومی ندارد؛ کسی‌که عاشق خداست برای او لهو مفهومی ندارد.

### مطلوب سوم: خلط بین ظاهر و باطن

شکّی نیست که ما ظاهری داریم و باطنی؛ یعنی سلوک راه خدا ظاهری دارد و باطنی، احکام إلهیه ظاهری دارد و باطنی، قول ولی خدا یک ظاهری دارد و یک باطنی، بروید بالاتر، قرآن یک ظاهری دارد و یک باطنی؛ هیچ شکّی در این نیست.  
أمّا کلام در این است که آیا وجود باطن می‌تواند مانع از حجّیت و اعتبار ظاهر شود یا نه؟ مثلاً آیه‌ای در قرآن مطلبی را بیان بفرماید و شما

☞ مرحوم علامه (ره) در تعلیقۀ کتاب شریف معادشناسی، در توضیح روایتی که شنیدن صدای لطیف بهشتی را در عوض ترک سمع غنای حرام در دنیا، قرار داده است، می‌فرمایند: «مراد از غنای حرام هر صوتی است که انسان را به لهو در آورد؛ مانند مجالس تعنی و سمع زنان آوازخوان و یا سمع موسیقی با آلات آن. و أمّا مجرّد صدای خوش و لحن خوش، گرچه با ترجیع باشد و یا فرح انگیز و غم‌آور باشد، نه آنکه حرام نیست بلکه بسیار خوب است و موجب صفا و لطافت روح است؛ بهخصوص در قرائت قرآن و دعا و اشعار سوق‌دهنده به خدا و عالم تجرّد و إطلاق، فوق العاده مؤثر است، و حقّ غنای بهشتی است.» (معادشناسی،

ادعا کنید که این ظاهر آیه است و من بدان عمل نمی‌کنم و باطنش چیز دیگری است و من بدان عمل می‌کنم؟

یا مثلاً آقای حداد یا مرحوم آقا رضوان‌الله‌تعالی علیهم مطلبی فرموده‌اند و همه‌ما هم گوش کرده‌ایم، آیا می‌شود بعضی بگویند: مراد آقا این ظاهر نبود، چون کلام آقا یک ظاهری دارد و یک باطنی؛ ما به باطن آن پی بردیم ولی دوستان دیگر متوجه آن نشدند؟ این صحیح نیست، چون ظاهر کلام حجت بوده و مرأت باطن است.

الآن که بنده با شما صحبت کردم و عرض کردم موسیقی حرام است و برایتان شرح دادم، شما نمی‌توانید بگوئید: این کلام باطنی دارد و من از آن استفاده حلیت می‌کنم، چون مثلاً شما این مطلب را برای سالکین گفتید و این کلام ذوجهتین است: یک وجهه ظاهری دارد و یک وجهه باطنی؛ دیگران وجهه ظاهری آن را می‌فهمند، ولی ما وجهه باطنی آن را فهمیدیم که مخالف ظاهر آن است.

این صحیح نیست؛ حجت ظواهر از مسلمات بوده و جای هیچ شکی در آن نیست. اگر من إقرار کنم که به شما صد هزار تومان بدھکارم، شهود هم آنجا بوده و إقرار من را بشنوند، شما می‌توانید مرا به محکمة قاضی بردہ بگوئید: ایشان در حال صحّت و سلامت، درحالی که عاقل بود اقرار کرد که این مقدار به من بدھکار است و *إقرار العُقلاءِ عَلَى أَنفُسِهِمْ جَائِزٌ*.<sup>۱</sup> و قاضی هم مال را از من گرفته به شما می‌دهد! حجت إقرار هم از باب حجت ظواهر است. ظواهر در همه جا حجت است.

۱. عوالی المثلالی، ج ۱، ص ۲۲۳.

ظاهر کلام انسان حجّیت دارد. نمی‌شود بگوئید: آقا این کلام یک باطنی دارد و من به باطن آن عمل می‌کنم نه به ظاهرش! این صحیح نیست. متأسفانه برخی از اهل سلوک گاهی ظواهر را بی‌دلیل تأویل می‌کنند یا آن را رهانموده ادعا می‌کنند که این ظواهر مراد شرع نیست و باطن آن چیز دیگری است و بر خلاف ظاهر شرع کارهایی انجام می‌دهند و آنها را توجیه می‌کنند و می‌گویند: ملاک طهارت قلب است و این ظواهر مقصود اصلی نیست!

اینها انحراف است و مؤمن باید متبعّد باشد و هرچه به او رسید دقیقاً به همان عمل کند و از نزد خود کم و زیاد ننماید. مراعات دقیق همین ظواهر انسان را به آن باطن می‌رساند و کسانی که درست به این ظواهر عمل نمی‌کنند از آن باطن هم بهرهٔ وافی نمی‌برند.

یا فرض بفرمائید گاهی برخی از اهل سلوک مطلبی را در شریعت می‌بینند و با دستوری مواجه می‌شوند، بعد طبق ذوق و سلیقه خود آن را توسعه داده و به موارد دیگر سرایت می‌دهند و به دیگران هم می‌گویند و ایشان را هم دعوت به همان می‌کنند. اینها همه خطاست؛ نمی‌توان به مجرّد مسائل ذوقی، حکمی و دستوری را از موردی به مورد دیگر سرایت داد؛ این همان قیاس است که این قدر ائمّه علیهم السلام از آن نهی نموده‌اند.

ظواهر کلام حجّیت دارد. وقتی فرمودند شما باید این کار را انجام دهید، نمی‌توانید بگوئید: ظاهراً می‌گویند این کار را انجام بده، ولی کلامشان باطنی داشته و مرادشان چیز دیگری است و من مرادشان را فهمیدم و بعد به ظاهر عمل نکنید! این درست نیست! ظواهر حجّت

بوده و هرچه ولی خدا بگوید عمل کنید، باید عمل کرد.  
در زمان حیات مرحوم علامه والد ایشان فرموده بودند که رفای طلبه باید تمام اوقات خود را صرف علم کنند و نباید به امور غیر درسی پردازنند و اگر می دیدند که کسی از طلاب در غیر ضرورت دنبال مسائل غیر علمی رفته یا کسی برای کاری از طلبه‌ای کمک گرفته مؤاخذه می نمودند و می فرمودند: شما در نزد خدا نسبت به وقتان مسؤول هستید و باید تمام وقت درس بخوانید و برای فهم معارف کتاب و سنت و نشر آن تلاش کنید، مگر آنکه ضرورتی باشد؛ مانند آنکه برادر مؤمنی اسباب‌کشی دارد و کسی را هم ندارد و به جهاتی نمی تواند کارگر بگیرد، آن وقت دوستان طلبه او برای کمکش بروند ولی باز هم باید سعی کنند از درس عقب نمانند و درس را جبران نمایند.

با این همه تأکید باز برخی از طلاب به مناسبت‌های مختلف درس را رها می کردند و روی محبت یا جهات دیگر به کارهای دیگر مشغول می شدند؛ مثلاً منزل یکی از رفقا یا منسوبین مرحوم والد بنائی بود مدت زیادی برای کمک به او درس را رها نموده و توجیه می کردند که الان نظر خود آقا هم همین است و اینکه فرموده‌اند: طلبه باید درس بخواند و کار دیگری نکند، منظور واقعی ایشان نیست! و باطن قضیه چیز دیگری است و ما خودمان باید باطن را بفهمیم و...

ولی نظر شریف مرحوم والد این طور نبود و در مجلسی به شدت نسبت به این کار مؤاخذه کرده و از ترک درس نهی فرمودند. بله اگر ولی خدا بگوید: شما بروید! باید بروید. و گرنه باید به همان ظاهر که فرموده‌اند نروید، عمل کرد و در مقام عمل به دستورات استاد تسلیم

باشد و تبعّد داشته باشد.

کلام أولیاء خدا ممکن است باطنی داشته باشد؛ أمّا اوّلاً باطن را چه کسی تشخیص می‌دهد؟ تشخیص آن مشکل است. ثانیاً مادامی که ظاهر هست باید به ظاهر عمل کنیم و ظواهر برای ما حجّت است. هرچه گفتند باید انجام دهیم و به دنبال پیدا کردن باطن نباشیم، چون وقتی ظاهر بیشتر از این ما را رهبری نمی‌کند و رهنمون ما نیست و نمی‌توانیم بیشتر از این از ظاهر کلام استفاده کنیم، معنا ندارد به دنبال باطنی برویم که دلیلی بر آن نیست.

این نوع به دنبال باطن بودن محصول هوای نفس انسان است و اعتباری ندارد. ما باید به همان ظاهر عمل کنیم؛ وقتی می‌گویند: این کار را نکنید، ما نمی‌توانیم بعضی موارد را از آن استثنا کنیم! جایز نیست! خلاصه آنکه: این معنی که در ذهن بعضی از اهل سلوک هست که در سلوک یک ظاهری داریم و یک باطنی داریم و ما به باطن مطالب رسیدیم؛ یعنی موسیقی هم گوش بدھیم اشکال ندارد! خدای ناکرده صدای نامحرم هم گوش کنیم اشکال ندارد! نه، اینها همه اشکال دارد.

#### مطلوب چهارم: امتیازنداشتن رفقا بر یکدیگر

درین رفقای سلوکی کوچک و بزرگ و خوب و بد نداریم، چون سالکین راه خدا همه مثل دانه‌های تسبیح هستند. شما اگر بگوئید: این رفیق بد است، آن رفیق خوب است، درست نیست. اصلاً پشت سر رفقا صحبت کردن درست نیست.

آقا می‌فرمودند: همه رفقای ما خوب هستند. میزی بین ایشان

نیست. رفقا مثل دانه‌های تسبیح‌اند، مثل دندوهای شانه می‌مانند، یکی هستند، ولی معصوم نیستند. رفیق و سالک اشتباه می‌کند، چون معصوم که نیست! حجت که نیست! امام که نیست!

ولی همه سالکین راه خدا احترام دارند، چون در راه خدا هستند، همه متحد القول هستند، متحد الإرادة و متحد السلوک بوده همه یک راه را می‌روند؛ همه به‌سوی خدا می‌روند و طالب خداوندند. همه ایشان احترام دارند و جایز نیست پشت سر أحدی از ایشان حرفی زده شود. پشت سر هیچ مؤمنی جایز نیست حرفی بزنید، چه رسد به اینکه سالک راه خدا باشد. حالا فلان خطأ از او سر زد، إصلاحش می‌کند؛ آیا گفتن دارد؟! این غیبت محسوب شده و جایز نیست.

### مطلوب پنجم: رعایت شؤون طلبگی

یکی از چیزهایی که آقا بسیار مقید بودند مسئله شؤون طلبگی است. طلبگی یک شؤونی دارد که طلاب عزیز به خصوص رفقای ما باید آن را ملاحظه دارند. آقا همیشه می‌فرمودند: نباید موی سر طبله بلند باشد، حالا نه اینکه همیشه از ته بزند یا تیغ بزند، نه! ولی موی طبله باید کوتاه باشد.

بین طبله با غیر طبله فرق است؛ غیر طبله اگر زلف هم بگذارد عیی ندارد، بلکه بعضی از غیر طلاب گفته بودند: آقا! اجازه می‌دهید ما هم موی سرمان را بزنیم؟ آقا فرموده بودند: نخیر! شما نباید بتراشید! هر کسی وظیفه‌ای دارد.

از نظر عرف، فلان دکتر جراح که مشهور است اگر تابه حال مو

داشته و الآن موی خود را از ته بزند، چه بسا در عرف مورد پسند قرار نگرفته و عزّتش مورد مخاطره قرار گیرد.

یا مثلاً صحیح نیست کسی که مُعنَون است و برای او پوشیدن لباس بلند متعارف نیست و مورد استهzaء قرار می‌گیرد در ملأ عام کت بلند بپوشد، چون مورد پسند عرف نیست و چه بسا ضرر ش بیش از نفعش است. یکی از اطباء معروف که از ارادتمندان مرحوم علامه بود به ایشان گفت: شما اجازه می‌فرمایید من کت بلند بپوشم؟ آقا فرمودند: نخیر! شما نپوشید.

افراد فرق می‌کنند؛ ممکن است یک نفر کت بلند بپوشد و مورد استهzaء قرار بگیرد. او نباید بپوشد. ولی کس دیگری بپوشد و ضرری هم نداشته باشد.

در زمان ما طلاب ساعت مچی دستشان نمی‌کردند و در شأن طلبه هم نبود که ساعت مچی دست کند. آقا همیشه برای ما که ساعت می‌گرفتند ساعت جیبی می‌گرفتند، حتی آن زمانی که معمّم نبوده و تازه طلبه شده بودیم.

لباسی که طلبه می‌پوشد باید تمیز باشد. لازم نیست لباسش نو باشد، اما باید تمیز باشد. محاسن شانه کرده باشد. وقتی بیرون می‌رود دکمه لباسش بسته باشد. گاهی بعضی از طلاب غیر از شاگردان مرحوم علامه والد را که می‌بینم خیلی ناراحت می‌شوم؛ دکمه‌اش باز باز است و تا پائین سینه‌اش معلوم می‌شود، دکمه قبایش باز است و راه می‌رود، شلوارش تا بالا معلوم است!

آقا می‌فرمودند: طلبه باید عزّت داشته باشد و باید علاوه بر

مرااعات جهات شرعی در لباس، طوری لباس بپوشد که عرف‌پسند باشد. این معنا را انسان باید در بیرون مرااعات کند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هر وقت بیرون می‌رفتند خودشان را در آئینه نگاه می‌کردند، محاسن‌شان را شانه می‌فرمودند.<sup>۱</sup> و این برای ما دستور است و باید زی طلبگی را حفظ کنیم.

سابقاً که در قم بودیم، طلبه‌هایی پیدا می‌شدند که درس نمی‌خوانند و در صحن و این طرف و آن طرف می‌گشتند و به گعده و چه بسا به امور خلاف شؤون طلبگی مشغول بودند؛ یقه‌هایشان باز بود، کفشهای پاشنه‌بلند می‌پوشیدند، دکمه قبایشان باز بود و شلوارهای اطوکرده ایشان از قبا بیرون می‌زد و گاهی وقتها سیگار هم دستشان بود! و چیزی که به اینها نمی‌آمد طلبه‌بودن بود، مثل یک چاروادار میدانی، واقعاً این طور بودند؛ اینها موجب آبروریزی برای حوزه و طلاب و اهل علم هستند.

إن شاء الله زی طلبگی را رعایت کنید. کسی که طلبه می‌شود باید به‌خاطر خدا و به‌خاطر امام زمان علیه السلام خیلی از محرومیت‌ها را

۱. حسن بن فضل طبرسی (ره) در سیره آن حضرت نقل می‌کند که: و كان صلی الله علیه و آله و سلم ينظرُ فی الْمِرْءَةِ و يرْجُلُ جُمَّةَ و يتَمَسَّطُ و رُبَّما نَظَرَ فی الْمَاءِ و سَوَّى جُمَّةَ فِيهِ و لَقَدْ كَانَ يَتَجَمَّلُ لِأَصْحَابِهِ فَضْلًا عَنْ تَجَمُّلِهِ لِأَهْلِهِ . و قالَ ذَلِكَ لِعَاشَةَ حِينَ رَأَتْهُ يَنْظُرُ فِي رَكْوَةِ فِيهَا مَاءً فِي حُجْرَتِهَا و يُسَوِّي فِيهَا جُمَّةَ و هُوَ يَخْرُجُ إِلَى أَصْحَابِهِ، فَقَالَتْ: بِأَبِي أَنْتَ و أَمِّي! تَمَرَّ فِي الرَّكْوَةِ و تُسَوِّي جُمَّتَكَ و أَنْتَ النَّبِيُّ و خَيْرُ خَلْقِهِ؟ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مِنْ عَبْدٍ إِذَا خَرَجَ إِلَى إِخْرَانِهِ أَنْ يَتَهَيَّأَ لَهُمْ و يَتَجَمَّلَ. (مکارم الأخلاق، ص ۳۴ و ۳۵)

تحمل کند؛ مثلاً غیر طلبه می‌تواند در کوچه بدود، ولی این برای طلبه مستنکر بوده نمی‌تواند بدود. باید حرمت لباس را داشته باشد. غیر طلبه می‌تواند خیلی از حرفها را بزند و کسی اشکال نمی‌گیرد، اماً طلبه نمی‌تواند هر حرفی بزند، نمی‌تواند میان کوچه داد بزند، نمی‌تواند خنده بلند کند؛ طلاق مقید باشند این معانی را رعایت کنند.

### مطلوب ششم: اهتمام به تحصیل علم

الحمد لله طلبہا موفق ہستند و خوب درس می خوانند. مرحوم آفای قاضی، مرحوم آفای حدّاد، مرحوم علامہ والد ہمہ روی درس عنایت و تأکید داشتند، چون شرع مقدس روی تحصیل علم و دانش تأکید فرموده و به آن امر نموده است.

بعد از عمامه‌گذاری حقیر به دست مبارک مرحوم حدّاد قدس سرہ الشریف، ایشان دربارہ درس و تحقیق و دقّت در امر تحصیل علوم دینیّه، سفارشات ارزشمندی نمودند و تأکید کردند که دروس را محققانه بخوانید. مرحوم علامہ والد رضوان اللہ علیہ در کتاب شریف روح مجرّد، در بیان این قضیه چنین می‌فرمایند:

«و آنچه از شرائط و لوازم ارشاد و هدایت بود، نه آنکه دریغ ننمود، بلکه به طور اتم و اکمل درباره ایشان انجام داد، و توصیه فراوان نمود تا دروسشان را خوب بخوانند و بادقت و مطالعه و تحقیق بخوانند و اشکالاتشان را بپرسند و نفهمیده از درسی نگذرند، و عالم عامل جامع بارآیند.

و می‌فرمود: ارزش عالم عامل از دنیا و آخرت بیشتر است؛ از

هرچه به تصور آید بیشتر است. می‌فرمود: مرحوم آقا (قاضی) یک عالمی بود که از جهت فقاهت بی‌نظیر بود. از جهت فهم روایت و حدیث بی‌نظیر بود. از جهت تفسیر و علوم قرآن بی‌نظیر بود. از جهت ادبیات عرب و لغت و فصاحت بی‌نظیر بود، حتی از جهت تجوید و قرائت قرآن. و در مجالس فاتحه‌ای که احیاناً حضور پیدا می‌نمود، کمتر قاری قرآن بود که جرأت خواندن در حضور وی را داشته باشد، چرا که اشکالهای تجویدی و نحوه قرائتشان را می‌گفت.<sup>۱</sup>

لذا تا می‌توانید درس بخوانید و از این جوانیتان حدّاًکثر استفاده را ببرید! رفقا همه خوشاستعداد و خوب هستند؛ بنده به شما قول می‌دهم که یک طلبه خوشاستعداد و کوشان و مجدّاًگر ده سال بی‌وقفه در همه ایام هفته درس بخواند مجتهد می‌شود.

آقا در زمان خودشان می‌فرمودند؛ اسلام‌شناس نداریم؛ کسی که اسلام را بشناسد، سنت پیغمبر را بشناسد، سنت امیرالمؤمنین و ائمه را بشناسد نداریم! الان در جامعه ما نیست! و به چنین افرادی در جامعه نیاز است؛ طلابی که با عرفان و توحید آشنا هستند و مسیر صحیح را در فهم قرآن و روایات دریافته‌اند و فقط به ظواهر و به فقه اکتفاء نکرده‌اند؛ هم به دنبال فقهند و هم به دنبال معارف و هم با روایات انس می‌گیرند و هم با قرآن کریم، مانند شما که با مرام و افکار مرحوم علامه آشناei کامل دارید.

اگر چنانچه شما به نحو احسن درس بخوانید و مجتهد شوید، هر

۱. روح مجرّد، ص ۵۰۱

کدامتان یک عالمی را تکان می‌دهید. می‌توانید جلوی خلافها و اشتباهات بایستید و بار زیادی را در مسیر احیاء دین بردارید.

مگر علامه طباطبائی چند نفر بودند؟ خود آقا مگر چند نفر بودند؟ یک نفر که بیشتر نبودند! چه تحولی به واسطه انتشار و تأثیف این معارف در جامعه ایجاد کردند؛ امام‌شناسی، معادشناسی، الله‌شناسی، روح مجرد و کتابهای دیگر، اینها موجب تحول شد و چه بسیار افرادی که این معارف را نمی‌دانستند ولی با علوم و معارف اسلام آشنا شده و به جان و دل پذیرفته و متتحول شدند.

آقا یک نفر بودند! شما چند نفرید؟ اگر شما درس بخوانید و خوب بخوانید که بحمدالله درس می‌خوانید ولی بهتر از اینها می‌توانید درس بخوانید، اگر شما خوب درس بخوانید و مجتهد شوید، چقدر می‌توانید اثر بگذارید!

اگر در ایام تبلیغی هر کدام که محرم و صفر منبر می‌روید این معارف را إشاعه دهید تحولی ایجاد می‌شود. معادشناسی بگوئید، امام‌شناسی بگوئید؛ اینها إشاعه دین است.

یکی از دوستان به بنده فرمود: در محرم و صفر منابری را که در سطح شهر تهران می‌روم و همین معارف إلهی را می‌گوییم، مردم با یک اشتیاق خاصی تلقی به قبول می‌کنند، چون این مطالب حق است و حق را همه می‌پذیرند. هر کس تثنیه حق باشد حق را می‌پذیرد. هر کس تثنیه آب باشد بدنیش آب می‌طلبد، أما سراب چی؟ سراب را نمی‌خواهند! پس سعی کنید در درس کوشاتر بوده و درسها را به نحو احسن و أکمل بخوانید. بحمدالله آقایان کوشان هستند، درسها یشان را خوب

می خوانند، ولی این معنی در وجودشان باشد که حدّاًکثر استفاده را از اوقاتشان برده و زودتر خود را به مرتبه رفیعه اجتهاد برسانند. از آن طرف هم بال عمل را همراه با بال علم نموده به نهایت ذروه از ایمان و تسليم و یقین إن شاء الله برسید؛ وَفَقْكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا لِمَرْضَاتِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

امیدواریم رفقا به این عرائض نهایت اهتمام را داشته باشند، چه در گفتن ذکر و چه در زی طلبگی و درس و چه در امور دیگر؛ وَفَقْكُمُ اللَّهُ لِمَا يُحِبُّ وَيَرْضَى.

إن شاء الله خدا به ما توفيق دهد که هم در علم و هم در عمل، هم در ذکر و هم در نماز شب موفق شویم. در بیداری سحر و بین الطّلوعین موفق باشیم، بین الطّلوعین نخوایم. در مسیر عبادت و اطاعت قدم برداریم تا إن شاء الله به ایمان و یقین برسیم.

إن شاء الله خدا روح و ریحان به قبر والد معظم رضوان الله تعالى عليه سرازیر گرداند و آن قدر نور و بهجت و سرور به روح مطهر ایشان عائد و واصل کند که از همه ما خرسند و شاد باشند و بینند که این زحماتی که کشیده‌اند الحمد لله به شمر نشسته است.

**اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرْجَهُمْ وَالْعَنْ عَدُوَّهُمْ**



محلس دوم

قبض و بگط سلوکی (۱)



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ الطَّاهِرِينَ  
 وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْأَنَاءِ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ  
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

یکی از نکاتی که لازم است سالکین إلى الله به آن توجه نمایند، قبض و بسطهایی است که در طی طریق إلى الله برای آنها به وجود می‌آید. «قبض» به معنای گرفتگی، ضيق، تنگی و فشار است. و «بسط» به معنای گشایش و احساس راحتی کردن است. قبض و بسط لازمه سلوک إلى الله بوده و هر سالکی اجمالاً باید هم قبض و هم بسط داشته باشد تا بهواسطه این قبض و بسط آبدیده شود و قلب او وسعت پیدا کرده، گنجایش پیدا نماید که جای خدا قرارگیرد.

أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ فَرَمَيْنِدَ: إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعَيَةٌ  
 فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا.<sup>۱</sup> (این قلوب حکم ظروف را دارند و بهترین ظرف،  
 ظرفی است که گنجایش آن بیشتر باشد.»)

قبض و بسط این ظرفیت را ایجاد می‌کند. البته قبض باید

<sup>۱</sup>. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷، ص ۴۹۵.

به مقداری باشد که سالک زیر ضربات تازیانه‌های آن خُرد نشود؛ یعنی آنقدر شدید نباشد که خُرد شده نتواند سر خود را بلنده نماید! همچنین بسط سالک نباید آنقدر زیاد باشد که نتواند ظرفیتی که دارد را توسعه داده و قلبش جای بیشتری برای ادراک مقام قرب پروردگار پیدا کند. پس خداوند تبارک و تعالی به مقتضای حکمت متعالیه خود در نفس سالک إلى الله این قبض و بسط را قرار می‌دهد تا بتواند به مقصود برسد.

### عوامل قبض و بسط

البته قبض و بسط عواملی دارد که بعضی از این عوامل تحت اختیار انسان است. انسان نباید آن چیزهایی که موجب قبض می‌شود و منهی عنه است را مرتکب شود.

### عقوق والدين

مثلًا عقوق والدين موجب قبض شدید می‌شود. کسی که عاق پدر یا مادر شده قبض شدیدی برای او حاصل می‌گردد، به طوری که مثل کلاف سر در گم اصلاً به هیچ‌جا راه پیدا نمی‌کند، از هر طرفی برود به بن‌بست می‌رسد.

رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم فرمودند: إِنَّ الْجَنَّةَ لَيَوْجُدُ  
رِيْحُهَا مِنْ مَسِيرَةِ خَمْسٍ مائَةٍ عَامٍ وَ لَا يَجِدُهَا عَاقٌ.<sup>۱</sup> «بوی بهشت از  
مسافت پانصد سال راه استشمام می‌شود ولی کسی که عاق والدين بوده  
و پدر و مادر از او راضی نیستند آنقدر از بهشت دور است که این بو را

<sup>۱</sup>. الخصال، ج ۱، ص ۳۷.

استشمام نمی‌کند!»

ما قبضی مثل قبضی که از ناحیه عاق و الدین است نداریم. این قبض چه بسا از قبضی که برای کافر غیرمعاند مثل مسیحی جاہل حاصل می‌شود بالاتر است؛ کسی که کافر قاصر است ولی عاق و الدین نبوده و پدر و مادر خود را راضی نگه داشته است قبض برای او حاصل می‌شود و این قبض خیلی شدید است ولی قبض عاق و الدین از آن هم بالاتر است!

علی ای حال، حقوق والدین خیلی مهم است! خیلی عجیب است! روزی با مرحوم علامه والد سوار تاکسی شده و به مسجد می‌رفتیم. راننده تاکسی ابتداءً از آقا پرسید: چرا من به هر کاری دست می‌زنم به بن بست می‌رسم؟ با اینکه شرائط و معادت این کار همه مهیا بوده مانعی هم نیست ولی باز به بن بست می‌رسم؟ تعبیر خود راننده این بود که می‌گفت: من مثل کلاف سردرگم شده‌ام؛ تاکسی نو خریدم مشغول کار شدم باز ضرر می‌کنم.

آقا فرمودند: پدر و مادرت از تو راضی هستند؟ گفت: نه! راضی نیستند؛ من اصلاح‌نمی‌خواهم که آنها را ببینم. بیست سال است که ما با هم اختلاف داشته و رفت و آمدی نداریم. آقا فرمودند: تنها راه درست شدن کار شما این است که پدر و مادر را از خود راضی کنی؛ راه منحصر در این است.

عاق و الدین اطور است که نه تنها برای انسان ضيق و تنگی و قبض می‌آورد که کار دنیائی انسان نیز به هم می‌ریزد. لذا از حضرت امام هادی علیه السلام روایت است که فرمودند:

**الْعُقوَقُ يُعَقِّبُ الْقِلَةَ وَ يُؤَدِّي إِلَى الْذَّلَّةِ.**<sup>۱</sup> «عقوق والدين موجب تنگی دست و کمی مال دنیا یا کمی نسل و فرزندان شده و ذلت و سرافکندگی را در دنیا به دنبال می آورد.»

در روایت دیگری از حضرت أمیر المؤمنین از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که: **ثَلَاثَةٌ مِنَ الذُّنُوبِ تُعَجَّلُ عُقُوبَهَا وَ لَا تُؤَخَّرُ إِلَى الْآخِرَةِ: عُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ وَ الْبَغْيُ عَلَى النَّاسِ وَ كُفْرُ إِلَهْسَانِ.**<sup>۲</sup> «سه گناه است که عقوبت آن از همین دنیا دامن گنهکار را می گیرد و به آخرت موكول نمی شود: عقوق پدر و مادر، ظلم بر مردم و کفران نعمت و احسان.»

خدای ناکرده اگر پدر و مادر سالک راه خدا از او ناراحت باشند  
که دیگر واویلا! اصلاً سلوکش از بین رفته و ضایع شده است و راه او  
بسته شده و دیگر نمی تواند راه برود!

### رنجاندن دیگران

حتی اگر چنانچه انسان حرفی بزند که رفیق برنجد و قلب او از انسان بگیرد، ولو اینکه غرضی هم نداشته و از روی عداوت نگفته باشد، فقط مزاح کرده ولی این مزاح سبک بوده و قلب رفیق گرفته است، این موجب قبض می گردد. انسان در منزل نشسته می بیند حالت قبض پیدا کرده، خسته و گرفته است؛ اگر چنانچه او را به باغ یا میهمانی یا حرم هم دعوت کنند دلش باز نشده و اصلاً حال ندارد.

۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۸۴.

۲. الأَمَالِي شیخ مفید، ص ۲۳۷.

این عوامل دست خود انسان است؛ سالک و مؤمن نباید سخنی بگوید که کسی را برنجاند یا مزاحی کند که رفیقش برنجد یا در منزل با عیال خود نشسته او را برنجاند. مرد بر زن تفوّق دارد ولی آیا می‌تواند چون تفوّق دارد هر کاری را انجام دهد؟! هر حرف یا زخم زبانی به عیال خود بزند؟! بله، بعضی زنها نسبت به همسر خود استعلاء (طلب علوّ و برتری) دارند و زندگی‌شان زن‌سالاری بوده و زن بر مرد حکومت می‌کند و عملاً در زندگی «النِّسَاءُ قَوَّامُنَّ عَلَى الْمِنَّاءِ» است که البته این روش زندگی خلاف قرآن و سنت است. امّا در خانه‌ای که طبق قرآن و سنت، مرد زمامدار است و آیه: **الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ<sup>۱</sup>** آنجا حاکم و زن اسیر دست مرد است، آیا مرد حق دارد به این زن هر زخم زبانی بزند؟ مثلًا زن جمالی ندارد، مرد یک مرتبه به او بگوید: تو چقدر زشت هستی! کاش تو را نمی‌گرفتم! به هیچ وجه جائز نیست. می‌توانستی از اوّل این خانم را به عقد در نیاوری، ولی حالاً که گرفتی و خدا تقدیر کرده شکل او به این صورت باشد، حق نداری زخم زبان بزنی!

یا مثلًا این بنده خدا صبح تا شب کار می‌کند؛ خیاطی می‌کند، کهنه‌شوری می‌کند، بچه‌داری می‌کند، غذا می‌پزد، هزار کار انجام می‌دهد و دوست دارد وقتی شوهر او به خانه می‌آید با خنده و حسن خلق بیاید، ولی وقتی مرد وارد می‌شود مثل برج زهر مار به جان این زن می‌افتد؛ آی چرا اینجا را این طوری کردی؟! چرا آنجا را این طوری کردی؟! چرا چنین غذایی پختی؟! چرا فلاں کار را نکردی؟! جایز نیست! و از باب

۱. صدر آیه ۳۴، از سوره ۴: النِّسَاءَ.

ایذاء حرام است؛ و عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ. «با زنهای خود به نحو پسندیده معاشرت کنید.» و سعی کنید رفتارتان حسن و نیکو باشد.

همان طور که مرد به گردن زن حق دارد زن نیز به گردن مرد حق دارد و همان طور که زن باید رفتار پسندیده داشته باشد مرد هم باید معاشرت به معروف داشته و پسندیده رفتار کند.

اینها مسائل شرعی است؛ گاهی به واسطه ندانستن یا مراجعات نکردن این مسائل، انسان حرفی می‌زند و خودش هم متوجه نیست و دل این بیچاره می‌شکند و کسی را هم ندارد، پناهگاه و ملجای ندارد، مقهور دست مرد و اسیر اوست و دلش می‌شکند، آن وقت برای انسان قبض حاصل می‌شود و هر کاری می‌کند تا از این گرفتگی نجات پیدا کند نمی‌شود؛ قرآن می‌خواند نمی‌شود! زیارت می‌رود نمی‌شود!

### قبض حاصل از موسیقی

قرآن خواندن موجب بسط، و ساز و آواز موجب قبض است؛ جائی که ساز و آواز شنیده می‌شود یا زده می‌شود قبض و تاریکی است! انسان نمی‌تواند اصلاً نگاه کند!

حاطرم هست کوچک بودم وقتی از کنار مسجد قائم ردّ می‌شدم یک نشاطی به من دست می‌داد تا اینکه چند قدم جلوتر می‌رفتم، بعد از چهارراه یک سینما بود، همین که از کنار سینما عبور می‌کردم حالت قبض حاصل می‌شد. با اینکه این در و دیوار همان در و دیوار است. در مسجد با در سینما هر دو از آهن است، زمین هر دو سنگ است، اما چرا

۱. قسمتی از آیه ۱۹، از سوره ۴: النساء.

وقتی انسان به مسجد می‌رود نورانی شده دلش زنده و روحش تازه شده برای او حال بسط حاصل می‌شود، اما از کنار سینماکه عبور می‌کند بدون اینکه داخل آن بشود، حال قبض برای او حاصل شده و سنگین می‌شود؟! اصلاً می‌خواهد فرار کند! چرا؟!

چون در سینما معصیت خدا می‌شود، ساز و موسیقی زده می‌شود، افرادی که اهل معصیت هستند در اینجا شرکت می‌کنند. در زمانهای سابق افرادی که اهل گناه بوده و پاییند به مسائل شرعی نبودند در اینجا شرکت می‌کردند، اما افرادی که به مسجد می‌روند این طور نیستند!

### نورانیت مساجد

مسجد هم فرق می‌کنند؛ یک مسجد نورانیت بیشتری دارد و یک مسجد نورانیت کمتری و بعضی از مساجد که اصلاً نوارانیت ندارند؛ مسجدی که محرابش را با طلا تزیین کرده‌اند که حرام است و در آن افراد فاسق و ریش‌تراش آمده و تماماً مشغول صحبت امر دنیا هستند و برای مجلس ختم صندلی در مسجد می‌گذارند و با کفش داخل مسجد می‌شوند و روی صندلی می‌نشینند و مخدّراتی که وارد این مجلس می‌شوند، «کاسیاتِ عاریات» هستند، لباسهای بدن‌نما می‌پوشند، این مسجد به‌واسطه این امور اگر روحی داشته باشد روحش گرفته می‌شود! آقای حداد وقتی که به تهران تشریف آورده بودند و در خدمت ایشان به مسجد قائم می‌آمدیم، خیلی از نورانیت مسجد قائم تعریف می‌کردند و می‌فرمودند: این مسجد نورانیت دارد. چرا نورانیت دارد؟ چون کسی که این مسجد را بنا نموده اخلاص داشته است. امام جماعت این مسجد پدر مرحوم علامه والد بوده که عرق دینی داشته و قصدش

خدا بوده است، بعد هم خود آقا سالیان سال در این مسجد نماز خواندند. خود ایشان به بنده فرمودند: ما در این مسجد که نماز خواندیم جز برای خدا و به دستور أولیاء خدا نبوده و ما حتی برای یک لحظه نظر به مال و منال افراد متمولی که به مسجد می‌آمدند نکردیم!

کدام امام جماعت این طور است؟! افراد مخلصی که ایشان در این مسجد تربیت کردند، نماز نورانی‌ای که در این مسجد می‌خوانندن، تمام اینها روی مسجد اثر می‌گذارد؛ روی سنگ مسجد، روی فرش مسجد، روی در و دیوار آن، روی هوائی که استنشاق می‌کنیم اثرگذار است.

### قبض حاصل از معصیت

علی‌ای حال، طاعت و اخلاص موجب بسط شده گشايش و نورانیت می‌آورد و معاصی موجب قبض و گرفتگی می‌شود. معاصی آثار دیگری هم دارد؛ راوی می‌گوید: از امام سجاد علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: **مَا اخْتَلَجَ عِرْقٌ وَ لَا صُدَعَ مُؤْمِنٌ قَطُّ إِلَّا بِذَنْبِهِ، وَ مَا يَعْفُو اللَّهُ عَنْهُ أَكْثَرُ وَ كَانَ إِذَا رَأَى الْمَرِيضَ قَدَرَبِرَئِيَّ قَالَ: لِيَهُنْكَ الطُّهْرُ مِنَ الدُّنُوبِ فَاسْتَأْنِفِ الْعَمَلَ.**<sup>۱</sup> «هیچ رگی ضربان پیدانمی‌کند و هیچ مؤمنی سردرد نمی‌گیرد مگر به خاطر گناهی که انجام داده است.» خیلی عجیب است! حضرت می‌فرمایند: فقط گناه است که باعث این امور می‌شود. و **مَا يَعْفُ اللَّهُ عَنْهُ أَكْثَرُ.** «و گناهانی را که خدا می‌آمرزد بیشتر است.» انسان بیست گناه می‌کند خداوند نوزده گناه را می‌بخشد و به خاطر یکی به او سردرد می‌دهد و **إِلَّا اَكْثَرُ خَدَا بِخُواهِدِهِ بِخَاطِرِ گَنَاهِنَ.**

۱. بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۱۸۶.

مُؤَاخِذَه كَنَدْ كَه هِيَچ دِيَارِي باقِي نَمِي مَانَد؛ وَ لَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ أَلَّا نَاسَ  
**بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَآبَةٍ.**<sup>۱</sup> «اگر خدا این مردم را به خاطر ظلمشان  
 مؤاخذه می کرد روی زمین جنبندهای نمی گذاشت.» گناه ظلم است،  
 منتهی خود انسان نمی فهمد، متوجه نیست!

گر حکم شود که مست گیرند در شهر هر آنچه هست گیرند  
 و کان إذا رأى المريضَ قَدَبَرَى قالَ لِيَهِشِنَكَ الطُّهُرُ مِنَ الذُّنُوبِ  
**فَاسْتَأْنِفِ الْعَمَلَ.** «هر وقت حضرت مریضی را می دیدند که خوب شده  
 است، به او می فرمودند: پاک شدن از گناه گوارایت باد! عمل خود را از  
 سر بگیر که گناهان تو پاک شده است!»

انسان گناه می کند، غیتی می کند، مزاحی کرده دل مؤمنی را  
 می شکند؛ مثلاً حرفی به عیال خود می زند که نباید بزند و دل او  
 می شکند، این گناه محسوب می شود و برای انسان قبض می آورد و هیچ  
 چاره‌ای نیست جز اینکه عامل و منشأ این قبض و گرفتگی را رفع نماید.

### عوامل برطرف شدن قبض

أمّا اگر قبض به واسطة ظلم یا ساز و آواز یا عقوق والدين و  
 نارضايتي ايشان نبود و سالك در قبض فرو رفت و علت آن را هم پيدا  
 نکرد، باید چکار کند؟ بعضی خدمت آقا آمده می گفتند: یک ماه است که  
 در قبض قرار گرفتیم، چکار کنیم؟ البته از نوادر است که این طور بشود؛  
 معمولاً یک روز، دو روز، سه روز، چهار روز است. آقا سه کار را توصیه  
 می فرمودند:

۱. صدر آیه ۶۱، از سوره ۱۶: النحل.

اول: قرائت قرآن، هرچقدر می تواند قرآن بخواند. دوم: صله أرحام،  
 تا می تواند به صله أرحام برود و به خویشاوندان سر بزند؛ و در رتبه اول به  
 والدین، خواهرها و برادرها، عمه و خاله سر بزند که موجب بسط می شود!  
 سوم: زیارت أهل قبور. می فرمودند: این سه چیز باعث بسط می شود.  
 البته امور دیگری هم هست که برای رفع قبض خیلی مفید است؛  
 مانند فرستادن صلووات و توسل به معصومین علیهم السلام و زیارت  
 قبور منوره ایشان و رفع هم و غم از مؤمنین.  
 خلاصه کلام اینکه: قبض و بسط برای سالک لازم است و خدا  
 افرادی را که دوست دارد قبض و بسط بیشتری برای ایشان قرار می دهد،  
 ولی نه قبضی که نعوذ بالله از ناحیه معاصی برای فرد حاصل می شود.

## مراقبة شدید

خداؤند مؤمنینی را که دوست دارد رها نکرده و نمی گذارد یک  
 آب خوش از گلوی آنها پائین ببرود، البته آن مؤمنی که سالک راه خدا  
 بوده و خدا او را دوست دارد، نه هر کسی که بگوید: من سالک راه خدا  
 هستم. نه! سالک باید در مراقبة شدیده باشد؛ توجه تام داشته و سعی کند  
 طبق دستور عمل نماید، صحبت های خود را کنترل کند، هر صحبتی  
 نکند، کلامی که بدرد آخرتش نمی خورد نگوید.  
 رسول اکرم صلی الله علیه وآلہ وسلم فرمودند: من حُسْنِ إِسْلَامٍ  
 المَرْءِ تَرْكُهُ مَا لَا يَعْنِيهِ.<sup>۱</sup> «از خوبی اسلام مرد این است که هر چیز بی فائده  
 را ترک می کند.»

---

۱. کشف الغمة، ج ۲، ص ۱۶۵.

چنان بزی که اگر خاک ره شوی کس را

غبار خاطری از رهگذار ما نرسد<sup>۱</sup>

یعنی چنان زندگی کن که اگر بدن و استخوانهايت پوسید و خاک ره شدی، غبار این خاک رهگذرانی که از اینجا عبور می‌کنند را آذیت نکند؛ یعنی خاطرش مکدر نشود. هر کسی بشنود فلانی از دنیا رفت بگوید: خدا رحمتش کند! چه انسان خوب و خلیقی بود! ما که از او بدی ندیدیم! حقیقتاً این طور باشد؛ یعنی حتی در خاطره و مخیله او بدی از این شخص نباشد.

امیدواریم إن شاء الله خدا ما را موفق کند حقوق افراد، حقوق والدین را پرداخت کنیم!

### حقوق والدین

شخصی خدمت آقا عرض کرد: من به هر کاری دست می‌زنم به بن‌بست می‌رسم و به هر دری می‌زنم بسته می‌شود! آقا فرمودند: آیا پدرت از شما راضی هست؟ گفت: نه آقا! راضی نیست، اصلاً مدت‌هاست که از دنیا رفته و از من هم راضی نبود! آقا فرمودند: تا می‌توانی برای او خیرات کن! صدقه بده! زیارت می‌روی عوض پدرت زیارت کن! عوض او نماز بخوان! این باعث می‌شود که از تو راضی شده و قلبش به تو منعطف شود.

در روایت است که: گاهی کسی پدرش از دنیا رفته و در زمان حیات عاق والدین بوده ولی الان با خیرات از او راضی می‌شوند، کما

۱. دیوان حافظ، ص ۸۰، غزل ۱۷۸.

اینکه پدر و مادر بعضی در زمان حیات از ایشان راضی هستند ولی وقتی از دنیا می‌روند در اثر کوتاهی‌هائی که در حق پدر و مادرش می‌کند عاق والدین می‌شوند!<sup>۱</sup> وقتی پدر و مادر از دنیا رفته‌اند معلوم که نشدند بلکه تجرّدان قوی‌تر شده و اگر از مؤمنین باشند به مقدار درجه ایمانشان تجرّدان قوی‌تر می‌گردد.

در روایت داریم که: ارواح از مؤمنین به فرزندان و اهل و عیالشان سر می‌زنند، متنه‌ی به حسب درجه‌ای که دارند تفاوت می‌کند؛ بعضی هر وقت بخواهند می‌توانند سر بزنند، ولی بعضی این طور نیست؛ روزی یک بار یا دو روزی یک بار یا هفته‌ای یک بار سر می‌زنند!<sup>۲</sup>

فرض کنید این روح پدر و مادر که از دنیا رفته است به فرزندان خود سر می‌زند، می‌بیند سر ارث دعوا می‌کنند، بعد عاقشان می‌کند! این خیلی اتفاق می‌افتد که دو تا برادر یا خواهر سر ارث نزاع می‌کنند، به خاطر مال دنیا چاقو می‌کشند! البته خداوند از برخی از مؤمنین بعد از مرگ بدیهای خانواده را می‌پوشاند تا آزرده نشوند، ولی کلیّت ندارد.<sup>۳</sup>

والدین در زمان حیات از ایشان راضی بودند بعد که از دنیا می‌روند فرزندانشان عاق والدین می‌شوند! انسان باید خیلی مراقبه داشته باشد، در همه جهات مراقبه داشته باشد.

### دلبسته‌نبودن به مال دنیا

آقا می‌فرمودند: بعضی از سالکین راه خدا در همه چیز جلو

۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۸۴.

۲. الکافی، ج ۳، ص ۲۳۰ و ۲۳۱، ح ۳ و ۵.

۳. همان مصدر، ص ۲۳۰، ح ۱.

هستند، به پول که می‌رسند جا می‌زنند! یعنی مسأله پول که می‌شود جا می‌زنند! چه بسا می‌خواهد خمسش را حساب کند دستش می‌لرزد! درحالی که آقا می‌فرمودند: سالک راه خدا اوّل باید از مال بگذرد بعد از جانش بگذرد. کسی که از مال نگذرد به مقصود نخواهد رسید. کسی که واجب مالیش را أدا نکند نخواهد رسید.

آقا می‌فرمودند: امر از این هم بالاتر است! خیلی بالاتر است! تنها تأدیه واجب نیست؛ انسان باید دل‌بسته هم نباشد. آقا به بنده می‌فرمودند: بعضی از این افراد که می‌خواهند پولشان را حساب کنند شما پول ایشان را نگیرید. پول آنها به جوی آب ریخته شود بهتر است! معنای این حرف چیست؟ یعنی دلشان به مال دنیا بسته شده و أصلًاً کنده نمی‌شود. سالک راه خدا باید هستی خود را بدهد، جان خود را بدهد. وقتی از پول که یک امر عرضی است نمی‌توانی بگذری چگونه می‌توانی از جانت بگذری؟

قضیه سامری مفصل است. او تمام زحمات حضرت موسی عليه‌السلام را به باد فنا داد و بنی‌اسرائیل که موحد شده بودند را گوساله‌پرست کرد. حضرت موسی برگشت برادرش هارون را مورد عتاب و مؤاخذه قرار داد. هارون گفت: من کاری نکردم و تمام بلاها را سامری درآورده است! حالا حضرت موسی با سامری چکار کند؟ آمد تا او را بگشود، حضرت موسی خیلی قوی بود وقتی می‌خواست سامری را بکشد، خطاب آمد که او را نکُش! لَا تَقْتُلْهُ يَا مُوسَى! فَإِنَّهُ سَخِيٌّ.<sup>۱</sup>

۱. بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۲۰۸.

سامری انسان سخاوتمندی بود و خدا سخاوتمندان را دوست دارد!  
خداآوند کسی که از مالش بگذرد را دوست دارد.

امر سلوک امر دقیقی است. در هر کاری مراقبه دقیق لازم دارد؛ در صحبت کردن، در نشستن و برخاستن، غذاخوردن، خوابیدن و...

خداآوند إن شاء الله به ما توفيق دهد تا تنها به ذكر گفتن اكتفا نکnim!

اگر سحر از خواب بیدار شدیم و ذکر گفتیم، آیا کفایت می‌کند و جزء أعلى علیین هستیم؟! نه! سلوک ریزه کاریهایی دارد که باید مدد نظر داشته باشیم. اللهمَ وَفُقْنَا لِمَا تُحِبُّ وَتَرْضَى وَجَبَّنَا عَمَّا يُسْخِطُكَ وَتَنْهَى.  
اللهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فِرَجَهُمْ وَالْعَنْ عَدُوَّهُمْ

محلس سوم

قبض و بکط سلوکی (۲)



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ  
 وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْأَنَّ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ  
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

در جلسه گذشته درباره قبض و بسط صحبت شد که قبض چیست؟ بسط چیست؟ و اینها چه عواملی دارند؟ اجمالاً در این دو موضوع مطالبی عرض شد؛ عرض کردیم که قبض به معنای «گرفتگی و ناراحتی» و بسط به معنای «گشايش و راحتی» است.

گاهی برای انسان قبض حاصل می‌شود و هرچه جستجو و تفحص می‌کند که علت این قبض و گرفتگی روحی چیست؟ آیا خلافی از او سرزده یا معصیتی انجام داده است؟ آن را پیدا نمی‌کند! همین طور گاهی انسان در خانه یا جای دیگری نشسته که حالت بسطی برایش پیش می‌آید و نمی‌داند که این بسط از چه ناحیه‌ای بوده و علت آن چیست!

ولی گاهی این قبض و بسط ناشی از عمل خود انسان است؛ مثلاً ظلمی کرده است، چرا که ظلم از موارد بینی است که موجب قبض می‌شود و هرچه درجه ظلم بالاتر باشد قبضی که برای انسان حاصل

می شود شدیدتر بوده و هرچه ظلم کمتر باشد آن قبض هم کمتر است.  
 أقل آثاری که بر ظلم مترب می شود همین حالت گرفتگی و  
 قبض است؛ مثلاً اگر انسان بی جهت با عیالش دعوا کند و حق هم با عیال  
 باشد، برای او قبض و گرفتگی حاصل شده و تا عیالش را راضی نکند  
 این قبض مرتفع نخواهد شد و لو اینکه چند روز بگذرد!  
 نسبت به پدر و مادر هم همین طور است؛ اگر پدر و مادر از دست  
 فرزندشان راضی نباشند و لو اینکه حق با فرزند بوده و پدر و مادر به  
 ناحق از او ناراضی باشند، خواه ناخواه برای فرزند قبض پیش آمده و  
 هرچه به خود فشار بیاورد و این طرف و آن طرف برود که این گرفتگی و  
 قبض مرتفع شود، مرتفع نخواهد شد! مگر اینکه دل پدر و مادر را  
 به دست آورده رضایت ایشان را تحصیل کند.

### عوامل بروطوفشدن قبض

بعضی از رفقا خدمت آقا آمده می گفتند: برای ما قبض شدیدی  
 حاصل شده و علت آن را هم نمی دانیم! آقا به نحو عموم سه مطلب را  
 توصیه می فرمودند:

### صلة رحم

اول: صلة ارحام کنید؛ دل پدر و مادر تان را به دست آورید و آنها  
 را خوشحال کنید. همچنین به برادرها، خواهرها، عمو، عمه، دائی، خاله  
 و... سر بر زنید که صلة ارحام موجب بسط می شود؛ خصوصاً محبت به  
 مخدّرات از ارحام خیلی نافع است؛ چون مخدّرات لطیف تر بوده و  
 بیشتر نیاز به محبت دارند و با محبت دلها ایشان بیشتر شاد می شود. نیکی  
 به پدر و مادر و ارحام کفاره گناهان است.

در کافی از حضرت امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که:

جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِنِّي وَلَدْتُ بِتُّنَا وَرَبِيَّتُهَا حَتَّى إِذَا بَلَغْتُ فَأَبْسُطُهَا وَحَلَّيْتُهَا ثُمَّ جِئْتُ بِهَا إِلَى قَلِيلٍ فَدَفَعْتُهَا فِي جَوْفِهِ وَكَانَ أَخِرُّ مَا سَمِعْتُ مِنْهَا وَهِيَ تَقُولُ: يَا أَبْتَاهُ! فَمَا كَفَّارَةُ ذَلِكَ؟ قَالَ: أَلَكَ أُمٌّ حَيَّةً؟ قَالَ: لَا. قَالَ: فَلَكَ خَالَةٌ حَيَّةٌ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَابْرُرْهَا، فَإِنَّهَا بِمَنْزِلَةِ الْأُمِّ؛ يُكَفِّرُ عَنَكَ مَا صَنَعْتَ.<sup>۱</sup>

«مردی به محضر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآلہ وسلم آمد و عرض کرد: دختری برای من متولد شد و من او را بزرگ کردم تا وقتی که به سن بلوغ رسید، لباسی بر تنش کردم و او را آرایش نمودم و او را بر سر چاهی بردم و در چاه انداختم و آخرین چیزی که از او شنیدم صدای او بود که می‌گفت: «بابا، بابا!» کفاره این گناه من چیست؟

حضرت پرسیدند: آیا مادری (یا مادر بزرگی) که زنده باشد داری؟ عرض کرد: نه! فرمودند: خاله‌ای داری؟ عرض کرد: بله! فرمودند: به او نیکی کن که در حکم مادر است؛ با نیکی به او گناه توپاک می‌شود.» راوی می‌گوید: از خدمت امام صادق علیه السلام پرسیدم: این واقعه مربوط به چه زمانی است؟ فرمودند: مربوط به دوران جاهلیت است که دختران را از ترس اینکه اسیر شده و در قبیله دیگری فرزند بیاورند می‌کشتند.

و نیز از امام سجاد علیه السلام روایت شده است که: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا مِنْ عَمَلٍ

.۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۶۲ و ۱۶۳

قَبِحَ إِلَّا قَدْعَمْلُهُ، فَهَلْ لَيْ مِنْ تَوْبَةٍ؟ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ: فَهَلْ مِنْ وَالِدِيهِكَ أَحَدُ حَيٌّ؟ قَالَ: أَبِي. قَالَ: فَأَذْهَبْ فَيْرَةً. قَالَ: فَلَمَّا وَلَى قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ: لَوْ كَانَتْ أُمُّهُ.<sup>۱</sup>

«مردی خدمت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآلہ وسلم آمد و عرض کرد: هیچ کار زشتی نیست مگر آنکه من آن را انجام داده‌ام. آیا توبه‌ای برای من هست؟ حضرت فرمودند: آیا از پدر یا مادرت کسی زنده است؟ عرض کرد: پدرم زنده است. فرمودند: برو و به او نیکی کن! وقتی آن مرد رفت، حضرت فرمودند: ای کاش مادرش زنده بود!»

### قرائت قرآن

دوم: قرائت قرآن نیز موجب بسط می‌شود؛ اگر کسی دلش گرفته و نمی‌داند علت آن چیست و هرچه در زوایای نفسیت تفحص می‌کند علت آن را پیدا نماید، قرآن را باز کند و قرآن بخواند!

قرآن خودش می‌فرماید: «موجب شفاء دردهای باطنی است» کما اینکه موجب شفای دردهای ظاهری هم هست.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتُكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الْأَصْدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِلْمُؤْمِنِينَ.<sup>۲</sup> «ای مردم! حقاً به سوی شما موعظه و اندرزی از جانب پروردگار تان آمده است، و شفائی برای دردهای سینه‌ها و صفات رذیله و ظلماتی که در درون انسانهاست، و

۱. بخار الانوار، ج ۷۱، ص ۸۲.

۲. آیه ۵۷، از سوره ۱۰: یونس.

هدایت و رحمتی برای مؤمنین».

روایات فراوانی در باب شفای خش بودن قرآن کریم وارد شده است؛ در روایتی از امام علیه‌السلام نقل شده است که فرمودند: **فی القرءان شفاءٌ مِن كُلِّ داءٍ**.<sup>۱</sup> «در قرآن شفای هر مرضی وجود دارد.» نور قرآن تاریکی را از بین می‌برد و قلب و دل را شفا می‌بخشد. لذا حضرت فرمودند: **تَعَلَّمُوا الْقُرْءَانَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ وَتَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رَبِيعُ الْقُلُوبِ وَاسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ**.<sup>۲</sup> «قرآن را بیاموزید که بهترین گفتار است و در آن تفکر و اندیشه کنید و آن را با تدبیر و درایت بفهمید که بهار دلهاست و با نور آن شفا طلبید و مریضی‌ها را درمان کنید که شفای دردهای سینه‌هاست.»

### زیارت اهل قبور

**سوم:** زیارت اهل قبور که این هم موجب بسط می‌شود! زیارت قبور هم موجب عبرت برای انسان است و هم موجب شادی دل مؤمنینی که از دنیا رفته‌اند؛ به خصوص اگر انسان آداب آن را مراعات کرده و برای آنها از سور قرآن قرائت کند. وقتی انسان به زیارت مؤمنین می‌رود آنها با انسان انس می‌گیرند و خوشحال می‌شوند و وقتی بر می‌گردد ایشان احساس دلتنگی می‌کنند.

محمد بن مسلم می‌گوید: از حضرت امام صادق علیه‌السلام پرسیدم: به زیارت مردگان برویم؟ فرمودند: بله! عرض کردم: وقتی به

۱. مکارم الأُنْخَلَاق، ص ۳۶۳.

۲. نهج البلاغة، خطبة ۱۱۰، ص ۱۶۴.

نرداشان می‌رویم متوجه می‌شوند؟ فرمودند: **إِيٰ وَاللَّهِ لِيَعْلَمُونَ بِكُمْ وَ يَقْرَأُونَ بِكُمْ وَ يَسْتَأْنِسُونَ إِلَيْكُمْ.** «آری! قسم به خدا، متوجه می‌شوند و به سبب آمدن شما شاد می‌گردند و با شما انس می‌گیرند!»

عرض کردم: وقتی به زیارت قبور رفتیم چه بگوئیم؟ فرمودند:  
**بِكُوْنِ اللَّهِمَّ جَافِ الْأَرْضَ عَنْ جُنُوبِهِمْ وَ صَاعِدِ إِلَيْكَ أَرَوَاحَهُمْ وَ لَقَهُمْ مِنْكَ رِضْوَانًا وَ أَسْكِنْ إِلَيْهِمْ مِنْ رَحْمَتِكَ مَا تَصِلُّ بِهِ وَ حَدَّتَهُمْ وَ تُؤْنِسُ بِهِ وَ حَشَّتَهُمْ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.**<sup>۱</sup> «خدایا! زمین را از پهلویشان گشاده نما و روحشان را به سوی خود بالا ببر و از جانب خود رضوان و خوشنویدیت را به ایشان برسان و از رحمت، رحمتی در میان ایشان قرار بده که به وسیله آن ایشان را از تنهاei بیرون بیاوری و غربت و بی‌کسی آنها را به انس تبدیل کنی که تو بر هر کاری قدرت داری.»

### عوامل دیگر رفع قبض

عالّامه والد رحمة الله عليه این سه مورد را به نحو عموم همیشه سفارش می‌فرمودند. و عرض شد که: فرستادن صلوات و زیارت مشاهد مشرّفه و بکاء در مصائب اهل بیت علیهم السّلام و دل برادر مؤمن را شادکردن نیز موجب بسط می‌شود! و در روایات به اثر شدید هر یک از اینها در آمرزش گناهان و قضاء حوائج و رفع مشکلات اشاره شده است.

برکات ذکر شریف صلوات در روایات فراوان ذکر شده است و ذکر صلوات در حل مشکلات خیلی آثار عجیبی دارد. در روایتی از

۱. فلاح السّائل، ص ۸۵.

پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خطاب به امیرالمؤمنین علیہ السلام وارد است که: **أَنَّ الرَّجُلَ مِنْ أَمْتَنِي إِذَا صَلَّى عَلَىٰ وَاتَّبَعَ بِالصَّلَاةِ عَلَىٰ أَهْلَ بَيْتِ فِتْحَنْ لَهُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَصَلَّتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ سَبْعِينَ صَلَاةً وَإِنْ كَانَ مُذْنِبًا خَطَّاءً: ثُمَّ تَسْحَاتُ عَنْهُ الذُّنُوبُ كَمَا يَسْحَاتُ الْوَرْقُ مِنَ الشَّجَرِ وَيَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ: لَبَّيْكَ يَا عَبْدِي وَسَعْدَيْكَ! وَيَقُولُ اللَّهُ لِمَلَائِكَتِهِ: يَا مَلَائِكَتِي! أَنْتُمْ تُصَلِّونَ عَلَيْهِ سَبْعِينَ صَلَاةً وَأَنَا أَصَلِّي عَلَيْهِ سَبْعَ مِائَةَ صَلَاةً.<sup>۱</sup>**

«وقتی کسی از امّتم بر من صلوات بفرستد و صلوات بر اهل بیتم را در پی آن بیاورد، درهای آسمان بر او گشوده می شود و ملائکه هفتاد بار بر او صلوات می فرستند، گرچه گنهکار و پر از خطا باشد. و گناهانش مانند ریختن برگ از درخت فرو می ریزد و خداوند تبارک و تعالی به او می گوید: ای بندهام من دعوت تو را اجابت می کنم و حاجت را روا می دارم! و خداوند به ملائکه می گوید: اگر شما هفتاد بار بر او صلوات فرستادید من هفتاصد بار بر او صلوات و رحمت می فرستم!»

در باب زیارت اهل بیت علیهم السلام هم که روایات بسیار زیاد است و ثوابهای بیان شده که از حد و حصر خارج است و مغفرت ذنوب و قضاء حوائج از آثار مهم آن است که فرمودند: ما مِنْ رَجُلٍ يَزورُنَا أَوْ يَزورُ قُبُورَنَا إِلَّا غَشِيَّهُ الرَّحْمَةُ وَغُفِرَتْ لَهُ ذُنُوبُهُ.<sup>۲</sup> «هیچ کسی نیست که ما یا قبور ما را زیارت کند مگر اینکه رحمت، او را در بر گرفته و

.۱. الأَمَالِي شیخ صدق، مجلس ۸۵، ص ۵۸۰.

.۲. بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۳۰۲.

گناهانش بخشیده می‌شود.»

### برآوردن حاجت مؤمن

برآوردن حاجت مؤمن نیز موجب بسط می‌شود، به خصوص مؤمنی که در مضيقه و فشار باشد؛ مثلاً وقتی سخت در فشار واقع شده و شما به او پولی قرض دهید برای شما بسط حاصل می‌شود. از آثار بشاشیتی که برای آن مؤمن پیدا می‌شود بسطی است که برای شما به وجود می‌آید و این اثر بر شادکردن مؤمن مترب می‌شود بدون اینکه انسان متوجه این معنی باشد! همین طور است کمک به کسی که مضطرب است بای نحوِ مِنَ الاضطرار، چون اضطرار که فقط اضطرار مالی نیست؛ مثلاً مریض بوده و کسی نیست او را به طبیب معرفی کند، رفع اضطرار او موجب بسط می‌شود. و قس علی ذلك.

رفع مشکل از مؤمنین عجیب است و گرفتگی‌های دنیوی و اخروی را برطرف می‌کند. ذریح مُحاربی که از اصحاب بزرگوار امام صادق علیه السلام است می‌گوید: از آن حضرت شنیدم که می‌فرمود: **أَيُّمَا مُؤْمِنٌ نَفَسٌ عَنْ مُؤْمِنٍ كُرْبَةً وَ هُوَ مُعْسِرٌ يَسِرَ اللَّهُ لَهُ حَوَّأْجَهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.**<sup>۱</sup> «هر کس از مؤمنی که در سختی به سر می‌برد، مصیبت و غصه‌ای را برطرف کند، خداوند مشکلات او را در دنیا و آخرت آسان کرده و حوائجش را برآورده می‌فرماید.»

رفع حوائج اخروی به معنای رفع موانع طریق و بازشدن دربهای آسمان است که اثر آن برای عامه مردم در آخرت ظهور و بروز پیدا

۱. الكافی، ج ۲، ص ۲۰۰.

می‌کند، ولی سالک‌الله در همین دنیا اثر را می‌یابد و احساس می‌کند. قضاء حوائج مؤمنین کفاره گناهان بزرگ است و لذا بار سنگین نفس را سبک می‌نماید. حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه فرمودند: مِنْ كَفَّارَاتِ الدُّنْوِبِ الْعِظَامِ إِغَاثَةُ الْمَلْهُوفِ وَ التَّنْفِيسُ عَنِ الْمَكْرُوبِ.<sup>۱</sup> «از کفاره‌های گناهان بزرگ، کمک به شخص محتاجی است که طلب کمک می‌کند و ایجاد گشایش و دفع بلا از شخص مصیبت‌زده است.»

### رضایت والدین

موارد بسط زیاد است، به خصوص رضایت پدر و مادر که عجیب است! در مقابل رضایت والدین، عاق و والدین است که أُلْعَيَادُ بِاللَّهِ إِنْ شَاءَ حاصل شود تمام چرخ زندگی از کار می‌ایستد! نه تنها راه آسمان که راه معاش دنیوی هم بسته می‌شود! نه فقط راه از بالا که از پائین هم بسته می‌شود؛ چرا که: «صورتی در زیر دارد آنچه در بالاست!».<sup>۲</sup>

رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم فرمودند: إِنَّ الْجَنَّةَ لَيَوْجَدُ رِيْحُهَا مِنْ مَسِيرَةِ خَمْسٍ مِائَةٍ عَامٍ وَ لَا يَجِدُهَا عاق.<sup>۳</sup> «بوی بهشت از مسافت پانصد سال راه استشمام می‌شود ولی کسی که عاق و والدین بوده و پدر و مادر از او راضی نیستند آنقدر از بهشت دور است که این بو را استشمام نمی‌کند!» حالا هرچه نماز بخواند هرچه عشقش زیاد باشد، هرچه توجهش زیاد باشد، مراقبه‌اش خوب باشد، امّا تا دل پدر و مادر

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۴، ص ۴۷۲.

۲. تحفة المراد، شرح قصيدة میر فندرسکی، ص ۳۷.

۳. الخصال، ج ۱، ص ۳۷.

شاد نباشد کار درست نخواهد شد! باید دل پدر و مادر را شاد کردا!

هر چیزی یک اثری دارد؛ آقا می فرمودند: ازدواج یکی از مراحلی است که برای سالک ضروری است؛ یعنی اگر سالکی ازدواج نکند این پله و این مرحله را طی نخواهد کرد و هرچقدر مقامش بالا برود به آن کمال مطلق نخواهد رسید، حتی اگر در ترک ازدواج معذور باشد!

مرحوم حکیم هیدجی خیلی مقام داشت و عالمی عارف و روشن‌ضمیر و اهل مراقبه بود، امّا ازدواج نکرد! یا مرحوم آقا شیخ مرتضی طالقانی که عالمی بزرگوار و دور از هوی و صاحب مراقبه و قلبی پاک و روشن و نورانی بود تا آخر عمر مجرّد زیست و ازدواج نکرد! پس هر طاعتی اثری مخصوص به خود دارد، معاصی نیز همین طور است و هر کدام برای خود اثری مخصوص دارد.

عاق والدین اثرش قبض است! هرچه سالک راه خدا کارهایش منظم باشد؛ نماز شب منظم، بیداری شیش منظم، همه کارهای او منظم باشد، ولی پدر یا مادر از او ناراضی باشند برای او قبض حاصل می‌شود و لو اینکه به ناحق ناراضی بوده و از جهت منطقی و عقلائی حق با فرزند باشد. گرفتگی دل مادر یا پدر چه حق باشد و چه ناحق، اثری که روی فرزند منعکس می‌کند قبض و گرفتگی است!

شخصی خدمت رسول الله عرض کرد: پدرم به من ظلم کرده است! حضرت فرمودند: **أَنْتَ وَ مَالُكَ لِأَبِيكَ.**<sup>۱</sup> «تو خودت و مالت همه مال پدرت است!» اصلاً هستی وجودت مال پدرت است! با اینکه پدر

۱. الکافی، ج ۵، ص ۱۳۶، ح ۶.

حق ندارد مال فرزند را بگیرد و اگر بگیرد شرعاً ضامن است، اما اگر چنین کاری کرد آیا فرزند می‌تواند با پدرش دعوا کند؟! نمی‌تواند! اگر پدر و مادر ناراضی باشند هرچه انسان در امور دنیوی یا اخروی تلاش کند و هر کاری انجام دهد، به نتیجه نمی‌رسد! این طرف بزند به بن‌بست می‌رسد! آن طرف بزند به بن‌بست می‌رسد! او از جهت معنی و باطن راهش بسته شده که در ظاهر این طور متجلی می‌گردد. سابقاً در زمانهای خیلی دور دو نفر را می‌شناختم که هر دو در راه خدا بودند و هر دو هم در کارهای استاد «إن قلت» داشتند! با اینکه شاگرد باید در برابر استاد تسلیم بوده و هرچه می‌گوید گوش کند! شاگردی که «إن قلت» داشته و بگوید: این حرف استاد را گوش می‌کنم ولی آن حرف را گوش نمی‌کنم، به مقصود نخواهد رسید! مصدق آیه: **نُؤْمِنُ بِيَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِيَعْضٍ<sup>۱</sup>** قرار می‌گیرد!

بعضی نسبت به قرآن این طور هستند؛ مقداری از احکامش را قبول کرده ایمان می‌آورند و مقداری را رها کرده ایمان نمی‌آورند! به آنچه مطابق میلشان است ایمان می‌آورند و به آنچه مطابق میلشان نیست ایمان نمی‌آورند، پس کأنّ به همه آن کافر شده‌اند؛ این طور فائد ندارد! انسان وقتی ایمان می‌آورد یا به همه آن باید ایمان بیاورد و یا نسبت به همه آن کافر می‌شود!

این دو نفر از جهت تمرد با هم مشترک بودند و نفس سليمی نداشتند که هرچه آقا می‌گویند: انجام دهید! بگویند: سمعاً و طاعهً! نه، در

۱. قسمتی از آیه ۱۵۰، از سوره ۴: النّساء.

بعضی جاها تمزّد می‌کردند. یکی از این دو در امتحان اول و در پلّه اول رد شد و رفت! اماً دومی کراراً مورد امتحان قرار می‌گرفت و در تمام آنها رفوزه می‌شد و تمزّد می‌کرد، ولی همین طور معلق و پا در هوا مانده بود! یعنی نودونه درصد رد می‌شد ولی یک درصد مانده بود. همین طور به یک نخ آویزان بود!

من کراراً از مادر نفر اول شنیده بودم که می‌گفت: من از این فرزند راضی نبوده و او را عاق کردم! من با او صحبت کردم و به او گفتم: چرا دل او را به دست نمی‌آوری؟ در این عالم یک مادر که بیشتر نداری! برو دل او را به دست بیاور!

در جواب می‌گفت: حق با من است و ماجرا را تعریف کرد! دیدم منطقی صحبت می‌کند و اگر نگوئیم صدرصد ولی هفتاد درصد حق با او بود! ولی نارضایتی مادر این اثر را دارد؛ کار ظاهری او منعطل می‌شود، معاش ظاهری او به بنبست می‌رسد، چون باطن او را خراب می‌کند و اصل باطن است! یعنی ولی خدا وقتی می‌بیند که او تمزّد کرد می‌گویید: او رد است! چه بسا بدون اینکه این جهت نارضایتی مادر، در خاطر ولی خدا باشد می‌گوید: او رد است؛ چرا؟ چونکه از بالا در بسته شده است. وقتی در باطن بسته شد او رد می‌شود!

ولی نسبت به آن شخص دیگر به خود بندۀ فرمودند: او معلق است، رفیق ما نیست. ولی طردش نمی‌کردند و می‌فرمودند: او معلق است؛ چرا؟ چون نهایت محبت را نسبت به پدر و مادرش داشت و وقتی در آسمان بسته نشود در این پائین یک امیدی هست، ولی اگر آن بالا در آسمان بسته شد این پائین هم امید قطع می‌شود!

رفقائی که پدر و مادر دارند چه جوان باشند و چه پیر فرقی  
نمی‌کند، باید قدر این نعمت عظمای‌الهی را بدانند! خیلی قدر بدانند،  
چون راه دنیوی و آخری ایشان از این طریق است!

باید از پدر و مادر اطاعت نمود و لو اینکه خلاف بگویند! بلی، اگر  
امر کنند سینما برو! ساز و آواز گوش بد! معصیت کن! انسان نباید  
اطاعت کند. امّا اگر امر به معصیت نمی‌کنند ولی به انسان زور می‌گویند،  
باید دندان روی جگر گذاشت! اگر حرفشان غیرمنطقی است باید  
پذیرفت، خیلی مشکل است! ولی انسان برای خدا و برای دنیا و آخرت  
خودش باید دندان روی جگر گذاشته کاری که می‌گویند انجام دهد.

پدر و مادر و لو اینکه کافر باشند اگر از فرزند خود دلگیر باشند  
برای او قبض حاصل خواهد شد. این روایت خیلی عجیب است که بوی  
بهشت از مسافت پانصد سال راه استشمام می‌شود، ولی کسی که عاقّ  
والدین بوده و پدر و مادر از او راضی نیستند آنقدر از بهشت دور است  
که این بو را استشمام نمی‌کند! تمام راهها برای او بسته شده، راه خدا  
برای او مسدود است، چون راه بهشت راه خدادست.

برادران عزیز و رفقائی که پدر یا مادرشان یا هر دو در قید حیات  
هستند خیلی قدر بدانند! خیلی قدر بدانند! تا می‌توانند به پدر و مادرشان  
خدمت کنند، تا می‌توانند حرف آنها را گوش کنند، تا می‌توانند دل آنها را  
به دست بیاورند که موجب بسط می‌شود. یکی از ثمرات آن بسط است،  
راه انسان به سوی خدا باز می‌شود؛ اگر چنانچه در راه خدا خلل یا  
لغزشی داشته باشد، اگر چنانچه بخواهد به زمین هم بخورد، خدا دست  
او را می‌گیرد و صدر صد زمین نمی‌خورد، ولو شده به یک نخ بین زمین

و آسمان آویزان می‌ماند و زمین نمی‌خورد؛ خیلی مهم است! خیلی مهم است! چون انسان معصوم نیست و گاهی پای او به سنگ گیر کرده به زمین می‌خورد.

### اهمیت و ارزش رفیق

إن شاء الله خدا به همه ما توفيق دهد نسبت به پدر و مادر و بعد از ايشان به برادران و خواهران و سایر أرحام خدمت كنیم و همچنین نسبت به رفيق كه رفيق كمتر از أرحام نیست و واقعاً يك نسبت باطنی بین رفقا برقرار است.

رفیقی که در مسیر است، در راه خدادست، متّفق القول است، قلبش با قلب انسان یکی است، هدف او با هدف انسان یکی است، این واقعاً و حقیقتة رحم انسان محسوب می‌شود! گرچه آثار شرعی رحمیت از قبیل إرث و غیره بر آن مترتب نمی‌گردد، ولی حقیقتة رحم است و چه بسا آن رحمی که در مسیر خلاف بوده و حق به گوشش بررسد و استنکار کند اصلاً رحم نباشد.

يک مرتبه که بنده می‌خواستم به تهران بروم آقا فرمودند: تهران که می‌روید به أرحام سر بزنید. عرض کردم: به فلان کس هم سر بزنیم؟ فرمودند: نه آقا! آنجا اصلاً نروید!

بارها شنیدم که این آیه شریفه را می‌خوانندند: **فَإِذَا نُفَخَ فِي الْأَصْوَرِ فَلَا أَنْسَابَ يَنْهَمْ يَوْمٌ وَ لَا يَسْأَلُونَ.**<sup>۱</sup> «هنگام نفح صور - که زمان ظهور و بروز بواطن و حقائق است - دیگر نسبت و خویشی در

۱. آیه ۱۰۱، از سوره ۲۳: المؤمنون.

میانشان نمائند و کسی از کس دیگر حال نپرسد! یعنی در عالم واقع و حقیقت، کسی که حق به گوشش برسد و استنکار و استنکاف کند و حق را نپذیرفته، به دنبال باطل باشد، حقیقتَ رحم نیست!

پس سعی کنید دل رفقا را به دست بیاورید! الحمد لله رفقا با هم گرم و خوب هستند، یکدل و یکصد اهستند! آقا می فرمودند: اگر کسی رفقای ما را قبول ندارد ما راهم نباید قبول داشته باشد. ما با رفقا هستیم؛ یعنی اگر کسی بگوید: من آقا را قبول دارم اماً رفقا را قبول ندارم؛ یعنی به ایشان میل و محبت ندارم و با ایشان یکدل نیستم، نمی شود! ما با رفقا هستیم، با همین رفقا می نشینیم، با همین رفقا صحبت می کنیم و انس می گیریم!

چون هدف یکی بوده و هدف همه خداست؛ اگر رفیقی اشتباهی کرد انسان به او تذکر می دهد که این کار اشتباه است ولی نمی تواند او را طرد کند؛ و لَا تَرْدِدُ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَوَةِ وَ الْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ.<sup>۱</sup> «ای پیغمبر! افرادی که قصدشان خدا بوده و هر روز در صبح و در پایان روز پروردگارشان را می خوانند طرد نکن!» رفقای ما هدفشان خداست، همّشان، فکرشان خداست، به فکر دنیا نیستند؛ اگر به فکر دنیا بودند مثل خیلی ها به دنبال دنیا می رفتند.

کراراً از آقا شنیدم که: هر کس ما را قبول دارد باید رفقای ما را هم قبول داشته باشد؛ اگر بگوید من شما را قبول دارم ولی رفقایتان را قبول ندارم (یعنی با آنها یک دل نباشد)، ما چنین رفیقی نمی خواهیم.

۱. صدر آیه ۵۲، از سوره ۶: الأنعام.

کراراً می‌فرمودند: انسان باید با این رفقائی که یکدل و یکصد  
هستند گرم باشد، اگر مريض می‌شوند به عيادتشان بروند، دلشان را شاد  
کند که همین شادی آنها برای انسان بسط آورده، غم و غصه را از دل  
انسان می‌برد. البته آن غم و غصه اصلی باید همچنان در دل سالک باقی  
باشد؛ آن غم و غصه چیست؟ غم و غصه خدا!

إن شاء الله خدا به ما توفيق دهد که در دلمان فقط غم و غصه او  
باشد و دل ما و همه رفقاي ما را از اين گنج خالي نکند. الحمد لله رفقا با  
هم گرم هستند؛ نسبت به پدر و مادرشان که در قيد حياتند گرم هستند،  
ولی إن شاء الله هرچه بيشتر با هم گرم شوند، هرچه بيشتر رضايت پدر و  
مادر را جلب کنند.

دل پدر و مادر به همین خوش است که مثلاً پسرش برای او  
تحفه‌ای بیاورد، یک ظرف میوه بیاورد، پیراهنی برای او بیاورد، جورابی  
برای او بخرد. اگر دل پدر و مادر به این خوش می‌شود حتماً این کار را  
انجام دهد، یا اگر دلش به این خوش می‌شود که روزی نیم ساعت  
فرزنندش پهلوی او نشسته، بگوید و بخندد، حتماً این کار را انجام دهد.  
ببینید دل پدر و مادر به چه چیزی خوش می‌شود همان کار را انجام  
دهید.

یکی از نعمت‌های بزرگ خداوند این است که فرزندی بتواند هر  
روز پدر و مادرش را زیارت کند و به ایشان خدمت نماید و دلشان را  
شاد نماید.

همان‌طور که در این عالم اگر برای رفیقتان یا پدر و مادرتان  
تحفه‌ای ببرید شاد می‌شوند، اگر چنانچه پدر و مادر از دنیا رفته باشند نیز

می‌توان با نماز، قرآن و صدقه آنها را شاد نمود؛ تمام اینها برای پدر و مادر حکم تحفه را داشته به آنها می‌رسد و مسرور می‌گردد.<sup>۱</sup>

از آن طرف هم ممکن است پدر و مادر در زمان حیات از پسرشان راضی باشند امّا وقتی از دنیا رفتند این پسر عاق و والدین شود!

چرا؟ چون آنها را ترک کرده‌است یا بالاتر، مسیری را طی می‌کند که خلاف مسیر آنها و خلاف رضایت آنها بوده و عاق و والدین می‌گردد.

إن شاء الله خدا همه ما را موفق کند تا عواملی که دست خودمان بوده و موجب قبض و گرفتگی است از ما سر نزنند؛ ظلم نکنیم، گناه نکنیم، عصیان پروردگار نکنیم، خلاف نکنیم، دل مؤمنی را بی‌جهت نرنجانیم، بهخصوص دل پدر و مادر را نرنجانیم و رضایت آنها را تحصیل نماییم! اللهم وَفْقُنَا لِمَا تُحِبُّ وَتَرَضَّى وَجَبَّنَا عَمَّا يُسْخِطُكَ وَتَنَهَّى.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرْجَهُمْ وَالْعَنْ عَدُوَّهُمْ

---

۱. رسول اکرم صلی الله علیہ وآلہ وسلم می فرمائید: أَهْدُوا لِمَوْتَاكُمْ. فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللهِ! وَمَا هَدَيْتَ الْأَمْوَاتِ؟ قَالَ: الصَّدَقَةُ وَالدُّعَاءُ. (جامع الاخبار، ص ۱۶۹)



محلس چهارم

قبض و بگط سلوکی (۳)



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبَيْنَ الطَّاهِرَيْنَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنِ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

در جلسات گذشته درباره قبض و بسط صحبت شد و عرض کردیم: معنای قبض این است که گاهی اوقات سالک راه خدا احساس گرفتگی کرده و برایش خستگی مفرط روحی پیش می‌آید، خستگی‌ای که ناشی از روح است نه جسم! ممکن است تمام نعم دنیویه برای او فراهم بوده و هیچ ناراحتی نداشته باشد، ولی روحش خسته و کسل باشد به طوری که خود را در ضيق ببیند.

در شهر تهران روزهایی که هوا خیلی آلوده است اعلام می‌کنند افرادی که بیماری قلبی یا ریوی دارند از منزل بیرون نیایند! بنده در سفر پیش که به تهران رفتم سوار ماشین بودیم و راهبندان شده بود که یک دفعه همین حالت گرفتگی شش و قلب به من دست داد و آلودگی هوا کاملاً برایم محسوس بود. بعد شنیدم که اعلام شده بود افرادی که بیماری قلبی یا ریوی دارند از منزل بیرون نیایند. یا مثلاً چه بسا انسان در اطاق دربسته‌ای هست یا مثلاً در مجلس ترحیمی شرکت کرده که فردی

سیگار می‌کشد، نفس انسان می‌گیرد به طوری که دیگر قادر نیست بماند و دوست دارد هرچه زودتر خودش را نجات دهد؛ اینها گرفتگی جسمی و بدنی است.

اما گاهی برای انسان گرفتگی روحی پیدا می‌شود، این گرفتگی روحی غیر از گرفتنگی جسم است، چه بسا در مکانی که هوای آزاد و لطیفی دارد مثل یک باغ نشسته باشد امّا آنقدر در تنگی و ضيق قرار می‌گیرد که نمی‌داند به کجا برود که از این گرفتگی نجات پیدا کند! هیچ راه مفری ندارد! اگر او را به بهترین جاهای دعوت کنند، به جائی دعوت کنند که سابقاً به رفتن به آنجا اشتیاق داشته و بهترین تنقلات و بهترین فواكه و موهب‌الله هم در آنجا باشد أصلًا حاضر نیست برود و به خاطر این گرفتگی که برای او پیش‌آمده نمی‌تواند برود.

در مقابل، معنای بسط این است که گاهی برای سالک حالت وجد و گشايش و نشاط پیش می‌آید.

در جلسات قبل عرض کردیم که این قبض و بسط یک وقت به دست خود انسان بوده و خود انسان علت آن را ایجاد می‌کند که باید به دنبال علت قبض بگردد و آن را بطرف کند. و یک وقت به دست انسان نبوده و هرچه می‌گردد علت آن را پیدا نمی‌کند!

### عقوق والدين

یکی از عوامل قبض عاق والدين است. اصل معنای «عقوق» یعنی عدم رضایت کامل به طوری که علّه میان فرزند و پدر یا مادر قطع شود؛ یعنی فرزند کاری کند که پدر او را از فرزندی سلب کرده بگوید: این أصلًا فرزند من نیست! و علاقه خود را قطع کند و او را نفرین کند یا

مادر چنین کاری انجام دهد که در این صورت برای فرزند قبضی حاصل می‌شود که هیچ مفری از این قبض نداشته و نمی‌تواند از این قبض بیرون بیاید و تنها راهش تحصیل رضایت پدر و مادر است.

لذا در روایت داریم که: **إِنَّ الْجَنَّةَ لَيُوجَدُ رِيحُهَا مِنْ مَسِيرَةِ خَمْسِ مِائَةٍ عَامٍ وَ لَا يَجِدُهَا عَاقٌ.**<sup>۱</sup> «بوی بهشت از مسافت پانصد سال راه استشمام می‌شود ولی کسی که عاق والدین بوده و پدر و مادر از او راضی نیستند آنقدر از بهشت دور است که این بو را استشمام نمی‌کند! این مرتبه عالی عقوق والدین است.

و بالاترین درجه عقوق که أعلى العقوق باشد این است که خدای ناکرده پدر یا مادرش را به قتل برساند که حضرت فرمودند: **إِنَّ فَوْقَ كُلِّ عُقوٰقٍ عُقوٰقاً، حَتَّىٰ يَقْتُلَ الرَّجُلُ أَحَدَ وَالِدَيْهِ إِذَا فَعَلَ ذَلِكَ فَلَيْسَ فَوْقَهُ عُقوٰقٌ.**<sup>۲</sup> «بالای هر عقوقی عقوقی است تا اینکه مردی یکی از والدین خود را بکشد که اگر چنین کند دیگر بالاتر از آن عقوقی نیست.» ولی اگر کسی پدر و مادرش را برنجاند و ناراحت کند، بدون اینکه کار به نفرین و جدائی کامل برسد، آن هم مرتبه‌ای از عقوق است و به همان مقدار قبض می‌آورد.

در روایت است که: حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآلہ وسلم فرمودند: **مَنْ أَحْرَنَ وَالِدَيْهِ فَقَدْ عَقَّهُمَا.**<sup>۳</sup> «هر کس پدر و مادرش را

.۱. الخصال، ج ۱، ص ۳۷.

.۲. الكافي، ج ۲، ص ۳۴۸.

.۳. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۷۲.

ناراحت کند موجب عقوق والدين شده است.»

در روایت دیگری از حضرت امام صادق علیه السلام آمده است که: أَدْنَى الْعُقُوقِ «أَفُّ» وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ شَيْئًا أَهْوَنَ مِنْهُ لَنَهَى عَنْهُ.<sup>۱</sup> «کمترین درجه عاق والدين این است که فرزند به پدر یا مادرش «اف» بگوید و اگر خداوند چیزی کمتر و پائین تر از «اف» می شناخت از آن نهی می فرمود.»

عقوق والدين حرام و از معاصی کبیره است؛ حضرت صادق علیه السلام فرمودند: عَقُوقُ الْوَالِدَيْنِ مِنَ الْكَبَائِرِ.<sup>۲</sup> و همان طور که حرام است فرزند کاری کند که عاق والدين شود، از آن طرف هم حرمت یا کراحت شدیده دارد که پدری یا مادری فرزند خویش را نفرین نموده و عاق کند، چون رگ حیاتی فرزند به واسطه این عاق زده می شود! زیرا در روایت است که این فرزند هرچه عبادت کند، نماز بخواند، روزه بگیرد، حج رود، هر کاری انجام دهد فائدہ ای ندارد و راهش به سوی خدا بسته بوده و کارش تمام است، مگر اینکه پدر و مادرش را راضی کند.

از زیدبن علی بن الحسین از پدران گرامیش علیهم السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت است که: يَلْزَمُ الْوَالَدَيْنِ مِنَ الْعُقُوقِ لِوَلَدِهِمَا مَا يَلْزَمُ الْوَلَدَ لَهُمَا مِنْ عُقُوقِهِمَا.<sup>۳</sup> «همان اثری که در قطع ارتباط و عقوق فرزند نسبت به پدر و مادر برای فرزند هست، همان

۱. الكافي، ج ۲، ص ۳۴۸.

۲. علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۷۹.

۳. الكافي، ج ۶، ص ۴۸.

اثر در قطع ارتباط والدین با فرزند برای والدین هست.» این روایت مطلق است، چه فرزند صالح باشد و چه طالح.

در هر حال پدر و مادر نباید او را عاق کرده و قطع ارتباط نمایند و اثرش به خود ایشان هم برمی‌گردد. البته حق پدر و مادر بر فرزند خیلی بیشتر از حق فرزند بر والدین است و اثر عقوق برای والدین کمتر از اثر آن برای فرزند است، ولی در اصل تأثیر مشترک می‌باشد.

و چون حق والدین بیشتر است نمی‌توان با قاطعیت حکم به حرمت همه موارد عاق کردن فرزند داد و از این تشییه که در کلام حضرت آمده استفاده حرمت کرد و به نظر می‌رسد به حسب موارد، حکم‌ش میان حرمت و کراحت شدیده مردّ باشد؛ و الله العالم.

ولی به هر حال اگر والدین قطع ارتباط کنند برای خودشان هم ضرر دارد و البته اگر فرزند صالح باشد و با او قطع ارتباط کنند اثرش خیلی شدید می‌شود و لذا برخی از روایات در نهی از عقوق والدین نسبت به فرزند، مقید شده به حالتی که فرزندشان فرزندی صالح باشد و در این مورد احتمال حرمت أقوى است.<sup>۱</sup>

حیات و ممات والدین هم فرقی نمی‌کند و در هر دو حال بر و نیکوکاری به والدین یا عقوق و اذیت به ایشان می‌رسد. برخی افراد خدمت ائمّه علیهم السّلام عرض می‌کردند: پدر و مادرم مرا عاق کردند

۱. شیخ صدوq (ره) از سکونی از امام صادق علیه السّلام از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام روایت می‌کند که: قالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَلَّهُ وَسَلَّمَ: يَلْزَمُ الْوَالِدَيْنِ مِنَ الْعُقُوقِ لِوَلَدِهِمَا إِذَا كَانَ الْوَلَدُ صَالِحًا مَا يَلْزَمُ الْوَلَدَ لَهُمَا. (الخصال، ج ۱، ص ۵۵)

آیا راهی هست؟ می فرمودند: بله! برای ایشان خیرات کن! شاید به واسطه خیرات و صدقاتی که برای پدر و مادر می دهی رضایت آنها را تحصیل نمائی!

امام صادق علیه السلام فرمودند: گاهی شخصی در زمان حیات پدر و مادر، عاق والدین بوده است ولی پس از مرگ والدین برای ایشان روزه می گیرد و نماز می خواند و دین ایشان را اداء می کند و به همین روش آنقدر ادامه می دهد که از عقوق والدین خارج شده و قلب ایشان را راضی می کند و در صحیفه عمل، او را بار و نیکوکار به والدین ثبت می کنند. و گاهی بالعکس است و شخصی در زمان حیات والدین اهل بر و نیکی بوده ولی پس از مرگ ایشان خیراتی برای ایشان نمی فرستد و دینشان را اداء نمی کند و همیشه به همین منوال است تا وقتی که او را جزء عاق والدین می نویسند.<sup>۱</sup>

کسی که عاق والدین است تنها کار اخروی او بسته نمی شود، بلکه کار دنیویش نیز بسته خواهد شد؛ به هر دری بزند مثل کلاف سردرگم بوده و راه به جائی پیدا نمی کند!

### عوامل دیگر قبض

عامل دیگر قبض، دل شکستن است؛ اگر انسان دل کسی را

۱. مرحوم مجلسی (ره) از امام صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمودند: يَكُونُ الرَّجُلُ عَاقاً لِوَالدِّيْهِ فِي حَيَاتِهِمَا فَيَصُومُ عَنْهُمَا بَعْدَ مَوْتِهِمَا وَ يُصْلِي وَ يَقْضِي عَنْهُمَا الدَّيْنَ فَلَا يَزَالُ كَذَلِكَ حَتَّى يُكَتَّبَ بَارًّا بِهِمَا، وَ إِنَّهُ لَيَكُونُ بَارًّا بِهِمَا فِي حَيَاتِهِمَا إِذَا ماتَ لَا يَقْضِي دَيْنَهُمَا وَ لَا يَرُهُمَا بِوَجْهٍ مِنْ وُجُوهِ الْبَرِّ فَلَا يَزَالُ كَذَلِكَ حَتَّى يُكَتَّبَ عَاقاً. (بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۸۴)

بی‌جهت بشکند موجب قبض شده و تا وقتی دل طرف را به دست نیاورد بسطی حاصل نخواهد شد! حال اگر این کسی که دلش شکسته است رَحِم انسان یا رفیق سلوکی او باشد قبض شدیدتری حاصل می‌شود، و انسان باید رضایتش را تحصیل کند حتی اگر حق با انسان باشد. وقتی انسان می‌تواند بدون اینکه دل او بشکند حق خود را بگیرد اگر حرفی بزند و دل رفیق خود را بشکند باید دل او را به دست آورد.

عامل دیگر قبض، معاصی است؛ معصیت پروردگار موجب قبض می‌شود. اگر کسی گناه کند برای او قبض حاصل می‌شود، چه بخواهد، چه نخواهد! نگاه به نامحرم موجب قبض می‌شود. شنیدن صدای نامحرم به قصد لذت موجب قبض می‌شود. شنیدن صدای موسیقی موجب قبض می‌شود. دروغ گفتن موجب قبض می‌شود؛ عجیب است! أمیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: **لَا يَجِدُ عَبْدٌ طَعْمَ إِيمَانٍ حَتَّىٰ يَرُكَ الْكِذْبَ هَذِلَهُ وَ جَدَهُ.**<sup>۱</sup> «هیچ بنده‌ای طعم ایمان را نمی‌چشد مگر آنکه دروغ را چه از روی جد و چه از روی مزاح ترک کند!»

یا اینکه رسول خدا به أمیر المؤمنین علیهمالصلوۃوالسلام می‌فرمایند: **وَ لَا تَخْرُجَنَّ مِنْ فِيَكَ كِذْبَهُ أَبَدًا.**<sup>۲</sup> «ای علی! حتی یک دروغ از زبانت بیرون نیاید!» أمیر المؤمنین علیه السلام که دروغ نمی‌گویند! این دستورات برای ماست! عجیب است ولو اینکه انسان به شوخی دروغ

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۴۰.

۲. همان مصدر، ج ۸، ص ۷۹.

بگوید این دروغ موجب قبض می‌شود!

ظلم نیز موجب قبض می‌شود. ظلم فقط به این نیست که انسان چوبی به دست بگیرد و طرف را بزند، نه! همین که انسان کلامی به طرف بگوید که نباید بگوید ولو اینکه دلش نشکند این موجب قبض می‌شود. البته ظلم مراتبی دارد که هرچه مرتبه آن قوی‌تر باشد این قبض شدیدتر می‌شود.

### قبض حاصل از وسوس

همچنین وسوس موجب قبض می‌شود؛ اگر کسی وسوس داشته باشد همیشه در حال قبض است و حال قبض او از بین نمی‌رود مگر اینکه وسوس خود را کنار بگذارد.

آقا از مرحوم آیة‌الله انصاری نقل می‌فرمودند که: افرادی که وسوس دارند تمام اعمالی که با وسوس انجام می‌دهند باطل است؛ نمازی که وسوسی می‌خواند، غسلی که وسوسی می‌کند همه باطل است، چون وسوس از شیطان بوده و این افعال را به أمر شیطان انجام می‌دهد و اطاعت شیطان است نه اطاعت خداوند؛ وضو می‌گیرد اماً به أمر شیطان وضو می‌گیرد، واجب است یک بار دستش را بشوید و اگر دو مرتبه بشوید مستحب است ولی او سه بار می‌شوید و باز می‌گوید نشد! این شیوه دست را به أمر شیطان انجام می‌دهد. حضرت فرمودند: هُوَ يُطِيعُ الشَّيْطَانَ.<sup>۱</sup> وسوس برای انسان قبض می‌آورد.

۱. شیخ کلینی (ره) از عبدالله بن سنان روایت می‌کند که: قال: ذَكْرُ  
لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلًا مُبْتَلِي بِالْوُضُوءِ وَالصَّلَاةِ وَقُلْتُ: هُوَ رَجُلٌ عَاقِلٌ. فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: وَأَئِ عَقْلٌ لَهُ وَهُوَ يُطِيعُ الشَّيْطَانَ؟! فَقُلْتُ لَهُ: وَكَيْفَ يُطِيعُ الشَّيْطَانَ؟ ◵

ما وقتی در مدرسه بودیم، مدرسه حوض بزرگی داشت که در زمستان یخ می‌زد، یک بندۀ خدائی اول اذان صبح برای وضو کنار حوض می‌آمد و آستین خود را بالا زده یخهای حوض را می‌شکست و قبل از وضو دستش را می‌شست، دائمًا دستش را می‌شست و انگشتانش را در آب با فشار مالش می‌داد تا پاک شود! به او می‌گفتیم: آقاجان! چرا این قدر دست را می‌شوئی؟ می‌گفت: دست من چرب است می‌خواهم چربی دستم پاک شود تا بتوانم وضو بگیرم! شاید یک ساعت فقط دستش را در آب می‌شست، اغراق نمی‌کنم!

یک ساعت دستش را در آب می‌شست، بعد که این دست شسته شد حالا می‌خواهد وضو بگیرد، این قدر این آب به صورتش می‌زد، یک مرتبه، دو مرتبه، سه مرتبه، آن قدر می‌شست که این صورت و دست‌ها قرمز قرمز می‌شد مثل اینکه آن را در ماهی تابه گذاشته سرخش

﴿فَقَالَ سَلْهُ هَذَا الَّذِي يَأْتِيهِ مِنْ أَىٰ شَيْءٍ هُوَ؟ فَإِنَّهُ يَقُولُ لَكَ: مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ.﴾  
(الكافی، ج ۱، ص ۱۲)

مرحوم علامه مجلسی (ره) در شرح این حدیث شریف می‌فرماید: «قوله: **مُبَتَّلٌ بِالْوُضُوءِ وَ الصَّلَاةِ**، أى بالوساوس فى نیّهما أو فى فعلهما بالإبطال و التّكثير على غير جهة الشرع، أو بالمخاطرات التي تستغل القلب عنهما، و توجّب الشك فيهما، والأوسط أظهر نظرا إلى عادة ذلك الزمان.

قوله: **و هُوَ يُطِيعُ الشَّيْطَانَ**، أى يفعل ما يأمره به من الوساوس، أو يطیعه فيما يصير سبباً لذلك، فسألة السائل عن إبانة أنه يطيع بفعله الشيطان، فنبه عليه السلام بأنه لو سئل عن مستنده لم يكن له بد من أن يسند إلى الشيطان حيث لا شبهة أنه لا مستند له في الشرع ولا في العقل، وعلى الأخير المراد أنه يعلم أن ما يعرض له من المخاطر والوساوس إنما هو بما أطاع الشيطان في سائر أفعاله.» (مرأة العقول، ج ۱، ص ۳۶)

کرده‌اند، این طور سرخ سرخ می‌شد! تا نزدیکی طلوع آفتاب دستش در حوض بود، نزدیک طلوع آفتاب برای اینکه نمازش قضا نشود یک وضوئی می‌گرفت و نماز می‌خواند؛ نمازهایی که می‌خواند هم همین طور بود!

اینکه دین نیست! دین پیغمبر اکرم که این چنین نیست؛ پیغمبر اکرم فرمودند: **الوْضَوءُ مُدٌّ وَ الْغُسْلُ صَاعٌ وَ سَيَاتِي أَقْوَامٌ بَعْدِهِ يَسْتَقِلُونَ ذَلِكَ فَأَوْلَاتِكَ عَلَىٰ خِلَافِ سُنْتِي وَ الثَّابِتُ عَلَىٰ سُنْتِي مَعِي فِي حَظِيرَةِ الْقُدْسِ.**<sup>۱</sup> «وضوی خوب و کامل که مستحباتش رعایت شود با یک چارک آب است. و با یک صاع آب می‌توان غسل نمود.»

آقا می‌فرمودند: انسان با یک مد آب می‌تواند یک وضوی کامل بگیرد! و اگر می‌خواهد وضوئی بگیرید که فقط صحیح بوده و بتوانید با آن نماز بخوانید، نه وضوی کامل، نصف لیوان که حاوی سه مشت آب باشد، کافی است؛ یک سوّم آن را برای صورت و یک سوّم برای دست راست و یک سوّم برای دست چپ!

همچنین می‌فرمودند: با یک آفتابه انسان می‌تواند غسل کند!  
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «و بعد از من گروهی خواهند آمد که این مقدار را کم می‌شمارند.» شیر آب را همین طور نیم ساعت، یک ساعت باز می‌گذارند و غسل می‌کنند، سر و گردن خود را می‌شویند؛ آخر شستن سر و گردن که این قدر کار ندارد! «این افراد برخلاف سنت من عمل می‌کنند. و هر کس بر سنت من پایدار

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۳۴ و ۳۵.

باشد با من در عالم قدس همنشین خواهد بود.»

مرحوم علامه طباطبائی می‌فرمودند: وقتی که وسوس است باید دائم زاد و ولد می‌کند! وقتی شباهی ایجاد می‌شود پشت سر آن شباهی دیگر ایجاد می‌شود، تا انسان می‌خواهد آن شباه را رفع کند شباهی دیگر به دنبال او می‌آید و هکذا یتسلسل و همین‌طور ادامه دارد. وسوس مریضی است و وقتی باید به همه جا تدریجاً سرایت می‌کند.

خیلی‌ها گرفتار وسوس هستند؛ یک مخدّرهای سجّاده‌اش را هیچ وقت جمع نمی‌کرد، به او گفتیم: چرا شما سجّاده را جمع نمی‌کنی؟!

نماز خوانده‌اید سجّاده را جمع کنید! گفت: چون وقتی سجّاده را جمع می‌کنم ذراً‌تی از غبار فرش متصاعد شده و روی سجّاده می‌نشیند و بعضی از این ذراً‌تات نجس است و سجّاده نجس می‌شود.

بینید شیطان تا کجاها لانه می‌کند! چطور در قلب و مغز و فکر انسان می‌رود!

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: دستشوئی که می‌روم کمی آب در اطراف دستشویی می‌ریزم تا اگر ترشّحی شد قطع به نجاست پیدا نکنم!<sup>۱</sup> البته دستشوئی‌های سابق مثل دستشوئی‌های الان این قدر

۱. در قضیه‌ای دیگر، شیخ طوسی (ره) از حنان بن سدیر روایت می‌کند که:  
قال: سَمِعْتُ رَجُلًا سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: إِنِّي رَبِّمَا بُلْتُ فَلَا أَقْدِرُ عَلَى الْمَاءِ وَيَشَدُّ ذَلِكَ عَلَيَّ. فَقَالَ: إِذَا بُلْتَ وَتَمَسَّحَتَ فَامْسَحْ ذَكْرَكَ بِرِيقَكَ فَإِنْ وَجَدْتَ شَيْئًا فَقُلْ هذا مِنْ ذَاكَ. (تهذیب الأحكام، ج ۱، ص ۳۴۸)

مرحوم مجلسی اول (ره) در شرح این حدیث شریف می‌گوید: «وَالظَّاهِرُ أَنَّهُ لرفع الوسوس لأنَّه إذا باَلَ وَلَمْ يغسل مَسْخِرَ الْبُولِ فَكُلُّمَا يَصِلُّ الذَّكَرُ إِلَى ۷۰

تمیز نبود.

وقتی امام صادق علیه السلام چنین است ما که نباید کاسه داغتر از آش شویم! ما هم باید مثل ایشان عمل کنیم.  
امیر المؤمنین علیه السلام نیز می فرمایند: ما أَبْالِي أَبَوْلُ أَصَابَنِي  
أَوْ مَاءُ إِذَا لَمْ أَعْلَمْ. <sup>۱</sup> «هرگاه ندارم، باکی ندارم که بول به من ریخته باشد  
یا آب.»

آقا رضوان الله تعالیٰ علیه می فرمودند: اگر وسوس به سراغ  
کسی آمد باید سریع جلوی آن را بگیرد. یک بندۀ خدائی که وسوس  
داشت خدمت آقا عرض کرد: آقا جان! اعمال من درست نیست،  
لباسهای من نجس است! آقا فرمودند: با همان لباس نجس نماز بخوان!  
عرض کرد: یقین دارم که لباس نجس است! فرمودند: حتی اگر قطع  
داشته باشی لباست نجس است باز با همان لباس نماز بخوان! نماز  
درست است!

شخصی به یکی از مراجع گفت: آقا وقتی می خواهم غسل واجب  
انجام دهم نیّتم نمی آید! نمی توانم نیّت کنم؛ هی زیر آب می روم ولی

«أَطْرَافِ الْفَحْذِدِينِ يَتَوَهَّمُ أَنَّهُ رَطْبَةُ الْبُولِ فَرَعَ تَوَهُّمَهُ بِأَنَّ يَمْسَحَ ذَكَرَهُ يَعْنِي غَيْرَ مَخْرَجِ الْبُولِ مَمَّا كَانَ ظَاهِرًا بِالرَّيْقِ وَ مَثِلَهِ حَتَّى إِذَا وَصَلَ إِلَيْهَا وَ يَقُولُ الشَّيْطَانُ الْوَسُوسُ: إِنَّكَ صِرَتَ نجْسًا! يَقُولُ فِي جَوَابِهِ: إِنَّ الرَّطْبَةَ الَّتِي وَصَلَتْ إِلَيَّ مِنَ الرَّيْقِ لَا مِنَ الْبُولِ؛ إِمَّا مِنْ تَوَهُّمِ النَّجَاسَةِ وَ إِمَّا مِنْ تَوَهُّمِ خَرُوجِ الْبُولِ خَصْوَصًا فِي أَثْنَاءِ الصَّلَاةِ؛ فَإِنَّ الْأَغْلَبَ فِي الْوَسُوسَاتِ أَنَّهُ يَكُونُ فِي حَالِ الصَّلَاةِ كَمَا مَرَّ فِي حَدِيثِ الشَّيْطَانِ وَ التَّفْخِ فِي الدُّبُرِ.» (روضۃ المتقین، ج ۱، ص ۲۰۷)

<sup>۱</sup>. من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۷۲؛ و تهذيب الأحكام، ج ۱، ص ۲۵۴

نمی‌توانم نیت کنم. آن مرجع گفت: شما مقلد چه کسی هستید؟ گفت: مقلد شما! آقا گفت: من می‌گوییم شما بدون نیت غسل کن! از آن روز دیگر آن شخص هنگام غسل به راحتی می‌توانست نیت کند دوباره آمد و گفت: هر وقت می‌خواهم غسل کنم نیت می‌آید درحالی‌که شما گفته‌اید بدون نیت غسل کنم. آن مرجع گفت: عیین ندارد، به همین شکل صحیح است.

شیطان هرکسی را به مقتضای حالش فریب می‌دهد؛ به کسی که اهل تقوا است، مؤمن و اهل تدین است نمی‌گوید؛ به زن نامحرم نگاه کن! چون این شخص هیچ وقت نگاه نمی‌کند. نمی‌گوید: دروغ بگو! چون هیچ وقت دروغ نمی‌گوید. چه می‌گوید؟ می‌گوید: نکند نمازی که خوانده‌ای اشتباه باشد! نکند این آب دهانی که قورت دادی نُخامه بوده و روزهات باطل شده باشد! نکند این تکبیرةالإحرام که گفته‌ای از مخرج ادا نشده باشد!

استاد ما مرحوم آقای مجتبهدی می‌فرمود: شخصی بود که در تکبیرةالإحرام نماز وسوس اداشت و آنقدر تکبیرةالإحرام می‌گفت تا نزدیک طلوع آفتاب می‌شد و هر بار که تکبیر می‌گفت، بعد از آن می‌گفت: نشـ! تـ تـکبـرـ آخرـ کـهـ «اللهـ أـكـبـرـ» رـاـ مـیـ گـفـتـ،ـ بـعـدـ مـیـ گـفـتـ:ـ «ـشـدـ»،ـ بـسـمـ اللـهـ الرـحـمـنـ الرـحـيمـ» و بـعـدـ نـماـزـ رـاـ شـرـوعـ مـیـ کـرـدـ.

اینها وسوس بوده و حرام است! مرحوم آقای انصاری وسوس را حرام می‌دانستند. آقا هم می‌فرمودند: وسوس حرام است و علامت وسوس قبضی است که برای انسان حاصل می‌شود.

پغمبر اکرم صلی الله علیه وآلہ وسلم فرمودند: **بُعْثَتُ بِالْحَنِيفَيَّةِ**

**السَّهْلَةُ السَّمْحَةُ.**<sup>۱</sup> (من به شریعتی مبعوث شدم که آسان و راحت است). در زمان رسول خدا وقتی گوسفند، گاو یا شتری می‌کشتند دستهای خود را با چه آبی می‌شستند؟! آب چاه را با دلو می‌کشیدند و آب آن دلو هم آب قلیل بوده و با همان آب قلیل بعد از ذبح، سر گوسفند را و دستهای خود را می‌شستند و با همان آب غسل می‌کردند و وضو می‌گرفتند. لذا انسان باید از خدا بخواهد که به او توفیق دهد تا امر طهارت و نجاست و همچنین سائر امور را طبق دستور شرع مقدس انجام دهد، طبق دستور حضرت رسول اکرم و امیرالمؤمنین و سنت آن بزرگواران انجام دهد. اگر چنانچه زیر دوش غسل می‌کند باید دو دقیقه زمان ببرد، اگر نشد نهایتش پنج دقیقه! أما اینکه نیم ساعت شیر آب را باز بگذارد این اسراف در آب است، مضافاً به اینکه این عمل از ناحیه وسوسات بوده و یقیناً موجب تقرّب به خدا نمی‌شود.

### قبض حاصل از گناه

بحث به اینجا کشیده شد، نمی‌خواستیم این بحث را عرض کنیم. کلام در این است که گاهی برای انسان قبضی حاصل می‌شود که خود انسان علت آن را ایجاد کرده است؛ مثلاً گناهی انجام داده که موجب قبض شده است. شخصی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: من موفق به نماز شب نمی‌شوم، چرا از نماز شب محروم؟ حضرت فرمودند: أَنْتَ رَجُلٌ قَدْ قَيَدَتُكَ ذُنُوبُكَ.<sup>۲</sup> (تو کسی هستی که در روز گناه می‌کنی و

۱. الکافی، ج ۵، ص ۴۹۴؛ و بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۵۴۸.

۲. الکافی، ج ۳، ص ۴۵۰.

گناهت چون غل و زنجیری تو را بسته است!» یعنی یکی از آثار گناه این است که توفیق نماز شب را از انسان می‌گیرد. انسان خدای ناکرده خطائی انجام می‌دهد و چه بسا خودش هم متوجه آن نیست ولی باعث می‌شود موفق به نماز شب نشود؛ چنانکه از حضرت امام صادق علیه السلام روایت است که: **إِنَّ الرَّجُلَ يُذْنِبُ الذَّنْبَ فَيُحِرِّمُ صَلَاةَ اللَّيلِ.**<sup>۱</sup> «انسان گناهی انجام می‌دهد و به سبب آن گناه از نماز شب محروم می‌گردد.»

سالک راه خدا باید همیشه در مراقبه شدیده بوده و به آنچه موجب بعد از خداست أصلًا نزدیک نشود؛ المعاصی حَمَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَمَنْ يَرْتَعِ حَوْلَهَا يُوشِكُ أَنْ يَدْخُلَهَا.<sup>۲</sup> «معاصی غُرقگاه خداست! (حضرت نمی‌فرمایند: داخل غرقگاه نشوید! بلکه می‌فرمایند: کسی که به طرف این غرقگاه برود و در اطراف آن حرکت کند، نزدیک است که داخل آن شود).» مؤمن لب مرز حرکت نمی‌کند؛ اصلاً طرف گناه نمی‌رود.

إن شاء الله خدا توفیق دهد و سعی کنیم آنچه را موجب قبض بوده و به دست خود ماست ترک کنیم و آنچه موجب بسط است انجام دهیم. اموری که موجب بسط است عبارتند از: تحصیل رضایت پدر و مادر، احترام به پدر و مادر، احترام به رفیق، دل رفیق را به دست آوردن، صله رحم انجام دادن، قرآن خواندن، قرآن را با صدای بلند قرائت نمودن، حق

۱. همان مصدر، ج ۲، ص ۲۷۲.

۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۷۵.

هر ذی حقی را آدانمودن، ترک معاصی، اطاعت پروردگار، رفتن به قبرستان که رفتن به قبرستان و یاد معاد و آخرت کردن و استغفار برای خود و مؤمنین نمودن موجب بسط است و همچنین امور دیگری که قبل از بعضی از آن را بیان کردیم؛ إن شاء الله سعی کنید این امور را انجام دهید.

بله! ممکن است برای انسان قبضی حاصل شود که هرچه می‌گردد علت آن را پیدا نمی‌کند، می‌گوید: خدایا! من معصیتی انجام ندادم، کاری که موجب قبض شود انجام ندادم، پس این قبض چیست؟ إن شاء الله در جلسات بعدی درباره آن صحبت بنمائیم. اللهم وَقْتُنَا لِمَا تُحِبُّ وَتَرَضِي وَجَنِينَا عَمَّا يُسْخِطُكَ وَتَنَهَّى.

امیدواریم که خدا همه ما را موفق بدارد آنچه مرضی رضای اوست انجام دهیم! به ما توفیق دهد، قوه و بنیه بدهد تا با شیطان خودمان که: أَعْدَى عَدُوٌّ مَاسْتٌ<sup>۱</sup> خوب بجنگیم!  
اللهم صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجَّلْ فَرَجَهُمْ وَالَّعَنْ عَدُوَّهُمْ

---

۱. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: أَعْدَى عَدُوٌّكَ نَفْسُكَ الَّتِي يَبْنَ جَنِينَكَ. (علة المأعنى، ص ۳۱۴)

محلس نجم

قبض و بکط سلوکی (۲)



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ الطَّاهِرِينَ  
 وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنِ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ  
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

در چند جلسه گذشته درباره قبض و بسط صحبت شد.

عرض کردیم: گاهی برای سالک راه خدا حالت گرفتگی پیش می‌آید به طوری که هیچ چیز موجب آرامش و راحتی او نمی‌شود و برای او گشايشی حاصل نمی‌کند، و از آن طرف در بعضی حالات برای سالک راه خدا حال انبساط و حال فرح و سوره زائد الوصفی حاصل می‌شود.

#### قبض و بسط اختیاری

مفضلاً عرض شد که بعضی از قبض‌ها به دست خود انسان بوده و خود انسان موجبات آن را فراهم می‌کند که در شریعت مقدسه مورد نهی واقع شده است؛ مثلاً به پدر یا مادر إسائه ادب می‌کند و خدای ناکرده اگر این إسائه ادب بالا بگیرد به نحوی که عاق والدین شده و پدر و مادر او را نفرین کنند و علقة محبت خود را از او قطع کرده و او را از فرزندبودن برای خود خارج سازند، در این صورت چنان قبضی حاصل می‌شود که این فرزند دیگر روی خوشبختی و سعادت را به خود نمی‌بیند.

یا اگر به کسی ظلم و ستمی روا دارد، همین حالت قبض برای او پیش می‌آید و این حالت برطرف نمی‌شود تا آن ظلم را جبران نماید و اعتذار بجويد.

همچنین ارتکاب گناه موجب قبض و گرفتگی می‌شود؛ نگاه به نامحرم، شنیدن صدای نامحرم و ارتکاب هر آنچه شارع مقدس حرام کرده است موجب قبض می‌شود. شنیدن صدای ساز و آواز و موسیقی موجب قبض می‌شود. التذاذ از اصوات محرمه موجب تنگی و ضيق می‌گردد. و چه بسا خود شخصی که در ورطه گناه فرورفته این معنی را احساس نکند.

وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنِ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى.<sup>۱</sup> «کسی که از ذکر من إعراض کند برای او حیاتی سخت توأم با ضيق و رنج و ظلمات و تاریکی است.»

سالک راه خدا باید از این اموری که موجب قبض بوده و به دست خود اوست و مورد نهی شارع قرار گرفته جدّاً پرهیز کند و إلا همین طور در قبض و ظلمات قرار گرفته تا از دنیا برود؛ وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى. «کسی که از ذکر من إعراض کند او را نابینا محسور می‌کنیم.» بعد صدای این بیچاره بلند می‌شود که: قَالَ رَبُّ لَمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيرًا.<sup>۲</sup> «خدایا! من در عالم دنیا بینا بودم چرا چشم مرا در اینجا گرفتی؟» من نمی‌توانم نعمت‌های عالم برزخ و محشر را بینم!

۱. آیه ۱۲۴، از سوره ۲۰: طه.

۲. آیه ۱۲۵، از سوره ۲۰: طه.

خداوند در پاسخ می‌فرماید: **قَالَ كَذَلِكَ أَتَّكَ ءَايَتُنَا فَنَسِيَّهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسَىٰ**.<sup>۱</sup> «همین طور آیات ما به تو می‌رسید ولی تو این آیات را به باد نسیان گرفته فراموش نمودی.» تو در دنیا آیات ما را فراموش کردی امروز هم خودت مورد فراموشی قرار گرفته و توجهی به تو نمی‌شود. تو در عالم دنیا از ذکر ما غافل بوده یاد ما را فراموش کردی، امروز خودت مورد نسیان و فراموشی قرار می‌گیری!

پس قبض اختیاری علل مختلفی دارد؛ قطع رحم موجب قبض می‌شود، عاقّ والدین موجب قبض شدید می‌شود، ظلم و ستم کردن، دل مؤمنی را شکستن موجب قبض می‌گردد، گناه کردن موجب قبض می‌شود.

البته قبض و بسط مسئله‌ای نسبی است و هرچه انسان بیشتر سعه پیدا کند و به عالم تجربه و اطلاع نزدیکتر شود و با آن انس بگیرد، در اثر تخطّی و تنزّل و لغزش، زودتر احساس قبض به او دست می‌دهد؛ مثل کسی که به هوای بسیار لطیف و روح بخش عادت کرده که به مجرد آلودگی هوا احساس قبض می‌کند، بر خلاف شخصی که به دود و آلودگی عادت دارد و با دود سیگار هم نفس تنگی پیدا نمی‌کند و در حقیقت به قبض و سنگینی خود عادت کرده و متوجه نیست در چه قبض دائمی به سر می‌برد.

لذا نفس غفلت از پروردگار برای سالک ولو اینکه گناه نکند چه بسا موجب قبض و تاریکی شود؛ به خصوص برای سالکینی که

۱. آیه ۱۲۶، از سوره ۲۰: طه.

راه رفته بوده و از عالم مثال عبور کرده و در تجربه محضور به سر می‌برند که غفلت برای ایشان موجب قبض شدید می‌گردد ولو اینکه توأم با معصیت نباشد. البته نفس همین غفلت برای سالکی که را رفته است خروج از زیّ عبودیّت بوده و در حکم معاصی کبیره برای انسان عادی است و حسرت عمیقی را برای سالک به دنبال خواهد داشت.

### قبض و بسط غیراختیاری

اماً گاهی قبض و بسط در اثر اعمال بندگان نیست و خود به خود حاصل می‌شود. آن قبض و بسطی مطلوب است که ما اعمال آن را ایجاد نکرده باشیم. در مرحله ثبوت و واقع این قبض و بسط مکمل یکدیگر بوده و موجب کمال انسان می‌شوند؛ یعنی سالک راه خدا برای رسیدن به کمال، هم به حال بسط و هم به حال قبض نیاز دارد. اگر سالک همیشه حال بسط داشته باشد و هیچ قبضی برای او حاصل نشود، آن سعه وجودی که باید مؤمن پیدا کند تا خدا در او جای بگیرد برایش حاصل نمی‌شود. و اگر چنانچه همیشه در حال قبض و فشار باشد، نمی‌تواند به آن مقامات عالیه برسد و این سالک زیر تازیانه قبض آنقدر ضربه می‌خورد که از بین رفته هلاک می‌گردد.

پس در مرحله ثبوت و واقع هر دو لازم بوده و خدا گاهی در دل مؤمن حال قبض و گاهی حال بسط ایجاد می‌کند. مؤمن باید بر حال قبض صبر نموده و تحمل کند و تسليم باشد تا خداوند طبق اراده و مشیّت خود هر وقت صلاح دید، قبض را برداشته و تبدیل به بسط نماید تا نسیم جان‌افزائی از عالم غیب بوزد و سالک دوباره جانی بگیرد و شوتش افزون گردد.

### مواعظ خداوند به حضرت عیسیٰ علیه السلام

خداوند متعال در ضمن موعاظی به عیسیٰ بن مریم علی نبیناؤ‌الله و علیه السلام می‌فرماید: يا عیسیٰ! اصْبِرْ عَلَى الْبَلَاءِ وَ ارْضَ بِالْقَضَاءِ وَ كُنْ كَمَسَرَّتِي فِيكَ فَإِنْ مَسَرَّتِي أَنْ أَطْعَافَ فَلَا عُصَمَيْ. يا عیسیٰ! أَحْسِ ذِكْرِي بِلِسَانِكَ وَ لِيُكْنِ وُدُّي فِي قَلْبِكَ. يا عیسیٰ! تَيَقَّظْ فِي سَاعَاتِ الْغَفَلَةِ... يا عیسیٰ! كُنْ راغِبًا راهِبًا وَ أَمِتْ قَلْبَكَ بِالْخَشِيَّةِ...

يا عیسیٰ ابْنَ الْبَكْرِ الْبَتُولِ! ابْكِ عَلَى نَفْسِكَ بُكَاءً مَنْ وَدَعَ الْأَهْلَ، وَ قَلَى الدُّنْيَا، وَ تَرَكَهَا لِأَهْلِهَا، وَ صَارَتْ رَغْبَتُهُ فِيمَا عِنْدَ إِلَهِهِ. يا عیسیٰ! كُنْ مَعَ ذَلِكَ تُلِينُ الْكَلَامَ وَ تُقْشِي السَّلَامَ، يَقْظَانَ إِذَا نَامَتْ عُيُونُ الْأَبْرَارِ حَذَرًا لِلْمَعَادِ وَ الزَّلَازِلِ الشَّدَادِ وَ أَهْوَالِ يَوْمِ الْقِيَمَةِ حَيْثُ لَا يَنْفَعُ أَهْلٌ وَ لَا وَلَدٌ وَ لَا مَالٌ.

يا عیسیٰ! اكْحُلْ عَيْنَكَ بِمِيلِ الْحُزْنِ إِذَا ضَحِكَ الْبَطَّالُونَ. يا عیسیٰ! كُنْ خَاشِعًا صَابِرًا فَطَوِيَ لَكَ إِنْ نَالَكَ مَا وُعِدَ الصَّابِرُونَ.<sup>۱</sup>

«ای عیسیٰ! بر بلا صبور باش و به قضاء إلهی راضی باش و آنگونه باش که مرا خوشنود می‌سازد، و خوشنودی من این است که فرمان بردش شوم و نافرمانی نشوم.»

خدا هم مسرور می‌شود! مسرور شدن خداوند هم به یک معنی قابل تصور است. سرور خداوند به این است که بنده او را اطاعت کرده و نافرمانی او را انجام ندهد.

يا عیسیٰ! أَحْسِ ذِكْرِي بِلِسَانِكَ؛ «ای عیسیٰ! یاد من را با زیارت

.۱. الکافی، ج ۸، ص ۱۳۲.

زنده بدار!» یعنی زبانت ذاکر بوده به یاد خدا باشد. سالکی که ذکر نگوید یا در ذکرگفتن إهمال کند در واقع در آبیاری درخت نفس خود کوتاهی نموده و همان طور که اگر انسان به درخت آب ندهد خشک شده و ضایع می‌گردد، انسان مؤمن هم اگر ذکر خدا نگوید نفسش از بین رفته ضایع می‌شود. پس احیاء و زنده داشتن جان و دل سالک به ذکر و یاد خداوند است.

حال احیاء ذکر به چیست؟ چگونه می‌توان یاد خدا را همیشه در دل داشت و از آن غافل نشد؟ راهش این است که لسان ذاکر باشد تا قلب هم متوجه شود. لذا فرمود: به واسطه ذکرگفتن با زبانت، یاد مرا در قلب زنده بدار.

**و لِيْكُنْ وُدّي فِي قَلْبِكَ.** «و باید وُدّ و محبت من در قلب تو باشد!» سالک راه خدا باید دلش مملو از محبت پروردگار باشد. **يا عيسى! تَيَقَظْ فِي ساعاتِ الْغَفْلَةِ.** «ای عیسی! در ساعاتی که همه در خواب شیرین بوده و از خدا غافل هستند یا بین الطّلو عین که مردم در خواب بوده و از یاد خدا غافل هستند، یا در ساعات روز که مردم دنبال طلب معاش هستند تو به یاد خدا باش! در ساعاتی که مردم برای تحصیل دنیا از این طرف به آن طرف سعی و تلاش دارند، دنیائی که خالی از خدادست! شما در روز به بازار بروید ببینید چگونه برای تحصیل دنیا از این طرف به آن طرف می‌روند، از صبح تا شب در بازار می‌دوند و چه بسا بعضی نمازشان هم قضا می‌شود.

طلب معاش امری مطلوب و مستحسن است؛ **الْكَادُ عَلَى عِيَالِهِ**

**کَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.**<sup>۱</sup> «کسی که زحمت بکشد و با کدّ یمین خود و با مشقت برای عیال و فرزندان خود غذائی تهیه نماید مثل کسی است که در راه خدا جهاد کرده، شمشیر زده و کشته شده یا کشته است!» ولی این در صورتی است که کسب و کار او طبق موازین شرع بوده و به دنبال کسب روزی حلال باشد، در صورتی است که هواهای نفسانی او را إحاطه نکرده باشد و کارش موجب غفلت از یاد خدا و وقوع در معاصی نشود. این چنین شخصی **کَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ** است. این شخص وقتی که اذان گفتند سعی می‌کند به دنبال نماز رود، غش در معامله نمی‌کند، دروغ نمی‌گوید و معاملات ربوی انجام نمی‌دهد و قس علی ذلك فَعَلَ وَ تَفَعَّلَ!

بهتر از آن و بالاتر از آن برای طالب روزی این است که خدا جلوی چشمش بوده و به یاد خدا حرکت کند و در همه حالات با یاد خدا باشد؛ وقتی بازار می‌رود به نام خدا برود و محبت به مال دنیا پیدا نکند و صرفاً به جهت انجام تکلیف به دنبال معیشت برود.

أَمَا إِنْ أَكْرَمَ امْرُورِ نَبَاسِدِ وَ كَسِيْ بِخَوَاهِدِ مَالِيِّ رَا مِنْ أَىْ طَرِيقٍ كَانَ بِهِ دَسْتَ بِيَاوَرَدْ؛ بِخَوَاهِدِ ازْ هَرَ رَاهِيِّ کَهْ شَدْ وَ لَوْ ازْ رَاهِ حَرَامْ اينِ مَالْ رَا بِهِ دَسْتَ بِيَاوَرَدْ، اينِ شَخْصَ دِيْگَرْ **کَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ** نِيَسْتْ! او را بِهِ آتَشْ جَهَنَّمْ مِي انْدَازِنْدَ وَ آتَشَگِيرَانَهْ جَهَنَّمْ خَوَاهِدْ شَدْ؛ وَ قُوْدُهَا الْنَّاسُ وَ الْحِجَارَهُ.<sup>۲</sup> «آتشی که آتشگیرانه آن مردم و سنگ است.»

۱. همان مصدر، ج ۵، ص ۸۸.

۲. قسمتی از آیه ۲۴، از سوره ۲: البقرة؛ و قسمتی از آیه ۶، از سوره ۶۶:

التحریم.

بیداری دل در شبانه روز متوقف بر بیداری چشم در نیمه های  
شب است. بیداری شب خیلی مهم است! انسان باید روی بیداری شب  
سرمایه گذاری کند. مقدمات بیداری شب را فراهم کند و إلّا شاهد وصل  
را در آغوش نمی کشد.

مقدمه بیداری شب این است که شبهای زود بخوابید. می بینید پنج  
ساعت از شب گذشته و هنوز نخوابیده است! در این شبها کوتاه  
چطور می توانید بیدار شوید؟! امشب میهمان آمد، فردا یک محظوظ  
دیگر داشتی و پس فردا همین طور.

امشب که گذشت، دیگر گذشت! تحصیل آن محال است!  
تحصیل شبی که گذشت و بیدار نشدی محال است! فردا شب  
همین طور، پس فردا شب همین طور.

اگر کسی خدا را می خواهد، اگر کسی لقاء پروردگار را می خواهد،  
باید کار کند، باید بیدار باشد؛ یا عیسیٰ تَيَقْظُ فِي سَاعَاتِ الْغَفْلَةِ. خدا به  
عیسیٰ بن مریم می فرماید: «در ساعات غفلت بیدار باش!» مراد بیداری  
دل است نه بیداری چشم!

کسی که دلش در این دنیا خواب است وقتی از این عالم رخت  
بربست دیگر دلش بیدار نمی شود. مؤمن باید همیشه دلش بیدار باشد،  
ولی بیداری دل متفرع بر بیداری جسم است. انسان باید در نیمه شب  
بیدار شود تا توجه به مبدأ پیدا کرده و قلب بیدار شود.

يا عيسى! كُنْ راغِبًا راهِبًا. «ای عیسیٰ! هم به من میل و رغبت  
داشته و هم از من خوف و هراس داشته باش و از قهر و سطوت من  
پرهیز!» و أَمِتْ قَلْبَكَ بِالْخَشْيَةِ. «و با خشیت از من، قلب خود را إماته

کرده و بمیران!» منظور از میراندن قلب، میراندن حبّ شهوات و دنیاست که با خشیت‌الهی از دل بیرون می‌رود.

يا عيسى ابنَ الْكَرِيلْبَتُولِ! «ای عیسی که فرزند مریم هستی!» مریمی که عفیف و پاک‌امن و شوهرنکرده و باکره بود و با دمیدن روح القدس تو متولد شدی! ابْكِ عَلَى نَفْسِكَ. «به حال خودت گریه کن!»

**بُكَاءَ مَنْ وَدَعَ الْأَهْلَ وَ قَلَى الدُّنْيَا، وَ تَرَكَهَا لِأَهْلِهَا، وَ صَارَتْ رَغْبَةً فِيمَا عِنْدَ إِلَهِهِ.** «مثل کسی گریه کن که از اهل و عیال و نزدیکان خود دل کنده و دیگر تعلقی بدانها ندارد و از دنیا اعراض کرده و از آن بدش می‌آید و دنیا را به اهل آن واگذار نموده و تمام میل و رغبت‌ش متوّجه پروردگار و نعمتهای اخروی می‌باشد.» این چنین بر خودت گریه کن و رشتۀ تعلقت را از دنیا ببر و آن را ره‌ها کن و توجه به آخرت بنما! این مخاطبۀ پروردگار با عیسی‌بن مریم است؛ با آن مولودی که یک ذرۀ قذارت در او نیست، یک ذرۀ کدورت در قلب او نیست، مگر خودش در گهواره نفرمود: وَ السَّلَمُ عَلَى يَوْمَ وُلْدَتْ وَ يَوْمَ أَمُوتْ وَ يَوْمَ أَبْعَثُ حَيًا.<sup>۱</sup> «سلام و درود پروردگار بر من! روزی که به دنیا آمدم، و روزی که از دنیا می‌روم، و روزی که در عالم قیامت زنده شده مبعوث می‌شوام!»

خداآند به چنین موجودی امر می‌کند که: ای عیسی! به حال خود گریه کن! حالا وای به حال آنهائی که در عصمت نیستند! اینها باید خیلی

۱. آیه ۳۳، از سوره ۱۹: مریم.

مراقبه شدیدی داشته باشند، باید خیلی مواظب باشند که یک ذرّه انحراف کوچک، نه انحراف بزرگ، یک ذرّه انحراف کوچک از مسیرشان پیدا نکنند.

ای عیسی! با اینکه در حال بکاء هستی و باید بر حال زار خود گریه کنی، **كُنْ مَعَ ذَلِكَ تُلِينُ الْكَلَامَ**. «با مردم با نرمی صحبت کن!» و **تُفْشِي السَّلَامَ**. «سلام که می‌کنی به همه کسانی که صلاحیت دارند، نه به افرادی که از سلام به آنها نهی شده مثل کفار، سلام کن.» و در سلام‌کردن به کسی بخل نورز، فقیر باشد یا غنی، وضعیع باشد یا شریف، به همه سلام کن و سلامت را هم اظهار کن و آهسته سلام نکن که طرف مقابل متوجه نشود. مؤمن سلام را میان همگان نشر می‌دهد و به همه سلام می‌کند و إفشاء سلام از علائم مؤمن است.

**يَقْظَانَ إِذَا نَامَتْ عُيُونُ الْأَبْرَارِ**. «در زمانی که چشم‌های خوبان در خواب است تو بیدار باش!» نمی‌فرماید چشم‌های آنهائی که فاجر هستند یا آنهائی که فاسق هستند، نه! آن زمانی که چشم‌های خوبان در خواب است تو بیدار باش؛ یعنی اوّل شب بخواب و زود از خواب برخیز و قبل از نصف شب هم بیدار باش، چون ابرار از نیمه‌های شب به بعد برای عبادت بیدار می‌شوند.

در زمانی که چشم‌های خوبان در خواب است تو بیدار باش!  
**چرا؟ حَذَرًا لِّمَعَادِ وَ الزَّلَازِلِ الشَّدَادِ وَ أَهْوَالِ يَوْمِ الْقِيَمَةِ**. «به جهت اینکه از احوال آخرت بر حذر باشی و برای معاد و بازگشت بهسوی من توشه‌ای تهیّه کنی! و برای اینکه از زلزله‌های شدیدی که در عالم بزرخ و قیامت در پیش داری و هول و ترسهای روز قیامت که اگر به کوه بخورد

کوه را ز جامی کند، جلوگیری نمائی! حَيْثُ لَا يَنْفَعُ أَهْلٌ وَ لَا وَلَدٌ وَ لَا مَالٌ.  
 «در آن هنگامی که نه اهل و همسرون نه فرزند به درد می خورد و نه مال نفعی  
 به انسان می رساند.» هنگامی که هیچ چیزی دردی از انسان دوا نمی کند.  
**يا عيسى! اكْحُلْ عَيْنَكِ بِمِيلِ الْحُزْنِ إِذَا ضَحِّكَ الْبَطَالُونَ.** «ای  
 عیسی! هنگامی که اهل بطالت اوقات و مجالس خود را به خنده  
 می گذرانند، در آن هنگام تو متوجه پروردگار باش و چشم خود را با میل  
 حزن سرمه بکش!» یعنی باید این چشم همیشه اشک ببارد، چون سرمه  
 و میلش از حزن و غم و اندوه است.

**يا عيسى! كُنْ خَاشِعاً صَابِراً.** «ای عیسی! برای من خشوع داشته  
 باش و در راه رسیدن به من صابر بوده مشقّات و مشکلات را تحمل  
 کن!» **فَطَوَبَى لَكَ إِنَّ نَالَكَ مَا وُعِدَ الصَّابِرُونَ.** «پس خوشابه حال تو اگر  
 آنچه به صابرین و عده داده شده به تو برسد.»

### سختی های سلوک

مرحوم علامه والد رضوان الله عليه وقتی کسی می خواست وارد  
 سلوک شود اوّلین مطلبی که به او می گفتند این بود که: در راه سلوک نان و  
 حلوا پخش نمی کنند! راه سلوک راهی است که توأم با مشکلات و  
 سختی هاست؛ اگر مردش هستید بسم الله ولی اگر مردش نیستید از اول،  
 قدم در راه سلوک نگذارید.

ز مشکلات طریقت عنان متاب ای دل

که مرد راه نیندیشد از نشیب و فراز<sup>۱</sup>

۱. دیوان حافظ، ص ۱۱۹، غزل ۲۶۷.

این طور نیست که همه راه نشیب و سرازیری باشد، نه! فراز و سربالایی دارد؛ سربالائی‌های کمرشکن! همان‌طور که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: و اَعْلَمَ أَنَّ اَمَامَكَ عَقَبَةً كُوْدَاً.<sup>۱</sup> «دان که عقبه‌های سخت و گردندهای دشواری در پی داری!»

این عقبه عقبه نفس است؛ هر کسی مسیری به سوی خدا دارد و این مسیر همیشه نشیب نبوده و فراز دارد، لذا مؤمن باید کمر خود را محکم ببندد و در این راه از ملامت هیچ ملامت‌کننده‌ای نهراسیده به سوی خدا حرکت کند، برود به سوی خدا! أولیاء خدا دعوت به سوی خدا کردند، نه دعوت به سوی خودشان. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دعوت به خود نمی‌کرد؛ نمی‌فرمود: بیانید به سوی من؛ منی که منحاز از پروردگار و در مقابل پروردگار باشد. بلکه می‌فرمود: قولوا لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تُعْلِحُوا.<sup>۲</sup> «کلمه توحید را بر زبان بیاورید تا رستگار شوید.» نمی‌فرمود: بیانید پیش من! چرا؟ چون مبنای پیغمبر بر تهدیب نفس است. خود ایشان مهدب است، پاک است و کسی که پاک است به خودش دعوت نمی‌کند.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام هیچ وقت به خودش دعوت نمی‌کرد که به پیش من بیانید، چون امیرالمؤمنین مینیتی نداشت که به خود دعوت کند. أولیاء خدا بعد از آئمۀ طاهرین صلوات‌الله‌علیهم‌أجمعین همه به خدا دعوت می‌کردند، نه به خودشان.

بر خلاف فرق دیگر، مانند برخی از دراویش که به خودشان

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱، ص ۳۹۸.

۲. مناقب اآل ابی طالب علیهم السلام، ج ۱، ص ۵۶.

دعوت کرده می‌گویند: به پیش ما بیایید! چرا؟ چون مسیر آنها با مسیر اولیاء خدا متفاوت است؛ مسیر اولیاء خداوند مسیر تهذیب نفس است ولی مسیر آنها مسیر تقویت نفس است و اینها در دو قطب متضاد فرار دارد.

آقا می‌فرمودند: کسی که در مقام تهذیب نفس است باید نفس خود را خورد کند، لِه کند، ولی کسی که در مقام تقویت نفس است یکسره نفس خود را باد می‌کند، منیت خود را اضافه می‌کند، دائم اعتباریات خود را اضافه می‌کند.

«سلوک» یعنی ترک حظوظ و قیود، نه جمع قیود. آن کسی که تقویت نفس می‌کند دائم بار خود را سنگین و سنگین‌تر می‌کند. اما کسی که تهذیب نفس می‌کند همیشه بار خود را زمین گذاشته خود را پاک می‌کند. اینکه خداوند به حضرت عیسی نصیحت می‌کند که به حال زار خودت گریه کن! برای چیست؟ یعنی خودت را خورد کن، خودت را در مقابل من نیست کن، برای خودت إِنْتِي قائل نشو، برای خودت هستی قائل نشو.

هیچ چیز مثل تهذیب نفس و پاک کردن نفس نیست؛ خداوند تبارک و تعالی در سوره شمس یازده قسم یاد می‌کند؛ و **الشَّمْسِ وَ ضُحَّاهَا**. «سوگند به خورشید و گسترش نور آن!» و **الْقَمَرِ إِذَا تَلَهَا**. «سوگند به ما و وقتی که دنبال خورشید می‌رود!» و **النَّهَارِ إِذَا جَلَّهَا**. «و سوگند به روز وقتی که زمین را روشن می‌سازد!» و **أَئِلِ إِذَا يَغْشَاهَا**. «و به شب سوگند وقتی که روی زمین را می‌پوشاند!» و **السَّمَاءَ وَ مَا بَنَاهَا**. «و سوگند به آسمان و کسی که آن را بنا کرده است!» و **الْأَرْضِ وَ مَا**

طَحَّهَا. «وَ سُوْكَنْدَ بِهِ زَمِينَ وَ آنَكَهَ آنَ رَابِّكَسْتَرْدَا! وَ نَفْسٌ وَ مَا سَوَّنَهَا.<sup>۱</sup>  
 «وَ سُوْكَنْدَ بِهِ جَانَ آدَمَى وَ آنَ كَسَ كَهَ آنَ رَا بَا چَنَانَ نَظَامَ كَامَلَ  
 بِيَا فِيرِيدَ!»

بعد از این یازده قسم می‌فرماید: **قَدْأَفْلَحَ مَنْ زَكَّهَا.**<sup>۲</sup> «به تحقیق  
 رستگار شد کسی که نفس خود را تزکیه نمود!» خداوند نفرمود: قد أَفْلَح  
 من قَوَاهَا. رستگار شد کسی که نفس خود را تقویت کرد، کسی که  
 اعتبارات خود را زیاد نمود، کسی که برای خود شخصیت و منیت قائل  
 شد، نه! این راه راهی است که باید شخصیت را زیر پا ریخته و آن را له  
 نمود.

به سر جام جم آنگه نظر توانی کرد  
 که خاک میکده کحل بصر توانی کرد  
 مباش بی می و مطرب که زیر طاق سپهر  
 بدین ترانه غم از دل بدر توانی کرد  
 گدائی در میخانه طرفه اکسیریست  
 گر این عمل بکنی خاک، زر توانی کرد<sup>۳</sup>

\* \* \*

ولیکن این صفت رهروان چالاکست  
 تو نازین جهانی کجا توانی کرد<sup>۴</sup>

۱. آیات ۱ تا ۷، از سوره ۹۱: الشَّمْس.

۲. آیه ۹، از سوره ۹۱: الشَّمْس.

۳. دیوان حافظ، ص ۵۱، غزل ۱۱۰.

۴. کلیات شمس تبریزی، ص ۳۸۵، غزل ۹۵۹.

خلاصه، این راه، راه ریختن می‌ست است. آقا رضوان‌الله تعالیٰ علیه مطلبی فرمودند که واقعاً بکر است! به نظر کسی نمی‌رسد و واقعاً در این زمانه کسی نمی‌تواند این مطالب و این فرمایشات را درک کند. می‌فرمودند: خیلی از نمازهایی که افراد می‌خوانند به خاطر حظوظ نفسانی است، یعنی چون نفس ایشان میل به نمازخواندن دارد نماز می‌خوانند و اگر حقیقتَ این نماز را شکافته و تحلیل کنید می‌بینید برای خدا نبوده و برای التذاذ نفسانی است.

خیلی از عبادات این‌چنین است. یکی از رفقاء ایشان به بنده گفت: می‌خواهم در یکی از مساجد متربوکه در فلان جا چله بگیرم؛ یعنی چهل روز از زن و فرزندم جدا شوم و در آنجا مشغول عبادت شده نفس خودم را تهذیب کنم، آیا شما اجازه می‌دهید؟

من به ایشان گفتم: مرام آقا چله گرفتن به این شکل نبود و این کار درست نیست. شما باید وظیفه خود را انجام دهید؛ الان شما جوان هستید و باید پیش اهل خود بوده و روزها کار کنید. منتهی در این خلال چه شب و چه روز باید مراقبه خود را حفظ نمایید و چله گرفتن به این نحو مفاسدی در پی داشته، لازم نیست چله بگیرید!

اینها التذاذ نفس است. در راه خدا هرچه می‌گویند انسان باید همان را عمل کند. آقا به بعضی می‌فرمودند: باید به مستحبات عمل کنی و هرچه که می‌بینی مستحب است انجام دهی، ولی به برخی دستور به بعضی از مستحبات را نمی‌دادند. بچه‌ای که تازه راه افتاده و هر قدمی که می‌گذارد می‌افتد، اگر دستش را بکشید از مفاصلش جدا می‌شود؛ به هر کسی باید مطابق ظرفیت او دستور داد.

آقا به بعضی فرموده بودند: سه روز از هر ماهی غیر از ماه رمضان را روزه بگیرند. می آمدند پیش آقا إصرار می کردند که: آقا! اجازه بفرمائید ما تمام ماه را روزه بگیریم. اینها التذاذ نفس است؛ یعنی نفس میل دارد کاری را انجام دهد، فرقی نمی کند آن کار طاعت باشد یا معصیت، طاعت هم باشد نفس لذت می برد. اینکه می گوید: اجازه دهید من همه ماه را روزه بگیرم، این لذت بردن نفس است.

ولی خدا می خواهد شما را تهذیب کند، می خواهد متن واقع را به شما إرائه داده شما را هدایت نماید. خیلی ها خواست خود را به آقا تحمیل می کردند که آقا! اجازه دهید ما این کار را انجام دهیم. تحمیل کردن به أولیاء خدا جز ضرر برای طالب چیز دیگری به همراه نخواهد داشت.

راه خدا راه ترک حظوظ است. منظور از حظوظ اموری است که نفس می خواهد به خاطر حظ و بهره خود آن را انجام دهد.

### تسلييم و اطاعت

آن اموری را که می گویند انجام ندهید به صلاح شما نیست، باید ترک نمود، نه اینکه چون نفس به آن فعل تمایل دارد آن را انجام دهد. اگر چنانچه امام زمان علیه السلام امر کند: آقا! خودت را از این بالا به پائین بیانداز! باید انسان اطاعت کرده این کار را انجام دهد. اگر امام گفت: زندگی خود را کبریت بزن و بسوزان! بگو: سمعاً و طاعهً!

چنانکه هارون مکّی وارد بر امام صادق علیه السلام شد و عرضه داشت: السَّلَامُ عَلَيْكَ يا أَبْنَ رَسُولِ اللَّهِ! حضرت به او فرمودند: الْقِ النَّعْلَ مِنْ يَدِكَ وَاجْلِسْ فِي التَّسْوِيرِ! «نعلین را از دست بیانداز و داخل

تُنورِ بَنْشِين!» نعلین را انداخت و داخل تُنور نشست؛ تُنوری که یکپارچه آتش بود و قسمت بالای آن از شدّت حرارت سفید شده بود! قبل از هارون مکّی امام به خراسانی فرمودند: یا خُراسانی! قُمْ فَاجْلِسْ فی التَّنَورِ! «برو و داخل تُنور بَنْشِين!» عرض کرد: یا سَيِّدی یا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! لَا تُعَذِّبْنِي بِالنَّارِ أَقْلِنِي أَقْالِكَ اللَّهُ. «یا ابن رسول الله! مرا با آتش مسوزان! از من درگذر، خدا از تو بگذرد!»<sup>۱</sup>

انسان باید در راه خدا تسلیم باشد. باید قصدش خدا باشد و بس. باید قصدش پاک کردن دل باشد. باید تمام این دستورات را کما هو حقّه اجرا کند.

### بیداری شب

سالک راه خدا باید بیداری شب داشته باشد. اینکه این قدر أولیاء خدا به بیداری شب تأکید می‌کردنده خاطر ثمره آن است.

وقتی مرحوم قاضی رضوان‌الله‌تعالیٰ علیه می‌فرمایند: کسی که بیداری شب نداشته باشد امیدی هم نداشته باشد؛ یعنی کسی که شب بیدار نمی‌شود سلوک او از درجه اعتبار ساقط بوده و هیچ چیزی ندارد، هیچ چیزی ندارد! منظور این نیست که محبت ندارد، محبت دارد، ولی اینکه بخواهد در این عالم به خدا برسد، نه! نمی‌رسد. امید نداشته باشد، به خدا نمی‌رسد. آدم خوبی است، آدم خوش نفسی است، محبت دارد، تمام اینها مطلوب است. ولی به خدا نمی‌رسد.

**فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلَيَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ**

۱. بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۲۳.

**بعبادهِ رَبِّهِ أَحَدًا!** <sup>۱</sup> «کسی که به لقاء و ملاقات پروردگارش امید دارد باید دو کار انجام دهد؛ یکی اینکه کسی را در عبادت شریک پروردگارش قرارندهد و خدا را بپرستد و بس! توحید پروردگار را با جان و دل پذیرد. در همه چیز اخلاص داشته باشد و دیگر اینکه عمل صالح انجام دهد.» بیداری شب و عبادت در شب عمل صالح است که اگر انجام ندهد همان‌طور که گفتیم، شاهد وصل را در آغوش نمی‌کشد.

برای بیداری شب باید مراقبه خود را قوی‌تر کند، با اهل دنیا ننشیند، توجّهش در روز به پروردگار باشد، توجّهش در شب به پروردگار باشد، اطاعت پروردگار را در جمیع مراحل، ظاهر و باطن حفظ نماید و إلّا موفق به بیداری شب نمی‌شود.

یار مفروش به دنیا که بسی سود نکرد

آنکه یوسف به زر ناسره بفروخته بود <sup>۲</sup>  
خداؤند إن شاء الله همه ما را موفق بدارد بیش از پیش در مقام عبودیت درآمده و مراقبه شدیدتری داشته باشیم!

#### دو نکته

امروز که همه رفقا جمع هستند، دو نکته به خاطرم رسید خدمت سروران عرض کنم:  
اول اینکه: رفقائی که سر قبر و مزار مرحوم علامه آیة‌الله والد معظم رضوان‌الله‌تعالیٰ علیه می‌روند، این جهت را مد نظر داشته باشند که

۱. قسمتی از آیه ۱۱۰، از سوره ۱۸: الکهف.

۲. دیوان حافظ، ص ۸۹، غزل ۲۰۱.

اگر مخدّره‌ای، زائری آنجا نشسته یا خوابیده است مجبورش نکنند بلند شود، همین‌طور از دور فاتحه بخوانید. حقّ زائران حضرت امام رضا علیه السلام مقدم است.

دوم اینکه: بعضی دوستان و رفقا سر مزار آقا رضوان‌الله تعالیٰ علیه إقامه نماز می‌کنند، او قاتی که شلوغ است، آنجا نماز نخوانند. اگر کسی می‌خواهد نمازی بخواند و نثار روح پر فتوح ایشان کند، در خود حرم نماز بخواند یا خیلی عقب‌تر در جائی که خلوت است و مزاحمتی برای دیگران ندارد اقامه نماز نماید.

این کارهای رفقا همه از روی محبت بوده و اصل آن مطلوب است ولی نباید به نحوی باشد که سبب زحمت برای زوار شود.

این دو نکته را سروزان مکرم در نظر داشته باشند. إن شاء الله أميدوارم خداوند همه ما را مؤيد بدارد و هرچه بيشتر محبت خودش را و محبت أوليائش را در دلهایمان قرار دهد.

یکی از فرمایشات خداوند به حضرت عیسی که امروز خواندیم این بود که: و لِيَكُنْ وُدُّي فِي قَلْبِكَ. «باید محبت من در قلب تو جا بگیر!»

انسان باید سعی کند ساعات غفلتش را به ساعات حضور تبدیل کرده و محبت خدا را بیش از پیش در دلش جای دهد. اللهم وَفَقْتا لِمَا تُحِبُّ وَتَرَضِي وَجَنِّبْنا عَمَّا يُسْخِطُكَ وَتَنَهَّى.

برای شادی روح طاهر مرحوم علامه آیة‌الله والد معظم رضوان‌الله تعالیٰ علیه رَحِمَ اللَّهُ مِنْ يَقْرَأُ الْفَاتِحةَ مَعَ الصَّلَواتِ!  
اللهم صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَالْعَنْ عَدُوَّهُمْ



مجلس ششم

احتیاط در دین و تواضع



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبَيْنَ الطَّاهِرَيْنَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنِ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قال الله تبارك وتعالي: **فَلَيَنْظُرْ إِلَيْنَاسْنُ إِلَى طَعَامِهِ.**<sup>۱</sup> «انسان باید

در غذای خود تأمل کند.»

### احتیاط در دین

در یک عصر جمعه آقا رضوان‌الله‌تعالی‌علیه درباره این آیه صحبت کردند و فرمودند: انسان باید مأکولات و مشروبات شبھهناک را ترک کند و نخورد، چون علاوه بر اینکه انسان باید در دین خود جانب احتیاط را بگیرد و در فقه در بسیاری از موارد به قاعده: **حُذْنِ الحَائِطَةِ لِدِينِكَ** تمسک شده است، علاوه بر این، نص صریح قرآن است که: **فَلَيَنْظُرْ إِلَيْنَاسْنُ إِلَى طَعَامِهِ**، انسان باید در غذای خود تأمل کند، در طهارت و نجاست غذا تأمل کند.

یکی از اصحاب در ضمن نامه‌ای از امام کاظم علیه السلام سؤال

۱. آیه ۲۴، از سوره ۸۰: عبس.

می‌کند: اگر خورشید از دید ما پنهان شده ولی هنوز ذهاب حمرهٔ مشرقیه نشده است، آیا می‌شود نماز خواند یا اگر کسی روزه است آیا می‌تواند افطار کند؟ حضرت در پاسخ می‌نویسد: أَرِي لَكَ أَن تَنْتَظِرَ حَتَّى تَذَهَّبَ الْحُمْرَةُ وَ تَأْخُذَ بِالْحَائِطَةِ لِدِينِكَ.<sup>۱</sup> «تا یقین به ذهاب حمرهٔ مشرقیه نکردید متظر باشید و نماز مغرب را نخوانید.» بعد حضرت به قاعدهٔ احتیاط تمسک کرده می‌فرمایند: وَ تَأْخُذَ بِالْحَائِطَةِ لِدِينِكَ؛ یعنی در امر دین خود احتیاط کن.

غروب آفتاب برای نماز کفايت می‌کند ولی اگر احتمال می‌دهید هنوز غروب آفتاب نشده است صبر کنید تا با ذهاب حمرهٔ مشرقیه یقین به غروب برای شما حاصل شود. لذا اگر انسان در بیابان غروب آفتاب را ببیند دیگر نیازی به این نیست که تا ذهاب حمرهٔ مشرقیه صبر کند و این فرمایش امام علیه‌السلام دربارهٔ مناطق کوهستانی است که به علت وجود کوه یا ابر، غروب خورشید دیده نمی‌شود و نشانه و علامت غروب آفتاب این است که حمرهٔ مشرقیه از بالای سر انسان بگذرد و دیگر در سمت شرق هیچ حمره و سرخی وجود نداشته باشد. پس به این قاعدهٔ احتیاط در خیلی موارد تمسک می‌شود و خود آئمه نیز تمسک می‌کردند. البته اذان مغربی که الآن پخش می‌شود چه بسا چند دقیقه بعد از ذهاب حمرهٔ مشرقیه است و خود ذهاب حمرهٔ مشرقیه بعد از غروب آفتاب است و ملاک غروب آفتاب است.

علی ائمّ حال، آقا رضوان‌الله‌تعالیٰ علیه دربارهٔ این آیه مفصل

۱. تهذیب الأحكام، ج ۲، ص ۲۵۹.

صحبت کردن و فرمودن: باید از مأکولات و مشروبات شبههناک اجتناب کنید و در موضوعات مستنبطه و در این موضوعات جدیده نمی‌شود به حدیث رفع و برائت تمسّک کنید و بگوئید: ما نمی‌دانیم که این شیء آب است یا شراب، و چون نمی‌دانیم پس اشکال ندارد آن را بخوریم، چون: **رُفِعَ عَنْ أَمْتَى ... مَا لَا يَعْلَمُونَ.**<sup>۱</sup>

### حرمت کوکاکولا

می‌فرمودند: من خودم دیدم در روزنامه نوشته بود که در نوشابه‌های کوکاکولا الكل وجود دارد، متنهی درصد الكل آن خیلی کم است. می‌فرمودند: الكل هرچقدر هم کم باشد باز نجس بوده و خوردن آن جایز نمی‌باشد و انسان نمی‌تواند بگوید ما شک داریم و برائت جاری می‌کنیم، نه! اگر شما یقین به وجود الكل در کوکاکولا یا در پیسی هم نداشته باشید و فقط احتمال وجود آن را بدھید، به مقتضای آیه مبارکه که می‌فرماید: **فَلَيَنْظُرْ إِلَّا نَسَنْ إِلَى طَعَامِهِ.** «انسان باید در غذای خود تأمل کند». نمی‌توانید برائت جاری کنید، چرا؟ چون **فَلَيَنْظُرْ** امر است و امر دلالت بر وجود می‌کند؛ یعنی باید انسان در غذای خود تأمل کند و در شباهات موضوعیه کلیه (مانند نوشابه) تا احرار حلیت نکرده نمی‌تواند بخورد. و حکم به حلیت و طهارت آن منوط به حاکم شرع و فقیه است، زیرا مانند موضوعات مستنبطه می‌باشد که عرف عام را برای تشخیص آن، راهی نیست.

پس در این موارد از مأکولات و مشروبات، اگر انسان شک در

.۱. الخصال، ج ۲، ص ۴۱۷.

حیلت آن داشت باید احتیاط کند و از آن اجتناب نماید؛ به خصوص الكل، چرا که منشأ حرمت خمر اسکار آن است و اسکار آن هم به علت الكل موجود در آن است، حالاً چه در صدش زیاد باشد یا کم باشد؛ مانند فقّاع و آبجو که آن هم حرام است؛ هئی **[الفُقَاعُ] خُمِيرَةٌ اسْتَضْغَرَهَا النَّاسُ**.<sup>۱</sup> البته آبجوی طبی که بدون الكل است حرام نیست.

آقا می فرمودند: اینکه می گویند: در کوکاکولا یا پیپسی یک درصد الكل موجود است، اگر یک درصد نباشد، نیم درصد باشد، یک هزارم درصد باشد باز حرام است و خوردن آن جائز نیست.

و از حرمت آن بالاتر، آثار وضعی ای است که بر آن متربّ  
می شود؛ پس چه بهتر است انسان احتیاط کند و به جای آن از نوشیدنی های دیگر استفاده نماید؛ مثلاً دوغ یا شربت بیدمشک بخورد؛ می فرمودند: چه اشکالی دارد انسان هنگام پذیرایی بر سر سفره شربت بیدمشک بگذارد؟! مگر سابقین چکار می کردند؟!

مضافاً به اینکه این مشروبات صنعتی ضرر دارد؛ اگر الكل آن را هم کنار بگذاریم، اینها به خاطر گاز یا انسانسی که دارد برای معده ضرر دارد.

بعضی از آقایان برای بنده نقل کردند که به کارخانه کوکا رفته بودند و از مهندسی پرسیده بودند: مایع اصلی این نوشابه چیست؟ مهندس آنجا که شخص خیری بوده گفتہ بود: مایع اصلی آن چیزی مثل قیر است که از خارج می آید و اینجا آن را حل می کنند. بعد گفتہ بود: به

---

۱. الکافی، ج ۶، ص ۴۲۳.

احتمال نودرصد در این، الكل وجود دارد و یکی از أجزاء آن الكل است.

حالاً چه صد درصد باشد، چه نودرصد، چه یک درصد باشد؛ اگر انسان احتمال بددهد خوردن آن حرام است، به مقتضای آیه: **فَلَيَنْظِرِ**  
**إِلَّا نَسْنُ إِلَى طَعَامِهِ** خوردن آن جایز نیست و نمی‌شود گفت: اینجا شبهه موضوعیه است و در شبهه موضوعیه برائت جاری می‌شود، بلکه شبهه موضوعیه کلیه می‌باشد؛ مثل موضوعات مستنبطة کلیه مانند غناء که در آن برائت جاری نیست.

این نکته‌ای بود که برای بعضی از رفقا مجھول بود و امروز که رفقا جمع هستند آن را متذکر شدیم.

### تواضع

صحبت به اینجا رسید که آقا می‌فرمودند: سالک راه خدا برای وصول به خدا، برای رسیدن به کمال، باید از همه چیز بگذرد، باید از خودش بگذرد. تا وقتی یک ذرّهٔ **إِنْيَت** و **أَنَانِيَت** در وجودش هست محال است که به آن شاهراه حقیقت برسد. محال است از آن شریعة ماء معین استفاده کرده و از آن شرابها بنوشد؛ محال است!

می‌فرمودند: در میان افرادی که در جلسات حضور پیدا می‌کنند بالاترین و بهترین افراد آن فردی است که بین خود و خدا، خودش را از همه پست‌تر ببیند. حالاً می‌خواهد این شخص عالم باشد، می‌خواهد متمکّن باشد، می‌خواهد دارای اعتبار باشد؛ فقط در صورتی در مقام ثبوت درجه‌اش بالاست که خود را از همه پائین‌تر ببیند. واقعاً افتاده‌تر باشد، نه اینکه تصنّعی باشد؛ واقعاً خودش را نیست ببیند.

اماً اگر فرض کنید توهم این معنی برایش حاصل شود و حدیث نفس کند و مثلاً بگوید: من بیست سال درس خوانده‌ام، درس خارج خوانده‌ام، درس می‌دهم، یا سایر اموری که اهل دنیا روی آن حساب می‌کنند؛ مثلاً: من زیباتر هستم یا من قوی‌ترم، اعتبار من بیشتر است، سنّ من بیشتر است، یا اینکه من بیشتر خدمت آقا بودم، پس مقام عالیتر است، یا مثلاً من مرحوم قاضی را درک کرده‌ام و دیگران درک نکرده‌اند - البته رفقائی که مرحوم قاضی را درک کردند الان در قید حیات نیستند - اگر چنین خطوری در ذهن سالک پیش بیاید، کلاً از درجه اعتبار ساقط می‌شود!

پیرزنی در راه خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسید و شروع کرد به صحبت کردن؛ صحبت کرد، صحبت کرد و رسول خدا هم همین طور گوش می‌دادند، گوش می‌دادند و خیلی طول کشید تا صحبت‌ش تمام شد. این معنی برای برخی از افراد که از خارج آمده بودند خیلی موجب تعجب شد؛ کسی که دارای این قدر مُکنّت و قدرت است و جزیره‌العرب در تحت سیطره و قدرت اوست، چطور این قدر متواضع است؟! پیامبر این است! بنده خداست، به مقام عبودیّت رسیده است، لذا فرقی بین خود و پیرزن نمی‌بیند و خود را أشرف از او نمی‌داند، گرچه أشرف الأنبياء والمرسلين وأشرف أولاد آدم است.<sup>۱</sup>

۱. ابن هشام در السیرة النبوية از عَدَى بن حاتم نقل می‌کند که: «فخرجت حتى أقدم على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم المدينة، فدخلت عليه وهو في مسجدِه، فسلمت عليه، فقال: من الرجل؟ فقلت: عَدَى بن حاتم. فقام رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، فانطلق بي إلى بيته، فوالله إله لعامة بي إليه، إذ لقيته

یا مثلاً مردی را خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آوردند، تا خدمت حضرت رسید، بدنش شروع به لرزیدن کرد. حضرت فرمودند: چرا می‌لرزی؟! من پادشاه نیستم! من فرزند زنی از زنان قریشم که گوشت نمک سودشده خشک شده میل می‌کرد!<sup>۱</sup>

امام رضا علیه السلام با پست‌ترین غلامانشان می‌نشستند و غذا می‌خوردند؛ همهٔ غلامان حضرت حضور می‌یافتند و حضرت با ایشان غذا می‌خوردند، چه سیاه و چه سفید، حتی مثلاً غلامی که پیش استرها بوده و آنها را تمیز می‌نمود و به حسب ظاهر از همهٔ پست‌تر بود.

یکی از اصحاب، حضرت را مورد اعتراض قرار داد که: یابن رسول الله! شما با این مقاماتان، چرا با آن غلامان غذا می‌خورید؟! ای کاش برای این غلامان سفره‌ای جدا می‌انداختید! حضرت فرمودند: مه!<sup>۲</sup> پروردگار ما یکی است و پدر و مادر همهٔ ما یکی بوده و پاداش ما به حسب اعمال است.<sup>۲</sup> یعنی هیچ‌کس فضلی بر دیگری ندارد مگر به

﴿ امرأةٌ ضعيفةٌ كثيرةٌ، فاستوقفتهُ، فوقف لها طويلاً تُكَلِّمُهُ في حاجتها. قال: قلتُ في نفسي: والله ما هذا بِمِلْكٍ!﴾

قال: ثم مضى بي رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حتى إذا دخل بي بيته، تناول وسادة من أدم متحشةً ليغاً، فقدَفها إلى، فقال: أجلسْ على هذه! قال: بل أنت فاجلسْ عليها. فقال: بل أنت! فجلستْ عليها و جلس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بالأرض، قال: قلتُ في نفسي: والله ما هذا بأمِّ ملك!» (السیرة النبویة،

ج ۲، ص ۵۸۰)

۱. مکارم الانحصار، ص ۱۶.

۲. الکافی، ج ۸، ص ۲۳۰.

نقوی. اینها برای ما درس است! برای ما درس است!  
 یک روز آقا متغیر و ناراحت شدند و به بندۀ فرمودند: به فلازی  
 بگوئید: اشکال کار شما این است که شما خودت را یک سر و گردن از  
 دیگران بالاتر می‌بینی! رفقای ما همه مثل دانه‌های شانه می‌مانند و  
 همان طور که دانه‌های شانه با هم مساوی هستند و هیچ‌کدام بر دیگری  
 فضیلتی ندارد، رفقای ما هم همین طور هستند، برای ما این طور هستند.  
 کسی بر دیگری فضیلتی ندارد؛ یعنی کسی که خودش را یک سر و گردن  
 از دیگران بالاتر بینند این اشتباه است! راه سلوک این است که انسان خود  
 را افتاده و از همه پست‌تر بینند!

منظور و مقصود امام علیه‌السلام این است که خود را نسبت به  
 مردم عادی، نه تنها نسبت به اهل سلوک، پست‌تر بینند! حتی نسبت به  
 آن بندۀ خدائی که صبحها زباله‌ها را جمع‌آوری کرده و درز باله‌دانی  
 می‌ریزد، خودتان را پست‌تر بینند.

امام باقر علیه‌السلام می‌فرمایند: **النّاسُ كُلُّهُمْ بَهَائِمٌ إِلَّا قَلِيلًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ**.<sup>۱</sup> «مردم همه بهائمند مگر عده کمی از مؤمنین». چرا حضرت  
 این طور می‌فرماید؟ چون همه به دنبال دنیا هستند و مثل بهائم تمام فکر  
 و هم و غمّشان فقط خوراک و شهوت است و غیر از این چیزی  
 نمی‌فهمند. اگر شما صد جلسه با آنها صحبت کنید باز از دنیا  
 صحبت می‌کنند؛ علامتش همین است. «از کوزه همان برون تراود که در  
 اوست!»

---

۱. الکافی، ج ۲، ص ۲۴۲.

در مجالس شان هیچ اسمی از خدا نیست و همهٔ مجالس شان تکلم با محوریت دنیا است! ولی مع ذلك شما خود را از آنها پست‌تر ببینید، واقعاً پست‌تر ببینید، بین خود و خدا پست‌تر ببینید؛ اینها همه برای انسان درس است.

ملاک رفعت و برتری فقط و فقط تقوی است و بس! و تقوی،  
تواضع و فروتنی و عبودیت در مقابل حضرت حق است، نیستی است!  
اگر من بگویم: من هستم، این اظهار وجود است. خدا متکبر است، اصلاً  
اسم متکبر مال خداست و حقیقت کبر برای خداست؛ **الکِبِرِ يَاءُ رِدَائِي**  
**فَمَنْ نَازَ عَنِّي قَصَمْتُهُ.**<sup>۱</sup> «کبریاء رداء من است و لباسی است که فقط بر  
تن من زیبینده بوده و بر تن هیچ بشری زیبینده نیست، هر کس بخواهد  
اظهار وجود کند و این کبریاء را به خود نسبت دهد، او را می‌شکنم و  
خرد می‌کنم». حالا اگر خداوند کسی را شکست، چه برای او باقی  
می‌ماند؟!

پس باید خدمت خدا لُنگ انداخت و اظهار عجز و لابه کرد! اینکه  
ذکر یونسیه: **لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَنَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ**<sup>۲</sup> این قدر  
فضیلت دارد و موجب تنویر و نورانیت قلب می‌شود، به جهت  
این است که انسان را مدام پائین می‌آورد، پائین می‌آورد، پائین می‌آورد تا  
او را نیست کند! **لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ.** «جز تو ای خدا خدائی نیست!» کبریائی  
مال توسّت، عزّت مال توسّت، شرف مال توسّت، خدائی مال توسّت.

۱. منیه‌المریاد، ص ۳۳۰.

۲. قسمتی از آیه ۸۷، از سوره ۲۱: الأنبياء.

**سُبْحَانَكَ.** «منزَّهٰ تُو ای پروردگارم! إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ. «حقاً که من از ستمکاران بودم!»

می فرمودند: وقتی قسمت اول ذکر یونسیه را می گوئید: لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، سُبْحَانَكَ، عظمت و کبریائی خدا را در نظر بگیرید و این عظمت را ببرید بالا، در اوج عظمت! وقتی می گوئید: إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ. بیاید پائین پائین، بیاید به أسفل سافلین و ذلت و فقر و مسکنت خودتان را در نظر بگیرید؛ در حضیض ذلت.

پس اگر نفسی از نفوس برای خود إِنْتی قائل شود، اگرچه نماز بخواند، روزه بگیرد، حجّ انجام دهد، اگر صدسال هم در سلوک باشد، به مطلوب نخواهد رسید! در صورتی به مقصود می رسد که حتی از اصغر و ادون افراد - به حسب خیال خودش و إِلَّا در متن واقع که همه مساویند - خود را کوچک‌تر ببیند، خود را از همه پست‌تر ببیند؛ در این صورت با اطاعت و بندگی خدا به وصال حضرت حق نائل گشته و إِلَّا به مقصود نخواهد رسید!

### پرهیز از غفلت

إن شاء الله أميدواریم که خدا توفیق دهد آنی و لحظه‌ای غافل نباشیم، همیشه متذکر باشیم و دائم به یاد او باشیم. این غفلت‌هاست که انسان را زمین می‌زند! انسان هرچقدر هم بالا ببرود اگر یک غفلت کوچک بکند ممکن است ساقط شود؛ مثل جاده هراز و بعضی جاده‌ها که خیلی سخت و خطرناک است، آن قدر این جاده باریک است که اگر راننده یک آن غفلت کند به داخل درّه می‌افتد، حالا هرچقدر هم که راه رفته باشد، گاهی دوازده ساعت راه رفته که به آن جاده رسیده است و

الآن نزدیک قلّه است، أما هرچه بالاتر برود راه دقیق‌تر و باریک‌تر می‌گردد و اگر یک آن غفلت کند ساقط می‌شود.

**اللَّهُمَّ لَا تَكِلْنَا إِلَى أَنفُسِنَا طَرْفَةَ عَيْنٍ.**<sup>۱</sup> «خدایا! یک آن، یک چشم به هم زدن ما را به خودمان و امگذار!» چون نفس است و این نفس رام نشده است. بله، اگر انسان از نفس بگذرد، از تیررس شیطان دور می‌گردد، ولی در صورتی که از نفس نگذشته باشد این نفس مثل یک اسب سرکش لگد می‌زند.

لذا انسان باید همیشه به خدا توکل کند و از او بخواهد؛ نه به علمش مغدور شود، نه به حالت مغدور شود، نه به خوابهایی که می‌بیند مغدور شود، نه به اینکه فرزند فلان آقا هست مغدور شود، فرزند امام هم که باشد ملاک تقواست؛ **إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْفَكُمْ**.<sup>۲</sup>

الحمد لله خدا به ما بصیرت داده و راه را روشن می‌بینیم، فقط خدا غفلت را از ما دور کند. خدمت آقا عرض می‌کردیم: اگر همه عالم بیابند و بگویند شب است، ما که داریم خورشید را می‌بینیم، روز را داریم می‌بینیم، این چه نعمتی است که خدا به ما داده است! نعمت ولایت چه نعمتی است! نمی‌شود شکر آن را به جای آورد. برای این نعمت که خدا ما را با این راه آشنا کرد، با آقای حداد آشنا کرد، با راه ایشان آشنا کرد، با آقا آشنا کرد، اگر تا روز قیامت هم شکر کنیم باز نمی‌توانیم شکر آن را به جای آوریم.

۱. المصباح كفععى، ص ۲۶۷.

۲. قسمتی از آیه ۱۳، از سوره ۴۹: الحُجَّرات.

یک روز خدمت آقا عرض کردم: آقا من خیلی دوست داشتم  
مرحوم آقای قاضی را می‌دیدم! ایشان فرمودند: اگر یکی از آنها را ببینی  
مثل این است که همه ایشان را دیده‌ای! یعنی چه؟ یعنی هر کدام از این  
اولیاء خدا را ببینی مثل این است که همه را دیده‌ای؛ اگر مرحوم حداد را  
دیدی یعنی همه را دیده‌ای. راه، راه خداست. گرچه به حسب ظاهر  
ندیده‌ای امّا همین که وصل شدیم مثل این است که همه را دیده‌ایم. این  
چراغ که الان روشن است یعنی وصل به منبع است؛ آیا غیر از این است؟!  
کلید را که بزنید از منبع قطع شده خاموش می‌شود، ولی تا وقتی روشن  
است وصل است!

إن شاء الله خداوند همه ما را موفق کند در راه او باشیم، در مقام  
إطاعت باشیم، در مقام مراقبه باشیم و همیشه خود را عبد ببینیم، بنده  
ببینیم؛ بنده موجودیتی ندارد و برای خودش نیز موجودیتی قائل نیست؛  
لَا يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا وَ لَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَ لَا حَيَاةً وَ  
لَا نُشُورًا.<sup>۱</sup> «موجودات و مخلوقات برای خودشان مالک هیچ‌گونه نفع یا  
ضرری، مرگی یا حیاتی یا نشور و حشری نیستند.»

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرْجَهُمْ وَالعَنْ عَدُوِّهِمْ

۱. ذیل آیه ۳، از سوره ۲۵: الفرقان.

مجلس هفتم

احتیاط در نهادی حسیم و روح



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ  
 وَلَعَنَّهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْأَنَاءِ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ  
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قال اللهُ الحكيمُ: فَلَيَنْظُرْ أَلِإِنْسَنُ إِلَى طَعَامِهِ.<sup>۱</sup> «انسان باید در  
 غذای خود تأمل کند.»

#### احتیاط در امر غذا

از این آیه شریفه می‌توان استفاده کرد که خوب است انسان در امر  
 غذای خود احتیاط نماید و دقّت و تأمل کند که حلال است یا حرام؟  
 حال آیا این احتیاط واجب است یا مستحب؟ آیا اگر فقط معلوم‌حرمه  
 را ترک کند کفايت می‌کند؟

مرحوم علامه والد می‌فرمودند: در عناوین کلیه مثل سیگار و  
 نوشابه از مسائل مستحدثه، مکلفین نمی‌توانند اصل برائت جاری کنند و  
 این شأن حاكم است که فحص نماید و سپس حکم به برائت کند. در این  
 موارد چه معلوم‌حرمه و چه مشکوك‌الحرمه فرقی ندارد هر دو را باید

<sup>۱</sup>. آیه ۲۴، از سوره ۸۰: عبس.

ترک نمود. اگر انسان در حلیت و حرمت غذائی از این عناوین شک کرد باید به مقتضای آیه آن را ترک کند و برائت جاری نمی‌شود.

بعضی می‌گویند: ما درباره هر حلیت و حرمتی که نمی‌دانیم اصل برائت جاری می‌کنیم؛ آخر حدیث: *رُفَعَ عَنْ أُمْتَىٰ... مَا لَا يَعْلَمُونَ*<sup>۱</sup> کجا رفته است؟! یعنی آنچه را انسان نمی‌داند برداشته شده است؛ برائت شرعی و برائت عقلی در اینجا زنده بوده و هرچه را که انسان نمی‌داند باید برائت جاری کند.

پاسخ این است که: محل جریان اصل برای عموم مردم، شباهات موضوعیه جزئیه است و جریان آن در شباهات حکمیه یا موضوعات عامه شأن مجتهد و حاکم است. جریان برائت در این موارد متوقف بر فحص است که این فحص بر عهده حاکم می‌باشد.

آیه: *فَلَيَنْظُرِ إِلَّا إِنَسَنٌ إِلَىٰ طَعَامِهِ وَأَدْلَهُ دِيْغَرُ دَلِيلٍ* است و دلیل موضوع اصل را برمی‌دارد؛ موضوع اصل «عدم علم» است و حکم آنچه را نمی‌دانیم برمی‌دارد، ولی *فَلَيَنْظُرِ إِلَّا إِنَسَنٌ إِلَىٰ طَعَامِهِ* علم است و می‌گوید: باید در غذائی که مشکوك الحرمة و الحلیه است تأمل و فحص نمود. پس بنابراین، این آیه جائی برای اجراء اصل در این موارد قبل از فحص و تحقیق باقی نمی‌گذارد.

اگر نگوئیم علم به وجود الكل در این نوشابه‌ها داریم و بر فرض تنزّل کنیم و بگوئیم ظن هم نداریم، لأقل شک داریم؛ شک یعنی تساوی الطرفین و اگر از شک هم پائین تر بیائیم و فقط احتمال حرمت

.۱. الخصال، ج ۲، ص ۴۱۷.

بدهیم البته احتمال عقلائی، اگر احتمال حرمت هم بدھیم، به مقتضای آیه کریمه: **فَلَيَنْظُرِ الْإِنْسَنُ إِلَى طَعَامِهِ**، باید این نوشابه‌ها را ترک کنیم. و این اختصاص به نوشابه ندارد بلکه هر غذائی از این نوع همین حکم را دارد.

علاوه بر اینکه ما ظرّ متاخم به علم داریم و اگر از جهت فقهی قائل به جریان برائت در این موارد هم بشویم باز هم احتیاط مطلوب است، به خصوص برای سالکین راه خدا.

آیه کریمه: **فَلَيَنْظُرِ الْإِنْسَنُ إِلَى طَعَامِهِ**، برای مطلق مؤمنین است و اختصاص به سالکین راه خدا ندارد؛ هر مؤمنی باید در غذای خود تأمل کند. باید در همین غذای ظاهری تأمل کند که آیا حرام است یا حلال؟ هر مؤمنی چنین وظیفه‌ای دارد، بله برای سالکین راه خدا کار از این هم بالاتر است؛ نه تنها مشکوک‌الحالیه و الحرمه را باید اجتناب کند بلکه سالک راه خدا نباید هر کجا دعوت می‌شود این دعوت را بپذیرد. مثلاً فلان شخص فاسق شما را دعوت کرده است نباید دعوتش را بپذیرید! بله اگر کسی که دعوت می‌کند شخص متّقی و مؤمنی باشد دعوتش را بپذیرید، ولی اگر شخصی فاسق بود نباید دعوتش را بپذیرید.

همین طور شما هم که می‌خواهید کسی را دعوت کنید باید شخص متّقی و مؤمن را دعوت کنید، غذای شما را باید شخص مؤمن و متّقی بخورد، نه شخص فاسق و فاجر! این عین وصیت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به أباذر است که می‌فرمایند: يَا أَبَاضْرِ!  
**لَا تُصَاحِبْ إِلَّا مُؤْمِنًا، وَ لَا يَأْكُلْ طَعَامَكَ إِلَّا تَقْنُّ، وَ لَا تَأْكُلْ طَعَامَ**

الفاسِقین.<sup>۱</sup> «ای أبادر! مصاحبِت نکن، همنشینی و مجالست نداشته باش  
مگر با شخص مؤمن، و غذای تو را نخورد مگر انسان پرهزکار و متّقی».»  
یعنی کسی که به منزل دعوت می‌کنی یا از غذای تو می‌خورد باید  
شخصی متّقی باشد. «و خودت هم غذای انسان فاسق را نخور.»  
اینکه می‌فرماید: **و لَا يَأْكُلُ طَعَامَ الْفَاسِقِينَ**، به نحو مطلق بوده،  
أعمّ از اینکه غذای این شخص فاسق حلال باشد و یا حرام باشد. ظاهر  
روایت این است که چون فاسق است غذای او را نخور، نه اینکه چون  
مبالات به حرمت و حلیت ندارد غذای فاسق را نخور!

ممکن است گفته شود: اینکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم  
به أبادر فرمودند: غذای شخص فاسق را نخور! از جهت این است که  
شخص فاسق نسبت به حلیت و حرمت بی مبالغ است، باکی ندارد که  
پولی که به دست آورده از راه حلال باشد و یا از راه دزدی و از راه حرام  
باشد، لذا اگر یقین داشتیم غذای او از راه حلال است می‌توانیم غذای او  
را بخوریم.

در جواب می‌گوئیم: در روایت، فسق به طور مطلق موضوع حکم  
قرار گرفته و ظهور در این دارد که خود فسق ملاک است و همچنین به  
قرینه صدر روایت که می‌فرماید: **لَا يَأْكُلُ طَعَامَكَ إِلَّا تَقْنِي**، «غذای تو را  
غیر از شخص متّقی نخورد» و علت و ملاک این حکم را نفس تقوا  
قرارداده، می‌توان گفت که: علت و ملاک پرهیز از اکل غذای فاسق نیز خود  
فسق فاسق است، چه مبالغ داشته باشد و یا نداشته باشد، فرقی نمی‌کند.

---

.۱. الأَمَالِي شیخ طوسی، ص ۵۳۵

پس اینکه می‌فرماید: غذای شخص فاسق را نخور و اگر می‌خواهی به کسی غذا بدھی حتماً به شخص متّقی غذا بده، این حکم به این علت است که روح فسق در غذا تأثیر می‌گذارد؛ اگر انسان غذای خوبان و غذای اخیار و ابرار را بخورد هنئی و گواراست، بر خلاف اینکه غذای شخص فاسق و فاجر را بخورد.

یادم هست کوچک بودم و در خدمت مرحوم علامه والد قدس سرّه به منزل یکی از آقایان رفیعیم. ایشان میوه و بستنی گرفته و آوردنده، آقا فرمودند: بخورید! انسان غذای خوبان را بخورد موجب برکت است.

**و لَا تَأْكُلْ طَعَامَ الْفَاسِقِينَ**، معنایش همین است؛ غذای فاسق را نخور! اینکه آشپز مؤمن باشد یا فاسق در غذا تأثیر می‌گذارد؛ اگر مؤمن باشد یک اثری جانبخش دارد و روح پرور است و اگر فاسق باشد اثر سوء می‌گذارد.

سالک راه خدا یله و رها نیست که از هر جائی هر غذائی تناول کند؛ از دست هر کسی غذا بگیرد و بخورد، اینها اثرات وضعی دارد! آن شخصی که گوشت را می‌شوید و آن شخصی که غذا را درست می‌کند نفسش در غذا تأثیر می‌گذارد.

در زمان سابق وقتی که ما از مقابله سینما عبور می‌کردیم یک حال کدورت و تاریکی به حقیر دست می‌داد، ولی از کنار مسجد که می‌گذشتیم حال نورانیت دست می‌داد؛ چرا؟ برای اینکه مؤمنین در مسجد هستند، نماز می‌خوانند و نفس اینها، الله أكبر اینها، ذکر اینها، بر در و دیوار مسجد اثر می‌گذارد و إلّا در و دیوار که همان در و دیوار

است؛ مسجد از جهت در و دیوار که با کلیسا تفاوتی ندارد، همان آهنی که در مسجد بکار رفته در کلیسا نیز بکار رفته است، پس چه فرقی می‌کند؟ چرا آنجا نورانیت دارد ولی اینجا ندارد؟ این به خاطر مؤمنین است.

شنیده شده است که: بعضی از بزرگان یک شب میهمانی دعوت کرده بودند و اهل بیت ایشان با بی میلی و کراحت غذا را پخته بود، وقتی غذا را کشیدند و به آقا دادند که ببرد، آقا تمام غذا را در باغچه ریخت. گفتند: چرا غذا را در باغچه ریختی؟ گفت: غذا را که نگاه کردم دیدم تمام غذا زهر است! چون مخدّره این غذا را از روی کراحت و ناراحتی پخته و ناراحتی او بر غذا تأثیر گذاشته است.

متنهی ما نمی‌فهمیم و این غذا را با آن غذا تشخیص نمی‌دهیم؛ این خورش است و آن هم خورش است، چه فرقی می‌کند که از منزل شخص متّقی باشد یا از منزل شخص فاسق؛ خورش، خورش است! به بنده خدائی گفت: آقا جان! این پولی که این شخص برای شما می‌آورد شبّه‌ناک است و معلوم نیست که از راه حلال آورده باشد. گفت: من کاری به این کارها ندارم، این فرزندم است، برای من پول می‌آورد و من هم دعایش می‌کنم.

این درست نیست! کراحت و ناراحتی روی غذا تأثیر دارد، تا چه رسد به اینکه غذا حرام باشد. اینکه حضرت رسول اکرم صلی الله عليه و آله و سلم می‌فرماید: لَا يَأْكُلْ طَعَامَكَ إِلَّا تَقْرُئُ، وَ لَا تَأْكُلْ طَعَامَ الْفَاسِقِينَ، امر را بالاتر برده و نفس تقوی و فسق را ملاک قرار می‌دهند. فسق و تقوی بر گوارابودن یا ناگوارابودن، بر صفاتی باطن و برکت و

استشفاء داشتن و یا کدورت و تاریکی داشتن تأثیر دارد.

پس انسان نمی‌تواند از هر جائی غذا بخورد، نمی‌تواند از هر مغازه‌ای غذای آماده بخرد؛ کار برای مؤمن مشکل‌تر است، باید سعی کند حتی همین حبوبات و مواد غذایی را از افراد متّقی بگیرد، بگردد و یک شخص متّقی پیدا کند و از او خرید کند؛ اینها آثار وضعی دارد. از هر مغازه‌ای خرید کنید حلال است، ولی کلام ما در آثار وضعی آن و تأثیراتی که بر روح می‌گذارد است؛ اگر انسان از هرجائی غذا تهیّه کند دیگر آن اثر مطلوب را به دست نمی‌آورد! باید بگردد و از اشخاص مؤمن و متّقی خرید کند.

پس انسان نمی‌تواند هرجا که او را دعوت کردند در مجالس ترحیم یا در مجالس عروسی شرکت کند و غذا بخورد. مگر اینکه رفتن رجحان شرعی داشته باشد که در این صورت در فرض شبّه‌ناک بودن غذا، خوب است وجه غذا را به عنوان ردّ مظالم یا خمس کnar گذاشته تا در مصارف خاصه خود صرف گردد.

### احتیاط در غذای روح

علی‌ایّ حال، این مباحث درباره غذای جسم بود، غذای روح هم همین حکم را دارد، بنده کراراً شنیدم که آقا همان‌طور که به این آیه برای غذاهای جسمانی شبّه‌ناک استشهاد می‌کردن، برای غذاهای روحانی نیز استشهاد کرده و می‌فرمودند: *فَلَيَنْظُرْ إِلَيْنَسْنُ إِلَى طَعَامِهِ*؛ یعنی انسان باید در غذای خود تأمل کند که چه غذایی در قلب و روح خود می‌ریزد؛ آیا قرآن، معارف إلهيّه و توحید را در قلب خود متممّن ساخته است؟ آیا محبت پروردگار را در قلب خود جای داده و

همین طور آن را زیاد می‌کند و یا اینکه نه! سرمایه وجودی خود را با صحبت‌های ما لایعنی و خواندن مجلات بی‌فائده و امثال این امور از بین می‌برد؟!

لذا در روایت در تفسیر آیه شریفه: **فَلَيَظُرُ الْأَنْسَنُ إِلَى طَعَامِهِ** آمده است: **عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ عَمَّنْ يَأْخُذُهُ.**<sup>۱</sup> یعنی باید انسان در علمش که غذای روح است تأمل کند و دقّت نماید که از چه کسی آن را گرفته است.

مرحوم ورشوچی که از دوستان مرحوم علامه والد بود، مردی بسیار متّقی، پاک، وارسته و اهل مکاشفه بود. مکاشفات بسیار خوبی می‌دید و پیرمردی اهل محبت به پرودگار بود. ایشان می‌گفت: در مغازه که نشسته بودم، می‌دیدم هر روز امام جماعت مسجد به روزنامه فروشی می‌آید، یک روزنامه می‌خرد و زیر بغل خود گذاشته و می‌رود؛ امروز، فردا، پس فردا! یک روز به او گفتم: اینها چیست که شما می‌خوانید؟ چرا قلب خود را با این امور مشغول می‌کنید؟ صرف این همه وقت برای مطالعه این مطالب بی‌فائده، وجه شرعی ندارد و حرام است. گفت: من که کار حرامی انجام نداده‌ام، شما دلیل فقهی بیاورید و مرا قانع کنید که این کار اشکال دارد!

من شب به خانه رفتم و گفتم: خدایا! من بسی سوادم ولی قلبم گواهی می‌دهد که این کار او اشتباه است و نمی‌دانم چه دلیلی بیاورم که او را قانع کنم! خدایا خودت دلیل آن را به من برسان! قرآن را باز کردم این آیه

۱. الکافی، ج ۱، ص ۵۰.

آمد: وَ مِنَ الْأَنَاسِ مَن يَشْرُى لَهُو الْحَدِيثُ لِيُضَلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذُهَا هُزُواً أَوْ لَكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ.<sup>۱</sup> (و برخی از مردم سخنان بیهوده، که نه بدرد دنیا و نه آخرتشان می خورد، خریده تا بدون علم مردم را از راه خدا گمراه کنند و آیات‌الله را به سخریه گیرند، آنان عذابی خفت‌آور دارند.) فردا این آیه را به او نشان دادم، تا آیه را دید مجاب شدو گفت: عجب، چشم! دیگر روزنامه نمی‌خرم.

خواندن روزنامه غذای روح است؛ یعنی انسان روح خود را با آن غذا می‌دهد، ولی این غذائی است که ضرر دارد؛ مثل اینکه بدن انسان نیاز به غذا دارد ولی غذا باید ویتامین و پروتئین داشته باشد و اگر شما شکم خود را از غذای حجیم بی‌خاصیت پر کنید به بدن خود غذا داده‌اید، امّا این غذا کافی نبوده و چه بسا ضرر هم داشته باشد.

### توکل و پرهیز از پیروی هوای نفس

**فَلَيَنْظُرِ الْإِنْسَنُ إِلَى طَعَامِهِ**؛ انسان باید در غذای روح خود تأمل کند که به روح خود چه غذائی می‌دهد، آیا محبت پرودگار را در قلب خود زنده می‌کند یا هواهای نفسانی و تبعیت از هوارا در قلب خود زنده می‌نماید؟ هواهای نفسانی هم آن قدر گستردہ و دامنه‌دار است که نهایت ندارد؛ اینکه در فکر انسان همیشه نقشه باشد؛ اینجا این کار را بکند، آنجا آن کار را بکند! آقا رضوان‌الله تعالیٰ علیه می‌فرمودند: راه سلوک راه نقشه‌کشی نیست، راه سلوک راه خدائی است! انسان باید امر خود را به خدا سپرده و بر او توکل کند تا خدا خودش برای انسان نقشه بکشد.

۱. آیه ۶، از سوره ۳۱: لقمان.

می فرمودند: ما که نقشه کش نیستیم، اگر ما نقشه بکشیم همه اش هوای نفس است؛ نقشه های هوائی بوده و خدائی نیست!

سالک باید کار را به خدا بسپارد و بگوید: خدایا! هر نقشه ای که می خواهی خودت ترسیم کن! اگر من بخواهم نقشه بکشم نقشه هوائی شده خراب می شود. لَا يُدَبِّرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيرًا وَ جُمْلَةُ اشْتِغَالِهِ فِيمَا أَمْرَهُ تَعَالَى بِهِ وَ نَهَاهُ عَنْهُ.<sup>۱</sup> «عبد برای خود تدبیری نمی کند و همه اشتغالش به اوامر و نواهی إلهی است».

پس سالک باید قلب خود را به خدا بسپارد و تا می تواند مراقبه داشته باشد، انسان یک عمر که بیشتر ندارد و یک قلب هم که بیشتر ندارد؛ مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبِيْنِ فِي جَوْفِهِ.<sup>۲</sup> «خدا در نهاد هیچ انسانی دو قلب قرار نداده است».

رسم عاشق نیست با یک دل دو دلبر داشتن

يا ز جانان يا ز جان باید یکی برداشتن<sup>۳</sup>

راه خیلی دقیق است! أمیر المؤمنین علیه السلام مردمی که از هوای نفس متابعت می کنند را به «حمار طاحونه» تشبیه می فرماید؛<sup>۴</sup> یعنی مثل درازگوشی می ماند که چشمان او را بسته و او را با طنابی به آسیاب

۱. بخار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۵.

۲. صدر آیه ۴، از سوره ۳۳: الأحزاب.

۳. دیوان حکیم قاآنی، ص ۲۵۰.

۴. مرحوم شیخ مفید (ره) در کتاب اختصاص روایت می کند که: قال أمیر المؤمنین علیه السلام: المُتَعَبَّدُ عَلَى غَيْرِ فِيقِهِ كَحِمَارُ الطَّاحُونَةِ يَدُورُ وَ لَا يَرَحُ.  
((الاختصاص، ص ۲۴۵)

می‌بندند؛ این حیوان صبح تا شب دور آسیاب می‌گردد و به خیال خود  
چقدر مسافت طی کرده و چه راههایی را پیموده است! ولی عصر که  
چشمان او را باز می‌کنند می‌بینند که در همان جائی فراردارد که اوّل بود و  
هیچ تکان نخورده است!

افرادی که از هوای نفس تبعیت می‌کنند نیز همین‌طور هستند؛  
انسان در این عالم می‌تواند بسیاری از عوالم را سیر کند و ببیند، ولی به  
دنبال هواست و هیچ نمی‌بیند؛ مثل عنکبوتی که برای خود خانه درست  
می‌کند و عاقبت قبرش همین خانه می‌شود، این انسان هم همین‌طور در  
هواهای خود سیر می‌کند؛ امروز این کار را انجام می‌دهد، فردا آن کار،  
پس فردا کار دیگری و... همیشه در هوای نفسانی سیر می‌کند، هوا هم که  
پوچ و توخالی است، مثل خانه عنکبوت.

**مَثُلُ الَّذِينَ آتَخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أُولَيَاءَ كَمَثُلُ الْعَنْكَبُوتِ  
آتَخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبَيْوَتِ لَيَئِتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ.<sup>۱</sup>**

«مثل افرادی که به خدای خود کافر شده‌اند و غیرخدا را ولی خود قرار  
دادند مثل عنکبوت است که خانه‌ای برای خود درست می‌کند،  
درحالی که حقاً سیست‌ترین خانه‌ها همانا خانه عنکبوت است، اگر  
بدانند!» اینها خانه‌هایشان این چنین سیست است. خانه‌ای که روی هوا  
بنا شده سیست است، هوا که چیزی ندارد!

آقا رضوان‌الله‌تعالیٰ علیه می‌فرمودند: سابقًا فیل هوا می‌گردند و  
همه فیلی را بروی آسمان مشاهده می‌نمودند، اما این فیل واقعی نبود،

۱. آیه ۴۱، از سوره ۲۹: العنکبوت.

فیلی بود که بادش کرده بودند. فیل واقعی سنگینی دارد اما این هواست و با یک سوزن هوای او خارج شده و می‌خوابد، در عالم توهّم فیل است و فیل واقعی نیست!

هوا هم همین‌طور است اگر در وجود انسان بباید انسان را باد می‌کند، مثل همان فیلی که بادش کرده‌اند امّا انسانِ بادی است و انسان بادی با انسانی که خدا درست کرده از زمین تا آسمان تفاوت دارد.

خداؤند بعداً سوزن زده و این باد را می‌خواباند. انسان با دست خودش خود را باد کرد و این همه آیات و روایات را کنار گذاشت و در عالم خیال و توهّمات غوطه خورد و باد شد، ولی به وقت خودش این باد می‌خوابد و کار به جائی می‌رسد که می‌گوید: **يَلَيْئَنِي كُنْتُ تُرَبَّاً**.<sup>۱</sup> ای کاش من انسان نبودم! ای کاش خاک بودم و انسان نمی‌شدم که به این روز بیفتم! و خطاب به شیطانش می‌گوید: **يَلَيْئَتَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ بُعْدَ الْمَسْرَقَيْنِ**.<sup>۲</sup> و آرزو می‌کند که فاصله زیادی میان او و عملش می‌بود؛ **تَوَدُّ لَوْ أَنْ يَبْيَنَهَا وَ يَبْيَهُ أَمَدًا بَعِيدًا**.<sup>۳</sup>

این نفسی که این قدر به انسان نزدیک است خراب‌کاری می‌کند و انسان در این عالم چشمش کور است و نمی‌بیند، ولی در آن روز فَكَشَفْنَا **عَنَكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ**،<sup>۴</sup> پرده‌ها کنار می‌رود و چشم تیزی‌بین

۱. ذیل آیه ۴۰، از سوره ۷۸: البَأْ.

۲. قسمتی از آیه ۳۸، از سوره ۴۳: الرُّخْرُف.

۳. قسمتی از آیه ۳۰، از سوره ۳: ءال عمران.

۴. قسمتی از آیه ۲۲، از سوره ۵۰: قَ.

شده همه چیز را می بیند و می گوید: ای کاش ما از رسول خدا اطاعت می کردیم! **يَلِينَتِنِي أَتَخَذْتُ مَعَ الْرَّسُولِ سَيِّلًا.**<sup>۱</sup> ای کاش محبت پیغمبر در دل ما بود! کاش اطاعت می کردیم! الان دیگر وقت گذشته، دیگر وقت گذشته است!

خلاصه عرائض این شد که به مقتضای آیه: **فَلَيَنْظُرِ إِلَانْسَنُ إِلَى طَعَامِهِ**، انسان باید در غذای جسم و غذای روح خود تأمّل کند و تمام تأویلات و توجیهات را کنار گذاشته غذاهای مشکوک را نخورد. اینها در نفس اثر می گذارد. برای افرادی که سالک هستند از این هم بالاتر است، باید غذای خوبان را تناول کنند و از غذای فساق پرهیز نمایند؛ همان‌طور که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ابازدر فرمودند: **لَا تُصَاحِبُ إِلَّا مُؤْمِنًا، وَ لَا يَأْكُلُ طَعَامَكَ إِلَّا تَقِيًّ، وَ لَا تَأْكُلُ طَعَامَ الْفَاسِقِينَ.** «همنشین خوبان باش و فقط خوبان را دعوت کن و هرجائی نرو و هر غذائی نخور.»

اینها در روح اثر می گذارد و چه بسا انسان موفق به نماز شب نمی شود، و چون گناهی مرتکب نشده، نمی داند از کجاست؟

### تأثیر مجالست

یک مجالست با فاسق، روح عبادت و اطاعت را از انسان می گیرد و این بنده خدا و این بیچاره با اینکه زحمت کشیده و مراقبه داشته، ولی موفق به نماز شب نمی شود.

۱. ذیل آیه ۲۷، از سوره ۲۵: الفرقان.

ما از مرحوم آیة‌الله سید جمال‌الدین گلپایگانی که بالاتر نیستیم!  
 «علامه والد رضوان‌الله‌علیه از برخی از اهل علم نقل می‌کردند که:  
 روزی مرحوم حضرت آیة‌الله آقا سید جمال‌الدین گلپایگانی  
 رحمة‌الله‌علیه را دیده است که برای قرائت فاتحه و زیارت اهل قبور به  
 وادی‌السلام می‌روند، آرام آرام به دنبال ایشان حرکت می‌کنند به طوری که  
 ایشان متوجه نشوند، هنگامی که به وادی‌السلام می‌رسند می‌بینند نفعه‌ای  
 خوش از ایشان فضای وادی‌السلام را عطرآگین می‌کنند. مددی در بین  
 قبور حرکت کرده و فاتحه می‌خوانند و همین طور آن بوی عطر در فضا  
 منتشر بوده تا اینکه از قبرستان خارج می‌شوند.

در راه برق‌گشت با یکی از علمای نجف روبه رو می‌شوند، او به آقا  
 سید جمال‌الدین سلام می‌کند و ایشان رد سلام کرده چند کلمه‌ای  
 صحبت می‌کنند. ایشان می‌گوید: به مجرد پاسخ دادن به سلام آن عالم و  
 صحبت با او، آن بوی خوش از ایشان رفت. پس از جدا شدن از آن  
 شخص آقا سید جمال‌الدین روکردنده به من و فرمودند: «دیدید آقا! با  
 یک صحبت چگونه آن بوی خوش رفت!».<sup>۱</sup>

وقتی شخصی مثل مرحوم آقا سید جمال‌الدین گلپایگانی  
 این چنین بفرماید، دیگر ما باید حساب کار خودمان را بکنیم و در غذای  
 جسمی و روحی خود بیشتر مراقبه داشته باشیم.

إن شاء الله خداوند آنی ما را به خودمان وا مگزارد و اگر یک سر

<sup>۱</sup>. نور مجرد، ج ۱، ص ۶۴۷ و ۶۴۸.

سوزن هوا در وجود ما باشد خودش به کرم خودش این هوا را بگیرد، تا  
همه اش حقیقت شود.

اگر محبت خدا باشد و انسان هم سعی کند اعمالش را خالص تر  
انجام دهد و شائبه‌ای از ریا و هوا در آن نباشد، إن شاء الله زودتر به مقصد  
خواهد رسید: اللهمَّ وَفُقْنَا لِمَا تُحِبُّ وَتَرَضَى وَجَنَّبْنَا عَمَّا يُسْخِطُكَ وَ  
تَنَاهَى.

اللهمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فِرْجَهُمْ وَالْعَنْ عَدُوَّهُمْ



مجلس ششم

تخته خاص اولیاء الحرمی



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ الطَّاهِرِينَ  
 وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْأَنَّ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ  
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

خداوند متعال در ضمن موعظی به عیسی بن مریم علی نبیتنا  
 و آله و علیه الصّلواة والسلام می فرماید:  
 یا این مریم! لو رأت عینک ما أَعْدَدْتُ لِأُولَائِنِي الصَّالِحِينَ ذاَبَ  
 قَلْبُكَ و زَهَقَتْ نَفْسُكَ شَوْفًا إِلَيْهِ.<sup>۱</sup> «ای عیسی! اگر آنچه را برای اولیاء  
 صالح خود مهیا کرد مشاهده می نمودی، از شدّت شوق و رغبت به آنها  
 قلبت ذوب گشته و روحت از بدنست جدا می شد.» یعنی از شدّت اشتیاق  
 قالب تهی می کردم.

شنیده شده است که: گاهی به این افراد معمولی خبر غیر  
 منتظره‌ای داده‌اند که قرعه به نام تو افتاده و سی میلیون، چهل میلیون و یا  
 صد میلیون به شما تعلق گرفته است و برای این شخص آنقدر شادی  
 زائد الوصفی ایجاد شده که نتوانسته تحمل کند و از دنیا رفته است. از این

---

۱. الكافی، ج ۸، ص ۱۳۵.

مسائل زیاد شنیده شده که بر اثر یک خبر خوش از دنیا رفته‌اند.

### زهد حضرت عیسیٰ علیہ السلام

حال خدا به حضرت عیسیٰ می فرمایند: اگر می دیدی آنچه را برای اولیاء خود مهیا کردام، از شدّت شوق و رغبت قالب تهی می کردی. با اینکه حضرت عیسیٰ یک شخص معمولی نیست، از دنیا و ما فیها گذشته و زهد حضرت عیسیٰ را جز پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین علیہ السلام، هیچ پیغمبری نداشت! پیغمبر اکرم فرمود: کسی که می خواهد به علم آدم و فهم نوح و حلم ابراهیم و هیبت موسی و زهد عیسیٰ نگاه کند، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلَىٰ بْنَ أَبِي طَالِبٍ.<sup>۱</sup> «پس باید به علیٰ بْنَ أَبِي طَالِبٍ علیہ السلام نگاه کند.»

یعنی صفت بارز حضرت عیسیٰ زهد است و می توان آن را در علیٰ بْنَ أَبِي طَالِب دید. حضرت عیسیٰ چراغ نداشت و چراغش نور ماه بود، منزل نداشت، بالشش سنگ بود، غذای حضرت سبزیهای بیابان بود، با اینکه اگر حضرت عیسیٰ اراده می کرد از مرغ هوا و ماهی دریا برایش آماده می شد. نه برای حضرت عیسیٰ که برای خیلی پائین تر از حضرت عیسیٰ این طور بود که هرچه اراده می کردند حاصل می شده است.

### زهد آشیخ عبدالله پیاده

یک آقا شیخ عبدالله بود، خدا رحمتش کند، خیلی زاهد بود و

۱. مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْتَظِرْ إِلَىٰ إِلَيْهِ عَلَمِهِ وَ إِلَىٰ نُوحَ فِي فَهْمِهِ وَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ وَ إِلَىٰ مُوسَى فِي هَبَّبِهِ وَ إِلَىٰ عِيسَى فِي زُهْدِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَىٰ عَلَىٰ بْنَ أَبِي طَالِبٍ.  
(نهج الحق وکشف الصدق، ص ۲۳۶)

شاید حدود پانزده سال باشد که از دنیا رفته است.<sup>۱</sup> ایشان طی‌الأرض داشت و این‌طور که نقل می‌کنند هر وقت اراده می‌کرد از مرغان هوا و ماهیان دریا برایش آماده می‌شد. این امور چیز مهمی نیست و خدا به‌واسطه عبادت و بندگی به انسان می‌دهد.

یادم هست یک روز خدمت آقا به حرم مشرف می‌شدیم، آشیخ عبدالله پیاده را دیدم، بسیار لاغر بود و دو دور عمامه بر سرش بسته بود و یک قبای نیمه از جنس کرباس پوشیده بود و گیوه‌ای هم به پا داشت. آقا را نزدیک صحن دید، ایشان را بغل کرد، بغل کرد و بوسید و چند مرتبه گفت: آقا! ما را حلال کنید! آقا فرمودند: شما کاری نکردید که ما حلال کنیم.

علی‌أیّ حال، ایشان خیلی زاهد بود و همیشه در حال ذکر بود، همیشه در حال توجّه بود؛ أهل عرفان نبود ولی شخصی وارسته و زاهد بود که از دنیا گذشته و إعراض نموده بود.

ایشان خیلی به سفر می‌رفت، ماشین هم سوار نمی‌شد؛ مثلاً امروز او را در شیراز می‌دیدند و فردا می‌دیدند در طهران است! یکی از ارحام مادری ما می‌گفت: یک روز آشیخ عبدالله را دعوت کرد، گفت: می‌خواهم به شیراز بروم. ایشان ماشین سوار نمی‌شد و پیاده می‌رفت. قبل از اینکه برود کف گیوه‌اش را با خودکار قرمز علامت زدم، ببینم آیا سائیده می‌شود یا نه؟ به شیراز رفت و برگشت، دیدم که آن علامت هیچ

۱. ایشان در ماه رمضان المبارک ۱۴۰۲ هجری قمری (۱۳۶۲ شمسی) رحلت نموده‌اند و در قبرستان بقیع قم، در راه قم به جمکران مدفون هستند.

پاک نشده و همان‌طور که بود مانده است.

آقا شیخ عبدالله طی‌الارض داشت و به مجردی که اراده می‌کرد  
شیراز باشد می‌دید شیراز است، اراده می‌کرد طهران باشد طهران بود!  
غرضم این است که بگوییم: اینها مقامی نیست! کسی که طالب راه خدا باشد  
و فناء خدارا در نظر داشته باشد اینها برای او مقامی محسوب نمی‌گردد.

### بی‌اعتنایی به کرامات

خدا آقای بیاتی را رحمت کند، می‌گفت: یک شب دعوت داشتیم  
و مرحوم آقای انصاری رضوان‌الله‌تعالیٰ علیه نیز در آنجا دعوت داشتند.  
وارد شدیم شیخی نورانی که همین‌طور گونه‌های او از نور می‌درخشید  
نشسته بود. قبل از اینکه آقای انصاری وارد شوند ما با این شیخ حدود  
یک ساعت صحبت کردیم و معلوم شد که این شیخ تارک دنیاست،  
مطلقًا حیوانی نمی‌خورد؛ یعنی اصلاً گوشت نمی‌خورد و حتی  
چیزهایی که منسوب به حیوان است مثل تخم مرغ، روغن، کره، ماست و  
پنیر، همه را ترک کرده بود، غذایش روغن زیتون بود.

مقداری که با هم صحبت کردیم، از صحبت‌هاییش معلوم شد که  
ایشان طی‌الارض دارد و خودش هم تصريح می‌کرد که من طی‌الارض  
دارم و هر کجا بخواهم می‌توانم بروم؛ اراده کنم مکه باشم مکه هستم،  
اراده کنم مدینه باشم مدینه هستم. و این طی‌الارض در نظر او تحفه  
خیلی مهمی بود. صحبت ما ادامه پیدا کرد تا اینکه آقای انصاری وارد  
شده و نشستند.

آقای انصاری و اولیاء خدا ابهت خاصی دارند؛ وقتی وارد مجلس  
شدند این شیخ مجذوب آقای انصاری شد، مجذوب شد! بعد به آقای

انصاری عرض کرد: آقا من طی‌الارض دارم و می‌خواهم به شما بدهم!  
آقای انصاری فرمودند: ما نیازی نداریم! این شیخ تکانی خورد و  
گفت: آقا این را من تابه حال به کسی ندادم و اگر برای کسی تفوّه به این  
معنا کنم روی هوا می‌گیرد، طی‌الارض چیزی نیست که انسان آن را قبول  
نکند و نگیرد! طی‌الارض یعنی من آن اراده کنم مکّه باشم مکّه هستم،  
اراده کنم کربلا باشم کربلا هستم؛ چرا شما قبول نمی‌کنید؟

آقای انصاری فرمودند: ما بالاتر از اینها را داریم! شیخ تکان  
دیگری خورد و سپس آقا شروع به صحبت کردند و این شیخ مجذوب  
ایشان گشته بود و خیلی مؤدب و محترم به صورت دوزانو در مقابل  
ایشان نشسته و محو صحبت‌های ایشان شده بود.

این امور برای اولیاء خدا اهمیّتی ندارد! خدا آقای میرجهانی را  
رحمت کند که از علمای با واقعیّت بودند. ایشان از معمرین بوده، منبر  
هم می‌رفتند. آن زمان در مسجد قائم که منبر می‌رفتند تمام محاسن‌شان  
سفید بود و شاید پانزده یا بیست سال بعد از اینکه ما در مسجد قائم  
بودیم ایشان را می‌دیدیم که منبر می‌رفتند. منبر جامع و خوبی داشتند و  
همین‌اواخر از دنیا رفتند.

ایشان در زمان شاه ملعون برای آقا نقل می‌کردند که: آقا من علم  
کیمیا دارم و به فرزندم یاد دادم. فرزندم یک سینی را طلاکرده و ساواک  
دنبال او می‌گردد و می‌گوید: تو گنج پیدا کرده‌ای! او هم از این شهر به آن  
شهر فرار می‌کند و تا بخواهد ثابت کند که گنج پیدا نکرده و علم  
کیمیاست او را می‌کشنند؛ آقا دستم به دامستان دعا کنید تا از این گرفتاری  
خلاص شود!

آقا فرمودند: من دعا می‌کنم ولی به شرطی که دیگر این کار را انجام ندهد و سینی را طلا نکند! گفت: چشم آقا جان! آقا هم دعا کردند و قضیّه خاتمه پیدا کرد.

آقای میرجهانی در همان مجلس به آقا گفت: آقا من می‌خواهم این علم را به شما بدهم. آقا عین همان عبارت آقای انصاری را فرمودند که: ما نیازی نداریم! آقای میرجهانی تکانی خورد و گفت: آقا چه می‌فرمایید؟! من زحمت کشیده‌ام، عمر گذاشت‌های تا این علم را به دست آورده‌ام و تا به حال به غیر از فرزندم به کسی نداده‌ام و حالا که به شما می‌دهم شما قبول نمی‌کنید؟! آقا فرمودند: ما بالاتر از اینها را داریم.

### درخواست کیمیای معرفت

اگر کسی کیمیا بخواهد به او کیمیا می‌دهند؛ کیمیا که چیزی نیست! درویشی در مقابل ضریح أمیرالمؤمنین علیه السلام در صحن مطهر نشسته بود و مدت طولانی، نه یک روز و دو روز، همین‌طور به گنبد حضرت نگاه می‌کرد و هیچ‌کس نمی‌دانست خواسته‌اش چیست؟ روزها و شبها همین‌طور می‌گذشت، تا اینکه یک روز بچه‌ای درحالی‌که ظرفی مسی در دست داشت از آنجا عبور می‌کند، به این درویش الهام می‌شود و بچه را صدا می‌کند، بچه جلو می‌آید و درویش به این ظرف مسی دست کشیده، ظرف طلا می‌شود، سپس درویش بلند شده و از صحن خارج می‌شود. آقا می‌فرمودند: او از حضرت کیمیا می‌خواسته و أمیرالمؤمنین علیه السلام به او علم کیمیا را دادند. انسان هرچه بخواهد به او می‌دهند؛ یکی کیمیا می‌خواهد، یکی مال می‌خواهد، یکی زن می‌خواهد، یکی فرزند می‌خواهد، ولی یکی می‌رود به زیارت و خدا را می‌خواهد! این

خیلی ارزش دارد که انسان خدمت امام برسد و خدا را بخواهد، از حضرت خودشان را بخواهد؛ کدام کیمیایی بالاتر از معرفة الله و معرفت اولیائش یعنی محمد و آل محمد صلوات الله علیہم أجمعین؟!

### اهمیت آخرت و ملکوت

عرض کردیم که: حضرت عیسی از دنیا گذشته بود و اصلاً نگاه به دنیا نداشت، لباس بشر می‌پوشید ولی حقیقته از جنس بشر نبود، اصلاً با دم جیرئیل به دنیا آمده و موجودی‌الله تکون یافته بود، موجودی ملکوتی که سعه‌اش تمام آسمانها و زمین را گرفته بود. حالا خدا به او می‌فرماید: ای عیسی! اگر آنچه برای اولیاء صالح خود مهیا کردم را مشاهده می‌کردی، **ذاب قلبک** «از شدت شوق و رغبت به آنها قلبت ذوب می‌شد». آب می‌شد؛ مثل نمکی که در آب می‌ریزند و حل شده از بین می‌رود و از او هیچ باقی نمی‌ماند، قلب تو هم همین طور ذوب می‌شود. و **زَهَقْتُ نَفْسُكَ شَوْقًا إِلَيْهِ**. «و از بس به آن تحفه‌ای که برای اولیاء خود مهیا کرده‌ام اشتیاق پیدا می‌نمودی که قالب تهی کرده و از دنیا می‌رفتی». حالا چه خبر است آنجا؟ ما خبر نداریم!

می‌گویند: آقا شما دنیا را بچسب! آخرت به چه کارت می‌آید؟ دنیا نقد است و آخرت نسیه! هیچ عاقلی نقد را با نسیه عوض نمی‌کند. آقا می‌فرمودند: نخیر آقا! آخرت نقد است و دنیا پوچ! چرا آخرت نقد است؟ چون: **مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ**.<sup>۱</sup> «آنچه نزد شماست تمام می‌شود و آنچه نزد خداست باقی می‌ماند». **إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا**

۱. صدر آیه ۹۶، از سوره ۱۶: النحل.

**مَتَّعٌ وَ إِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ.**<sup>۱</sup> «این زندگانی دنیا جز متاعی گذرا نمی باشد و این آخرت است که دار قرار و ماندن است». وَ مَا الْحَيَاةُ الْدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَّعٌ.<sup>۲</sup> «حیات دنیا نسبت به حیات آخرت جز یک متاع و یک تمتع چیزی نیست». مثل اینکه شما می روید یک کیلو گوشت می گیرید و آب گوشت درست می کنید و می خورید، تمام می شود! یعنی حد دارد، محدود است، زمانش محدود است، لذتش محدود است، متاعی بیش نیست! وَ إِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ.<sup>۳</sup> «دار قرار و ماندن، آخرت است».

بر اساس همین اصل، انسان باید مراقبه خود را شدیدتر کند، توجه خود را بیشتر کند و از عمر خود استفاده نماید.

**اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا التَّجَافَى عَنْ دَارِ الْغُرُورِ وَ إِلَانَابَةً إِلَى دَارِ الْخُلُودِ.**<sup>۴</sup>  
 «خدایا! به ما توفیق بده و تجافی از دار غرور را نصیب ما کن، تا از دنیا کنده شویم، از این دار دنیا بریده بشویم، و همیشه به دار خلود، به آن خانه‌ای که مخلد است إبانه داشته باشیم». و وجهه قلبمان رو به سوی آخرت باشد نه به دنیا و زخارف آن! اللَّهُمَّ وَفَقْنَا لِمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى و جَبَّبْنَا عَمَّا يُسْخِطُكَ وَ تَنْهَى.

**اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فِرَجَهُمْ وَالْعَنْ عَدُوَّهُمْ**

۱. قسمتی از آیه ۳۹، از سوره ۴۰: غافر (المؤمن).

۲. ذیل آیه ۲۶، از سوره ۱۳: الرعد.

۳. ذیل آیه ۳۹، از سوره ۴۰: غافر (المؤمن).

۴. قسمتی از دعای حضرت زین العابدین علیه السلام در شب بیست و هفتم ماه مبارک رمضان، *إقبال للأعمال*، ج ۱، ص ۴۰۲.

محلب خس

تعیت از روشن پیامبر اکرم

صلی اللہ علیہ و آله و سلم

و شرائط حجتاد



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَءَالِهِ الطَّاهِرِينَ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنِ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ<sup>١</sup>

خداؤند درباره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت عیسی فرمود: طوبی له من نبی و طوبی لامته إن هم لقونى علی سبیله.<sup>۲</sup> «خوشابه حال این پیغمبر و خوشابه حال امت او! اگر درحالی که بر راه و روش پیغمبر شان هستند مرا ملاقات کنند.» یعنی همان راهی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رفته و همان مشائی که در زندگی داشته اند را مدد نظر داشته باشند و از آن طریق تخطی نکرده راه را کج ننموده باشند، راه و روش پیغمبر را نصب العین خود قرار داده و طبق امیال و خواسته های نفسانی حرکت نکرده باشند.

### عمل به دستورات شارع مقدس

این خیلی مهم است که انسان در اعمال خود، چه واجبات و

۱. این جلسه در ۱۶ ربیع المولود ۱۴۱۷، شب میلاد رسول اکرم صلی الله علیه و آله برگزار گردیده است.

۲. الكافی، ج ۸، ص ۱۳۹.

محرمات و چه مستحبات و مکروهات، همیشه به آنچه مذ نظر شارع مقدس است عنایت داشته و به آن عمل کند.

گاهی دیده شده است که انسان به یک مستحب عمل می‌کند، به او اعتراض می‌کنند که: آقا چه داعی‌ای بر انجام این مستحب دارید؟ آیا لازم است حتماً به این مستحب عمل کنید؟ یا انسان فعل مکروهی را ترک می‌کند، به او اعتراض می‌شود که: چرا این کار را ترک می‌کنید؟ آن قدر مکروه زیاد است که اگر بنا باشد هرچه مکروه است را انسان مراعات کند، تمام وقت مشغول می‌شود و تمام فکرش را استیعاب کرده دیگر نمی‌تواند راه خدا را برود!

عرض می‌کنیم: راه خدا همین است! مگر راه خدا غیر از این است؟! راه خدا عبارت است از واجبات و محرمات و مستحبات و مکروهات، حال می‌خواهد در ضمنن أمور اخلاقی باشد یا عبادی، أمور اجتماعی باشد یا أمور فردی؛ طی راه خدا با عمل به همین دستورات إلهی است!

این افرادی که اعتراض می‌کنند که چرا به مستحبات و مکروهات عمل می‌کنی، همه از خواسته‌های نفسانی است. مؤمن واقعی خود را در حدّی نمی‌بیند که چنین اعتراضی بکند! چرا؟ چون کسی که به دستور شرع مقدس عمل کرده جائی از برای اعتراض به او نیست! مؤمن واقعی باید از پیغمبر اکرم صلوات الله عليه و آله تبعیت کند و این مجموعه را بتمامه قبول داشته باشد. اینکه بگوئیم: **نُؤْمِنُ بِعَضٍ وَ نَكْفُرُ بِعَضٍ،<sup>۱</sup>**

۱. قسمتی از آیه ۱۵۰، از سوره ۴: النّساء.

نمی‌شود. آن مقداری که مطابق خواسته‌های نفسانی است بپذیریم و آنچه با خواسته‌های نفسانیمان منطبق نیست قبول نکنیم؛ این درست نیست.

### دوری از هوای نفس، در اجتهاد

بعینه مانند احکامی است که مجتهد استنباط می‌کند؛ مجتهد اگر چنانچه از هوای نفس نگذشته باشد حکم را طبق دلخواه خود می‌چرخاند، مثل اره و تیشه‌ای که به دست نجّار ماهر بدھید، می‌تواند از این اره و تیشه استفاده کند و یک میز بسیار خوب بسازد و می‌تواند یک شیء حرام بسازد؛ دست خودش است! حرفة است، حرفة را یادگرفته و هرچه بخواهد می‌سازد.

عجب است! از زمان **امیر المؤمنین علیه السلام** علماء سوئی وجود داشتند که حکم می‌کردند: یزید، اولی‌الامر بوده و اطاعت او واجب است و هر کسی تمرد کند واجب القتل است و **حسین بن علی** تخلف کرده پس **حسین بن علی** واجب القتل است! و برخی از مردم به استناد همین حرفها برای قتل امام **حسین علیه السلام** حرکت کردند.

مجتهد اگر هوای نفس داشته باشد احکام‌إلهی را طبق هوای نفس خود استنباط می‌کند؛ آنجائی که حکم خدا منطبق بر هوای نفس اوست که هیچ‌ولی آنجائی که حکم خدا بر طبق هوای نفس او نیست حکم را تغییر می‌دهد و هرچه بگوئی: آقا! حکم خدا این است! قبول نمی‌کند. حالا بنده خدمت شما، خدمت آقایانی که درس خارج می‌خوانند یا قریب به درس خارج هستند مطلبی عرض کنم؛ این مطلب خیلی دقیق است! وقتی شخص می‌خواهد اجتهاد کند و روایات را ببیند باید

خالی الذهن و فارغ البال باشد و درباره این مسأله هیچ چیزی جز روایات ندیده باشد؛ یعنی ابتدا اقوال علماء را تتبیع نکند و مثلاً ببیند مرحوم ملا احمد نراقی در مستند در این مسأله چه می‌گوید و دلیلش چیست؟ مرحوم شیخ انصاری چه می‌فرماید و دلیلش چیست؟ صاحب جواهر چه می‌گوید و دلیلش چیست؟ صاحب حدائق چه می‌فرماید و دلیلش چیست؟

بهترین روش برای استنباط احکام این است که: اول وسائل یا کافی را بردارد و هر آنچه روایت در این مسأله هست را نگاه کند و ببیند به ذهن خودش چه می‌رسد و چه چیزی از روایات استفاده می‌کند، بعد وارد تتبیع اقوال شده ببیند مرحوم ملا احمد نراقی صاحب مستند چه فرموده است؟ صاحب حدائق چه فرموده است؟ صاحب جواهر چه فرموده است؟ چون اگر اول به سراغ اقوال برود چه بسا هنوز روایات را ندیده فکرش به یک طرف متتمرکز شده و در استنباط او تأثیر بگذارد. محققین از علماء و مجتهدین فرموده‌اند: کسی که می‌خواهد حکم شرعی را استنباط کند باید در ابتدا سراغ روایات برود و حکم را از روایات به دست آورد و بعداً فتاوی علماء و ادله ایشان را نگاه کند. این را برای چه عرض کردم؟ برای اینکه مجتهد باید فارغ البال باشد؛ یعنی وقتی روایات را نگاه می‌کند در ذهنش گرایش به هیچ طرف نباشد. بعینه این مطلب درباره مجتهدی که از فطرت خود دور شده و در هوای نفسانی گرفتار است وجود دارد؛ اگر چنین مجتهدی استنباط کند مسلمًا به خطای می‌رود، نمی‌گوئیم: تمام احکامش خطای می‌شود، نه! ولی در خیلی جاهای هوای نفس تأثیر می‌گذارد، چون او هوای نفس خود

را امری ثابت گرفته و آن را اصل قرار داده است، بعد، روایاتی که منطبق بر این اصل باشد را قبول می‌کند.

به عنوان مثال: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: **تَنَاكِحُوا تَنَاسَلُوا تَكْثُرُوا فَإِنَّ أَبَاهِي بِكُمُ الْأَمَمَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَلَوْ بِالسُّقْطِ**.<sup>۱</sup> شما به هر کوچه و بازاری که بروید و از هر چاه کنی معنای این روایت را بپرسید، می‌گوید: یعنی اولاد خودتان را از حیث کمیت زیاد کنید، مخصوصاً که می‌فرماید: **فَإِنَّ أَبَاهِي بِكُمُ الْأَمَمَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَلَوْ بِالسُّقْطِ**. «من به شما در روز قیامت بر سائر امّتها مباحثات می‌کنم ولو به بچه‌ای که سقط شده باشد». و این تعبیر، کمیت را می‌رساند.

بعضی از آقایان که شهرت هم دارند گفتند: روایت: **تَنَاكِحُوا تَنَاسَلُوا**، ناظر به کیفیت است و اصلاً نظر به کثرت و کمیت ندارد! یعنی پیغمبر می‌فرمایند: اولاد خود را صالح کنید، نه اینکه زیاد کنید و اصلاً نظر به کمیت ندارد.

وقتی در ذهن کسی این مطلب هست که باید اولاد کم باشد هرچه پیغمبر هم بر سرش بکوبد که: **تَنَاكِحُوا تَنَاسَلُوا** درباره کمیت است، می‌گوید: نه! ناظر به کیفیت است! اصلاً توی سرش نمی‌رود، حالا تغیرات درشیش تا طاق هم چیده شده باشد، شاگردانش تا بیرون مسجد هم نشسته باشند؛ اصلاً توی سرش نمی‌رود!

کسی که اجتهاد می‌کند باید نفس خود را کنار بگذارد! خدا رحمت کند، استاد خارج فقه و اصول ما مرحوم آیة الله العظمی حاج

۱. جامع الأخبار، ص ۱۰۱؛ و سفينة البحار، ج ۳، ص ۵۰۹.

شیخ مرتضی حائری می فرمود: آقا، ما هستیم و مُر دلیل! یعنی ما هستیم و آنچه معصوم فرموده است، آنچه پیغمبر فرموده است؛ از خودمان که نباید مایه بگذاریم!

یکی داشت قرآن را نگاه می کرد و به اصطلاح می خواست بیند کجاش درست و کجا غلط است! رسید به آیه: شَغَلْتَنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا؛<sup>۱</sup> گفت: نباید در قرآن غلط باشد لذا «شَغَلْتَنَا» را تصحیح کرد و «شَدْرُسْتَنَا» نوشت. این اجتهاد آقا هم از قبیل «شَدْرُسْتَنَا» می باشد، آخر شما با چه مبنایی روایت را این گونه معنا می کنید؟!

اگر خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم الآن حاضر بودند و شما می گفتید: روایت ناظر به کیفیت است، چه جوابی به شما می دادند؟! تکثروا یعنی اولاد خود را زیاد کنید؛ چگونه شما آن را حمل بر کیفیت می کنید؟!

یا در روایت دیگری پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: وَ لِلَّمَوْلُودِ مِنْ أَمْتَنِي أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ.<sup>۲</sup> «یک انسان از امت من در نزد من محبوب تر است از آنچه خورشید بر آن می تابد». آن وقت، ای آقای عالم! روز قیامت جلویت را می گیرند و می گویند: تو که بی سواد نبودی! اگر این روایت را به یک آب حوضی می دادیم از این روایت کثرت را می فهمید، در کوی و بزرن و بازار همه کثرت می فهمند، چرا نفسانیت خود را داخل کردی و این روایت را ناظر

۱. قسمتی از آیه ۱۱، از سوره ۴۸: الفتح.

۲. من لا يحضره النفيه، ج ۳، ص ۱۵۸.

به کیفیت دانستی؟ نه فقط این حکم، دهها حکمی که بر طبق نفسانیات گفته می‌شود همه در روز قیامت مورد سؤال قرار می‌گیرد.

### اشتراط ملکه قدسیه در اجتهاد

لذا مرحوم شهید می‌فرماید: غیر از صرف و نحو و لغت و منطق و فقه و اصول و حدیث و تفسیر و کلام، یکی از شرائط اجتهاد، ملکه قدسیه است.<sup>۱</sup> نفرمود که یکی از شرائط، عدالت است، نه! ایشان ملکه

۱. «وَ لَا يَكْفِي ذَلِكُ الْكُلُّ إِلَّا بِهِبَةٍ مِّنَ اللَّهِ تَعَالَى إِلَهِيَّةٍ وَ قُوَّةٍ مِّنْهُ قُدْسِيَّةٍ، تُوصِّلُهُ إِلَى هَذِهِ الْبُعْدِيَّةِ وَ تُبْلِغُهُ هَذِهِ الرَّتْبَةِ. وَ هِيَ الْعُدْدَةُ فِي فَقِهِ دِينِ اللَّهِ تَعَالَى، وَ لَا حِيلَةَ لِلْعَبْدِ فِيهَا، بَلْ هِيَ مِنْحَةُ إِلَهِيَّةٍ وَ نَفْحَةُ رَبَّانِيَّةٍ يَخُصُّ بَهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عَبْدَهُ؛ إِلَّا أَنَّ لِلْمَجِدِ وَ الْمُجَاهِدِ وَ التَّوَجِّهِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْهِ أُثْرًا بَيْنًا فِي إِفَاضَتِهَا مِنَ الْجَنَابِ الْقُدُسِيِّ؛ وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَهُدِّيَّتِهِمْ سُبُّلَنَا وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ». (منیه المرید،

ص ۳۸۷)

مرحوم علامه رضوان الله عليه نیز در کتاب شریف ولايت فقیهه در حکومت اسلام، در شرح و تبیین عبارت شهید (ره) می‌فرمایند: «بعد از تمام این علوم (صرف و نحو و ادبیات و فقه و اصول و تفسیر و کلام و روایت و درایه و رجال و امثالها) که بایستی شخص در تمام اینها مجتهد بشود، علاوه بر اینها یک چیز دیگر هم لازم است، و آن ملکه قدسیه است. انسان باید دارای قوّه قدسی و موهبت إلهی باشد تا بتواند با آن ملکه قدسی و قوّه قدسی اجتهاد کند.

و این قوّه قدسیه چیزی نیست که انسان بتواند به دست آورد. خدا به هر کس که بخواهد می‌دهد و به هر کس که بخواهد نمی‌دهد، و به واسطه اختیار به دست انسان نمی‌آید و بنده هم هیچ حیله‌ای برای به دست آوردن آن ندارد، بلکه مِنْحَةُ إِلَهِي و نَفْحَةُ رَبَّانِي است که يَخُصُّ بَهَا مَنْ يَشَاءُ. ولیکن افرادی که مُجَد باشند و التماس کنند و در این راه با صدق تمام قدم بردارند، اثر بینی در إفاضه ملکه قدسیه خواهد داشت. و آن ملکه قدسیه اگر داده شد، آن وقت انسان می‌تواند اجتهاد کند و إلَّا نمی‌تواند. ↵

قدسیه را که بالاتر از عدالت بوده و نایاب است و هر کسی آن را ندارد از شرائط اجتهاد می‌شمرد.

مرحوم سید محمد عاملی صاحب مفتاح الكرامة می‌فرماید: این ملکه قدسیه محتاج مجاهدات کثیره و ریاضات طولانی و اخلاص تام و صفاء سرّ و مداومت بر انقطاع إلى الله و غرق شدن در مناجات با خداوند است و در روایت است که: لَا تَحِلُّ الْفُتْيَا لِمَنْ لَا يَسْتَفْتَى مِنَ اللَّهِ بِصَفَاءٍ سِرْهٖ وَ إِخْلَاصٍ عَمَلِهٖ وَ عَلَانِيَّتِهٖ وَ بُرْهَانٍ مِنْ رَبِّهٖ فِي كُلِّ حَالٍ.<sup>۱</sup> «حلال نیست فتواددن مگر برای کسی که با صفاء سر و اخلاص عمل و خالص نمودن کارهای ظاهر و با برهان و دلیل روشنی از جانب پروردگار از خداوند استفتاء می‌نماید و مطلب را از باطن از اوأخذ می‌نماید.»

«ممکن است مراد شهید ثانی از این ملکه قدسیه، همین حالت تقوای باطنی باشد که همان نوری است که پروردگار عنایت می‌کند؛ لَيَسَ الْعِلْمُ بِالْتَّعْلِمِ، إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقْعُدُ فِي قَلْبِ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَهْدِيهُ.

آن نوری که پروردگار عنایت می‌کند و به واسطه آن نور، انسان تمام علوم واقعیه را علم می‌بیند و از علوم اعتباریه و غیر حقیقیه جدا می‌کند، عبارت است از: همین ملکه قدسیه‌ای که ایشان اشاره می‌فرماید که همان صفاتی باطن و نورانیستی است که إِجْمَالًا بِدَانِ اشارة شد.» (ولا يَتَفَقَّهُ در حکومت/سلام، ج ۲، ص ۱۰۸ و ۱۰۹)

۱. مفتاح الكرامة، ج ۱۰، ص ۱۷؛ هذه الملکةُ القدسيةُ هي الْتِي عَلَيْها المدارُ وَ هِيَ لَا تَحْصُلُ إِلَّا بِالْفَيْضِ الإِلَهِيِّ وَ إِنَّهَا لَتَحْتَاجُ إِلَى مجاهداتٍ كثيرةً وَ رِياضاتٍ زَائِدَةٍ وَ إِخْلَاصٍ تَامًّا وَ صَفَاءٍ سَرِيرَةً وَ مَلَازِمَةً الْانْقِطَاعِ إِلَى اللهِ سَبْحَانَهُ وَ التَّوْغِلُ فِي الْمَنَاجَةِ. كیف لا و قدورَد آنَّه: لَا تَحِلُّ الْفُتْيَا لِمَنْ لَا يَسْتَفْتَى مِنَ اللَّهِ بِصَفَاءٍ سِرْهٖ وَ إِخْلَاصٍ عَمَلِهٖ وَ عَلَانِيَّتِهٖ وَ بُرْهَانٍ مِنْ رَبِّهٖ فِي كُلِّ حَالٍ.

لذا در روایت داریم که: وَاهْرُبْ مِنَ الْفُتْيَا هَرَبَكَ مِنَ الْأَسِدِ وَ  
لَا تَجْعَلْ رَقْبَتَكَ عَتَبَةً لِلنَّاسِ.<sup>۱</sup> «از فتوادادن فرار کن همان طور که از شیر  
فار می کنی! اگر شیر را بینی چطور فرار می کنی؟ از فتوادادن نیز باید  
همان طور فرار کرد و گردن خود را پلی از برای عبور مردم قرار نده!»  
درباره این روایت صحبت می کردیم که بحث به اینجا کشید.

خداآوند درباره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت عیسی  
فرمود: طَوَبَى لَهُ مِنْ نَبِيٍّ وَ طَوَبَى لِأُمَّةٍ إِنْ هُمْ لَقَوْنَى عَلَى سَبِيلِهِ.  
«خوشابه حال این پیغمبر و خوشابه حال امّت او اگر در حالی که بر راه  
و روش پیغمبرشان هستند مرا ملاقات کنند، نه اینکه طبق هواهای  
نفسانی خود به هر راهی بروند.» الان می خواهم به طهران بروم، بگویم  
میل پیدا کردم از راه اصلی نروم و از راه دیگری بروم؛ آقا این بپراهه  
است، انسان گم می شود و به هلاکت می رسد!

میلاد با سعادت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم  
است. این شب خیلی محترم است و همچنین فردا خیلی محترم است و  
در آن زیارت حضرت رسول وارد شده است. حضرت را از راه دور  
زیارت کنید! خود حضرت می فرماید: «هر کس به من سلام کند از او  
دستگیری می کنم». <sup>۲</sup>

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۷۲.

۲. ابن قولویه در کامل الزیارات از حضرت امام زین العابدین علیه السلام نقل  
می کند که: قالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ زَارَ قَبْرِيَ بَعْدَ مَوْتِي كَانَ كَمَنْ هَاجَرَ  
إِلَيْهِ فِي حَيَاتِي؛ فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعُوا فَابْعَثُو إِلَيَّ السَّلَامَ، فَإِنَّهُ يَلْعَنُّي. (کامل الزیارات، ص ۱۴)  
همچنین از حضرت امام صادق علیه السلام روایت می کند که: قالَ ⇣

امشب شب خیلی عزیزی است، فردا همین طور! از حضرت آنچه را خیر ماست که همان عبور از دنیا و نفس باشد بخواهیم! از حضرت بخواهیم: هرچه نفس داریم، هرچه آمال داریم همه را محظوظ کرده و از بین ببرد و خدا را جایگزین آن فرماید.

**اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجْلُ فَرْجَهُمْ وَالْعَنْ عَدُوَّهُمْ**

«الْحُسَيْنُ بْنُ عَلَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَالَّهِ وَسَلَّمَ: يَا أَبْنَاهَ! مَا جَزَاءُ مَنْ زَارَكَ؟ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَالَّهِ وَسَلَّمَ: يَا أَبْنَائِي! مَنْ زَارَنِي حَيًّا أَوْ مَيِّتًا كَانَ حَقًّا عَلَيَّ أَنْ أَزُورَهُ يَوْمَ الْقِيمَةِ وَأَخْلَصَهُ مِنْ ذُنُوبِهِ. (همان مصدر)

محلس دسم

افتراء به اهل توحید و عرفان



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنِ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

از زمان صدر اسلام مخالفین و معاندین، در مقابل حق و منطق حق، منطقی نداشته و برای زدودن و ابطال حق و به کرسی نشاندن باطلشان به هر دروغ و افتراء و تهمتی متولّ می‌شدند.

**اتهام و افتراء به أمیرالمؤمنین عليه‌السلام و شیعیان**

شما وقتی تاریخ را نگاه می‌کنید می‌بینید در زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآل‌ه‌وسلّم منافقین مدینه نسبت به مؤمنین و مؤمنات از هیچ تهمتی‌ای نداشتند و نسبت به أمیرالمؤمنین عليه‌السلام بد و ناسرا گفته و فحش می‌دادند.

بعد از رحلت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآل‌ه‌وسلّم وقتی ماجراهی سقیفه بنی‌ساعده را ورق می‌زنیم می‌بینیم به خلافت رسیدن أبو‌بکر روی حقدبازی و مکر و فریب و اتهام به أمیرالمؤمنین عليه‌السلام بود و برای گرفتن فدک نیز بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآل‌ه‌وسلّم افتراء زده که ایشان فرموده‌اند: **إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَانْوَرَثُ، مَا تَرَكْنَاهُ**

صادقة<sup>۱</sup>. «از ما گروه انبیاء اصلاً کسی ارث نمی‌برد و چیزی به ارث نمی‌گذاریم؛ هرچه از ما می‌ماند صدقه است.» که در احتجاجات حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها درباره فدک، أبو بکر رسوایش و حقانیت آن حضرت بر ملا شد. همچنین در احتجاجاتی که أمیرالمؤمنین عليهالسلام درباره خلافت داشته حقانیت خود و بطلان حکومت أبو بکر را ثابت کردند.

وقتی صفحات تاریخ را تورّق می‌کنیم می‌بینیم پر از افتراء و دروغ است! به کرسی نشستن خلفای جور همه روی حقه بازی و کلک است، روی دروغ و افتراء به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که مثلاً ایشان چنین و چنان گفتند.

در زمان خلافت أمیرالمؤمنین علی بن أبي طالب عليهالسلام هم این معنی بود و معاویه برای دوام و بقاء سلطنت خود، حدیث جعل می‌کرد؛ چه پولهای خرج می‌کرد که از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در منقبت معاویه و آل أبو سفیان و مذمت أمیرالمؤمنین عليهالسلام حدیث جعل کنند، إلى ماشاء الله!

حالاً بگذریم از سبّ و لعنی که در خطبه‌های نماز جمعه می‌کردند و معاویه دستور داده بود در خطبه نماز جمعه حتماً باید علی بن أبي طالب سبّ و لعن شود و این کار را انجام می‌دادند. همچنین شیطنت‌هائی که می‌کردند تا بچه‌ها با بعض أمیرالمؤمنین عليهالسلام رشد و نمو کنند.<sup>۲</sup>

۱. بحارالأنوار، ج ۲۹، ص ۱۱۱ و ۱۳۴ و ۲۰۱ تا ۲۰۳.

۲. الغدیر، ج ۱۰، ص ۳۶۱ تا ۳۷۳.

معروف است که: مثلاً به عنوان هدیه بزرگ‌ای به این فرزندان می‌دادند، وقتی این بزرگ‌می‌شد و با اهل منزل و بچه‌ها انس می‌گرفت، آن را شبانه می‌زدیدند؛ چه کسی زدید؟! می‌گفتند: علی زدیده است! اصلاً شما تصوّر این معانی را بکنید!

آن قدر نسبت به أمیرالمؤمنین و خاندان پیغمبر و شیعیان و پیروان أمیرالمؤمنین علیه السلام افتراء و تهمت زدند که بعضی از اهل سنت در رد آنها کتاب نوشته‌اند؛ در رد افراد کذابی که جعل حدیث می‌کردند، کتاب نوشته‌اند که اینها از درجه اعتبار ساقط هستند.

این صحیح بخاری را ببینید، چقدر روایات مجعله دارد! کتابی که نزد اهل سنت محترم بوده و آن را از مسلمات می‌شمارند پر از احادیث مجعله است.

الآن هم همین طور است؛ اهل سنت در مقابل حقانیت أمیرالمؤمنین علیه السلام و خلافت بالافصل حضرت و حقانیت فاطمه زهراء السلام الله علیها اصلاً نمی‌توانند قد علم کرده دلیلی اقامه کنند و حربه ایشان تهمت و افتراء است، دروغ است، تهمت می‌زنند و نسبت‌های ناروا می‌دهند؛ حربه آنها این است.

### مخافت با اهل عرفان

این حربه الآن هم ادامه دارد، نه فقط نسبت به شیعه که اهل تسنن در مقابل حق عناد داشته و حق را تکذیب می‌کنند، بلکه نسبت به اهل توحید و اهل عرفان که دشمنان اهل عرفان نیز به این حربه متمسّک شده افتراء می‌بنندند.

به مرحوم قاضی رضوان الله تعالى علیه نسبت‌های ناروا می‌دادند،

فحش می‌دادند، و غیر از خواص که در محضرشان درس می‌خواندند کسی به ایشان اعتنای نداشت و نزد به‌ظاهر عالمان آن زمان، مطرود بوده، کسی برای ایشان وقوعی قائل نمی‌شد.

مرحوم آقای انصاری در همدان مطرود اهل علم بودند. بله! مرحوم آخوند ملا علی همدانی رحمة الله عليه که مجتهد مسلم بود و از مراجع و استوانه‌های علمی همدان به شمار می‌رفت، به مرحوم آقای انصاری رضوان الله تعالى عليه احترام می‌گذاشت و بعد از رحلت آقای انصاری در آن جوّ ضد عرفانی همدان، برای ایشان سه روز تمام ختم گرفتند و خودشان از ابتداء مجلس شرکت کرده و دم در ایستاده بودند. شنیده شده که وقتی مرحوم آقای انصاری رضوان الله تعالى عليه حرکت می‌کردند بعضی از این آقایان روی ایشان آب دهان می‌انداختند! کسی که جرقه عشق إلهی بر جانش خورده و نسائم رحمت إلهیه بر قلب منورش وزیده، آیا باید آنقدر مطرود باشد که آب دهان به صورت او انداخته شود؟! کسی که از دنیا اعراض کرده و طالب خداست باید این چنین باشد؟!

آقا همیشه می‌فرمودند: **مُحِبُّ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا غَرِيبٌ**. «کسی که خدا را دوست دارد در دنیا غریب است».

اصلاً طبیعت و لازمه محبت پروردگار این است که انسان در غربت باشد، حالا در متن واقع چه ارتباطی بین محبت و غربت وجود دارد که: **مُحِبُّ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا غَرِيبٌ**? شاید به واسطه اعراض از اهل دنیا باشد؛ اهل دنیا فرقی نمی‌کند که عمامه به سر باشد یا نباشد؛ کسی که هوای او هوای دنیائیست ولو عمامه بر سر داشته باشد اهل دنیا محسوب

می شود. کسی که هم و غم او غیر خداست اهل دنیا محسوب می شود حتی اگر عمامه بر سر داشته و عالم مشهوری باشد!

مگر مرحوم آقای حاج شیخ حسنعلی نخودکی رحمة الله عليه نفرمود که: در نجف در حرم أمير المؤمنین عليه السلام یکی از مراجع را به صورت خوک دیدم، مرجع تقليد است، شهرت دارد ولی صورت بروزخی او شکل خوک است!

آقای حاج شیخ حسنعلی آدم زحمت کشیده و رنج دیده ای بود. آقا می فرمودند: گرچه به درجات عالیه از فناء دست پیدا نکرده بود ولی رنج و زحمت بسیار کشیده و اهل زهد و ریاضتهای سخت بود، شبها تابه صبح عبادت می نمود و خدا مقداری از پرده را از جلوی چشم او برداشته بود و می دید.

بله به کمال نرسیده بود و می گویند: در اواخر عمر خود به این معنی تفوّه کرده بودند که بعد از مرحوم استادشان حاج محمد صادق تخته فولادی، دنبال کسی هستند که از ایشان دستگیری کند! ایشان به کمال نرسیده بودند ولی إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ.<sup>۱</sup> «خدا اجر نیکوکاران را تضییع نمی کند». هر کسی هر قدمی بردارد به همان مقدار به او اجر می دهند. آقا می فرمودند: هر چه کاسه بیاوری آش می خوری؛ اگر کاسه کوچک یا بزرگ باشد به همان مقدار آش می خوری. این کارهائی که آشیخ حسنعلی نخودکی انجام می داد دلالت بر کمال ایشان ندارد؛ کسی که در راه خدا باشد و هنوز از نفس نگذشته

۱. ذیل آیه ۱۲۰، از سوره التوبة.

کارهای مهمتر از این انجام می‌دهد و اصلاً آینها دلالت بر کمال ندارد. ایشان ریاضت کشیده بود، زحمت کشیده بود، صورت بروزخی افراد را می‌دید. این ماجراهی مکافته آقای حاج شیخ حسنعلی را مرحوم آیة‌الله حاج سید احمد خوانساری نقل کردند و وقتی از ایشان سؤال شده بود که نام آن مرجع چیست؟ گفتند: مرحوم شیخ حسنعلی نام او را به من گفت ولی من نمی‌گویم. آقای خوانساری خیلی محظوظ بودند، خدا رحمتشان کند!

اهل عرفان از دنیا اعراض کرده و به آخرت روی آوردن و کسی‌که به صورت خوک است نمی‌تواند ایشان را ببیند، نمی‌تواند آدم واقعی را ببیند، اصلاً نفسش مرحوم قاضی را قبول نمی‌کند، مرحوم آقای انصاری رضوان‌الله‌تعالیٰ علیه را، آقا را نمی‌تواند قبول کند، نمی‌تواند قبول کند! اگر در جائی هم با ایشان مواجه شود صورتش را آن طرف می‌کند و سریع حرکت می‌نماید؛ **كَانُهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنْفِرٌْ \* فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ**.<sup>۱</sup>

کسی‌که از ولی خدا اعراض کند از حق اعراض کرده و به همان مقدار از أمیرالمؤمنین علیه‌السلام دور شده است و بدخت دنیا و آخرت است! چون از این نشئه دنیا که خارج شویم در تمام موافق بعدی سر و کارمان با أمیرالمؤمنین علیه‌السلام است؛ مگر نفرمود:

**يَا حَارُّ هَمْدَانَ مَنْ يَمْتُ يَرْنِي مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قُبْلًا**<sup>۲</sup>

۱. آیه ۵۰ و ۵۱، از سوره ۷۴: المدثر.

۲. الأَمَالِي شیخ طوسی، ص ۶۲۷.

«ای حارث هَمْدَانِی! هر کس بمیرد، مرا خواهد دید؛ چه از مردمان  
مؤمن باشد و چه از مردمان منافق دویین و خود پسند.»  
مگر آیة‌الله حاج سید احمد کربلایی نفرمود: «فردای قیامت در  
محضر جدّم رسول خدا، که حکومت در دست ماست، از شما شکایت  
خواهم کرد و از شما راضی نخواهم شد.»<sup>۱</sup>  
در آن عالم، سلطنت برای اولیاء خداست؛ با اولیاء خدا که  
نمی‌شود در افتاد.

بس تجربه کردیم در این دیر مکافات  
با دردکشان هر که درافتاد برافتاد<sup>۲</sup>  
این کلام حافظ قول صدق و قول حق است؛ آقا به بنده فرمودند:  
مرحوم آقای انصاری و مرحوم آقای حدّاد به من فرمودند: آقا سید  
محمد حسین! از کسی ناراحت نشو، تو از هر کسی ناراحت شوی دنیا و  
آخرتش بر باد می‌رود! دنیا و آخرتش بر باد می‌رود! آقای حدّاد  
می‌فرمودند: آقا سید محمد حسین! از کسی ناراحت نشو که دنیا یاش  
آتش می‌گیرد!

این معنا را ما در مواردی دیدیم. از جمله در طهران دو نفر در امر  
تجارتی اختلاف کردند که یکی از رفقاء خصوصی مرحوم علامه بودند  
و دیگری از رفقاء مسجدی. دعوا را خدمت آقا آوردند و ایشان  
فرمودند: من حکم می‌کنم به مثل حکم أمیر المؤمنین علیه السلام، ولی

۱. توحید علمی و عینی، ص ۲۵.

۲. دیوان حافظ، ص ۸۲، غزل ۱۸۲.

اگر کسی خلافش را انجام دهد زندگیش آتش می‌گیرد. طرفین این مطلب را پذیرفتند و آقا حکم کردند بر له یکی و علیه دیگری و آن شخص که علیه او حکم کرده بودند قبول نکرد و یک هفته طول نکشید که تمام سرمایه‌اش آتش گرفت.

ایشان درباره امور دنیوی از کسی ناراحت نمی‌شدند؛ با آن سعهٔ صدری که داشتند امکان نداشت از کسی رنجیده شوند؟! فقط در أمر آخرت ناراحت می‌شدند آن هم بعد از اینکه اتمام حجّت می‌کردند، نه تنها اتمام حجّت می‌کردند بلکه بالاتر از اتمام حجّت برای نجات اشخاص تلاش می‌کردند و از خودشان مایه می‌گذاشتند.

علی‌ایّ حال، بحثمان در این بود که از صدر اسلام حربه منافقین و دشمنان و معاندین إفتراء و تهمت زدن بوده است و این اتهام زدن نسبت به أولیاء خدا نیز سریان داشته و جاری بوده است؛ به آقای انصاری تهمت می‌زدند و همین‌طور به مرحوم قاضی و سائر أولیاء خدا تهمت می‌زدند. باب افتراء باز است، جلوی زبان مردم را که نمی‌شود گرفت، زحمت و مؤونه‌ای هم که ندارد، همین‌طور تهمت می‌زنند.

واقعاً این معنا روشن و مبرهن می‌شود که: **مُحِبُّ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا غَرِيبٌ**. «کسی که خدا را دوست دارد در دنیا غریب است». وحید است، تنهاست، کسی را ندارد!

### ملاصدرا و حکمت متعالیه

در زمان حیات آقا شخصی به نام «پویان» در ضمن نامه‌ای از آقا سوال کرده بود که شخص معتمدی از فرقهٔ شیخیه به ملاصدرا نسبت داده که ایشان طرفدار لواط با بچه‌ها بوده است، آیا این نسبت درست است؟

در اینجا متن جواب آقا را قرائت می‌کنیم که خیلی جواب پر محتوای است:

«بسم الله الرحمن الرحيم»

جناب محترم آقای پویان زید توفیقه!

بعد از سلام و إکرام، نامه‌ای به نشانی و نام سرکار رسید که در آن مرقوم داشته‌اید که شخص معّمّمی که از فرقه شیخیّه بوده است، گفته است که ملاصدرا در جلد هفتم از چاپ جدید آسفار در فصلی به نام عشق مجازی به طرفداری از لواط با بچگان، مطالبی نگاشته و در آنجا از این امر دفاع کرده است و از حقیر واقعیّت این اخبار را خواسته بودید.

عرض می‌شود: این خبر دروغ محضور است و افتراء و اتهامی

است که قابل آمرزش نیست و در موقف عرصات باید جواب دهنده.

فخر فلسفه اسلام مرحوم صدرالمتألهین که اصولاً مبنای فلسفه خود را با مشاهدات عرفانی و وجودانی و تطبیق کامل با شرع و شریعت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم پایه‌ریزی کرده است و خود در سیر و سلوک، همین راه را طی کرده و هفت بار پیاده به مکّه معظّمه مشرف شده و در سفر آخر، در راه رحلت کرده است و در اقامتگاه خود در قهستان قم هر وقت به مطلب دشواری دچار می‌شده است برای حل علمی آن به قم می‌آمده و در کنار قبر حضرت معصومه سلام الله علیها متولّ می‌شده است تا در همانجا برای او آن مشکله علمی حل می‌گردیده است، را به جهت فرار از فلسفه عمیق و حکمت متعالیه او که زنده‌کننده جانها و رشددهنده افکار به مبانی حقیقت و آبشخوار شریعت است، به چنین افتراءهایی متهم نمودن گناهی غیر قابل غفران است.

ملّا صدر ارضوان الله تعالى عليه در فصل پانزدهم به اثبات رسانیده است که جمیع موجودات عاشق خداوند متعال هستند و همگی مشتاق لقاء او بوده و در وصول به دار کرامت او رهسپارند و در فصل شانزدهم با بیانی دیگر معنای سریان عشق را در تمام اشیاء مدلل ساخته است و در فصل هفدهم به اثبات رسانده است که گرچه معشوق حقیقی برای جمیع موجودات همان خیر مطلق و جمال اکمل یعنی ذات حضرت واجب الوجود است إلّا اینکه هریک از اصناف موجودات معشوق خاصّی دارد که به واسطهٔ تعشّق با او راه به سوی عشق ذات ذوالجلال پیدا کند و جمیع معشوقان عالم، حجاب و پرده برای لقاء و وصول خدا هستند.

و در فصل هجدهم مدلل ساخته است که در عالم وجود، هر مرتبهٔ مادون نسبت به مرتبهٔ مافوق عشق می‌ورزد و برای وصول به آن مرتبه به واسطهٔ قوّهٔ شوقي که دارد در حرکت آمده و سیر تکاملی خود را انجام می‌دهد و در فصل نوزدهم بحثی در عشق کسانی که دارای روح لطیف و نفس آرام و ظرافت طبع و دقّت در امور لطیفه و دقیقه دارند می‌نماید و به اثبات می‌رساند که جمال در عالم وجود یک اسم از اسماء خداوند است و بر اساس: إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ، گرایش به جمال و حسان الوجه جزء غریزهٔ فطری برای پیمودن سیر تکامل و وصول به منبع جمال و کمال است و بر همین اساس از رسول اکرم صلی الله علیه وآلہ وسّلّم وارد شده است: اطْلُبُوا الْخَيْرَ عِنْدَ حِسَانِ الْوُجُوهِ، و نیز از رسول اکرم صلی الله علیه وآلہ وسّلّم وارد شده که: مقرّر داشته بودند کسانی که از قبیل طوائف و اقوام به عنوان نمایندگی و پیغام

به حضورش مشرّف می‌شدند دارای دو خاصه باشند؛ یکی نامشان خوب باشد و دیگر آنکه زیباچهره و نیکوروی باشند.

ملاصدرا پس از بحث طویل اثبات می‌کند که عشق که همان تجاذب ارواح و نفوس باشد یک امر معنوی و روحانی است و عشقی که مبدأ آن قوای بهیمیّه و شهوت باشد عشق نیست. آن عشق معنوی است که سالک را از مراحل مجاز عبور می‌دهد، و حتی مثال می‌زند که مجنون چنان غرق در واقعیّت و حقیقت و خالق و مدبر لیلی شده بود که چون لیلی به سراغ او آمد و گفت: من لیلی هستم، مجنون گفت: مرا با تو کاری نیست! دَعِيْ نَفْسَكِ عَنِ فِإِنْ عِشْقُكِ شَغَلَنِي عَنِكِ. «دست از من بدار! من اینک چنان مستغرق در حقیقت شده‌ام که دیگر نیازی به تو ندارم.» این محصل مطلب و خلاصه‌ای بود که عرض شد، آنگاه دشمنان حکمت اسلام، تحریف و تصحیف نموده و با آن عبارتی که نمونه آن را آورده‌اید، ذکر می‌کنند. این است کتاب *أسفار صدرالمتألهين* که در همه مکاتب و مدارس موجود و علماء و فضلاء پیوسته با آن سرو کار دارند. حقیر وقت برای پاسخگویی به سؤالات را ندارم چون فعلاً تمام اوقات روز من صرف نوشتمن دوره علوم و معارف اسلام می‌شود و إن شاء الله تعالى با انتشار آن دوره، به تمامه و کماله تمام این‌گونه اشکالات رفع می‌گردد و چون این اتهام به حکیم عظیم‌القدر اسلام بود لذا به جواب آن مبادرت شد.

و السّلام عليكم و رحمة الله و بركاته

سید محمدحسین الحسینی الطهرانی

مشهد مقدس، ۱۰ شوال ۱۴۰۵

رضوان الله تعالى عليه! إن شاء الله خدا روح ایشان را از همه  
دوستان و رفقا و از همه محبین، شاد بگرداند! نثار روح مطهر و طاهر و  
بزرگشان رَحِمَ اللَّهُ مِنْ يَقْرَأُ الْفَاتِحَةَ مع الصّلوات.  
**اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرْجَهُمْ وَالْعَنْ عَدُوَّهُمْ**

مجلس یازدهم

حُقْنَيْتِ فَعْلِ وَلَيْ خَدَا (۱۱)



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ  
 وَلَعَنَّهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْأَنَّ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ  
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

مصلحت ساز بودن امر و فعل ولی خدا  
 مرحوم حضرت آیة الله علامه والد معظم رضوان الله تعالى عليه در  
 کتاب شریف امام شناسی می فرمایند:  
 «فعل ولی خدا حق است و حق جز آن چیز دگری نیست؛ نه آنکه  
 حق چیزی است و ولی خدا فعلش را برابر حق منطبق می نماید. مصلحت  
 و حکمت غیر از فعل خدا و فعل امام چیز دگری نیست، تا خداوند  
 کارش را طبق مصلحت قرار دهد و امر کند تا امام کارش را برابر آن منطبق  
 سازد».

نفس کار خدا مصلحت است. نفس فعل ولی خدا مصلحت و  
 مصلحت ساز است. باید مصلحت و حق را از فعل امام و ولی خدا  
 جستجو کرد، نه آنکه مصلحتی و حقیقی را در اندیشه پنداشت، آنگاه نظر  
 نمود که کار امام چنین است یا چنان؟! این مطلب از دقایق و رموز عالم  
 توحید است.

حضرت رسول الله درباره حضرت أمیرالمؤمنین علیهمالسلام عرضه می‌دارد به خداوند: **اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ!** «بار خداوندا حق را به پیروی و تبعیت علی به گردش آور هر آنجاکه علی می‌گردد.» و عرضه نمی‌دارد: **اللَّهُمَّ أَدِرْ عَلَيَا مَعَ الْحَقِّ حَيْثُ دَارَ!** «بار خداوندا علی را به پیروی و تبعیت حق درآور هر کجاکه حق آنجاست.» و علی هذا فعل امام عین حق است، در کمال صحت و راستی و

<sup>۱</sup> درستی می‌باشد چه بفهمیم یا نفهمیم.»<sup>۱</sup>

همان‌طور که فرمودند، این مطلب از دقائق معارف إلهیه است؛ این‌طور نیست که مصلحت چیزی باشد و فعل ولی خدا منطبق بر آن باشد، بلکه نفس فعل ولی خدا مصلحت است. همین‌که ولی خدا نسبت به فعلی أمر کند که شما این‌کار را انجام دهید، نفس همین امر مصلحت بوده و مصلحت‌ساز است.

باید مصلحت و حق را در فعل امام و ولی خدا جستجو کرد، نه اینکه مصلحت و حقی در اندیشه پنداشت، آنگاه به کار امام نظر نمود که آیا مطابق مصلحت هست یا خیر؟

این مطلب خیلی دقیقی است که مصلحت یک أمر خارجی نیست که ما ابتدا آن را إحراز کنیم و بعد بخواهیم با عقول ناقصمان فعل و قول امام را بر آن تطبیق دهیم، بلکه مصلحت نفس فعل و قول امام علیه السلام است. امام که می‌فرماید: این کار را انجام بده! خود این مصلحت بوده و مصلحت‌ساز است.

---

.۱/ امام‌شناسی، ج ۱۵، ص ۲۸۹ و ۲۹۰.

بنده از علمائی که دارای معارف إلهیه هستند کسی را ندیدم که به این شکل این مطلب را بیان کرده باشد.  
در ادامه می‌فرمایند:

«ما باید برای امام‌شناسی و معرفت به خصوصیات مراحل سیر و سلوک امام، برویم و با نهایت کنجکاوی، حقیقت و عقیده و صفات نفسیه و افعال خارجیه وی را بسنじم، و او را کما کان و حیث ما کان، اسوه و الگوی خود در جمیع شؤون قراردهیم، نه آنکه در تصوّر و خاطره خود امامی درست کنیم و سپس آن را تحمیل بر امام موجود در خارج بنماییم. آن دوّمی امام خارجی و واقعی نمی‌باشد، امامی است پنداری و تخیلی و وهمی. آنگاه اگر از او تبعیت کنیم، از امام حقیقی پیروی نکرده‌ایم، بلکه از امام تصوّری خودمان و در حقیقت از خودمان تبعیت نموده‌ایم. و چه بسا عمری را به نام امامت و ولایت سپری نموده باشیم و فی الواقع از نفس خود تجاوز ننموده و تبعیت از غیر آن نکرده باشیم. در این صورت عمری نفس پرست بوده‌ایم، نه خدا پرست، و نه پیرو و تابع امامی که خداوند برای ارشاد و هدایت ما به ما نشان داده است.»<sup>۱</sup>

### جمود اهل ظاهر

سپس مطالب نفیس و بسیار عالی‌ای بیان می‌کنند تا به اینجا می‌رسند:

«امروزه حوزه علمیه قم از برکت مجاهدات استادنا الأعظم علامه

۱. همان مصدر، ص ۲۹۰.

آیة الله حاج سید محمد حسین طباطبائی تبریزی اعلیٰ الله مقامه و تدریس حکمت و فلسفهٔ إلهی، قدری از جمود بیرون آمده و به عقائد قشری در معارف دینیهٔ اکتفا نمی‌گردد، ولی در این حوزهٔ خراسان به قدری عقائد شیخیه و میرزاچیه در قالب ولایت اهل بیت رواج دارد که به کلی باب عرفانِ إلهی، چه از جهت شهود، چه از جهت برهان، مسدود شده و همگی اهل علم به ظواهر اخباری که بیشتر به مذاهب حشویه و ظاهريّه مشابه است، بدون مراجعه به سند و تأمل و دقّت در محتوای آن پرداخته، خود و جمعی را به دنبال خود به سوی ضلالت می‌برند.

اگر ما قدری بیشتر کنگکاوی می‌نمودیم، و در نتیجهٔ ائمهٔ طاهرين سلام الله عليهم أجمعين را آن‌طور که بودند می‌شناختیم، معارف دینیهٔ ما بدین صورت جمود و رکود در نمی‌آمد.»<sup>۱</sup>

### برخی از احوالات مرحوم علامه (ره)

در خاطرم هست که جوانهای مشتاق کراراً می‌خواستند برای گرفتن دستور خدمت آقا شر فیاب شوند و می‌گفتند: پدر شما در کتاب نفیس لَبَّ الْبَاب بیان داشته‌اند که راه خدا را بدون استاد نمی‌توان طی نمود. و ما استادی را نمی‌شناسیم! حتی بعضی سؤال می‌کردند که: ما در فلان شهر هستیم به آقا بگوئید اگر استادی در آنجا هست به ما معرفی کنند که خدمتشان رسیده کسب فیض کنیم. آقا می‌فرمودند: من کسی را نمی‌شناسم!

واز آن طرف هم کثرت اشتغالات ایشان، چه اشتغالات نفسیه و

۱. همان مصدر، ص ۲۹۳.

روحیه ایشان و چه اشتغال به نوشن دورة علوم و معارف و همچنین اشتغال به تربیت شاگردان، دیگر مجالی برای ملاقات با افراد خارجی قرار نداده بود و اصلاً مجالی نداشتند و حتی در مجالس ضروری که به حسب ظاهر می‌بایست در آن مجالس شرکت کنند نمی‌توانستند شرکت نمایند.

یعنی از طرفی کثرت اشتغال به نوشن دورة علوم و معارف و از آن طرف شدت ورود عوالم توحیدی، اصلاً مجالی برای مراجعه و ملاقات نمی‌گذاشت. البته خود ایشان هیچ ظهور و بروزی نداشتند ولی دائمًا مشغول به این عوالم بودند. از حرفاها عجیب ایشان در مطالب توحیدی و شهود عوالم توحید این معنا مشهود بود.

خیلی‌ها اظهار می‌کردند که فقط یک دقیقه آقا را ببینند، یا اصلاً می‌گفتند: اجازه دهید همین طور که ایشان در کتابخانه مشغول هستند ما از پشت شیشه ایشان را ببینیم. حتی یکی از زمنده‌های جبهه که مجروح شده بود و پاهایش را از دست داده بود، با چرخ در منزل آمد و گفت: من تمام کتابهای آقا را خوانده‌ام و می‌خواستم آقا را زیارت کنم. بنده با اینکه آقا فرموده بودند: شما هیچ کس را برای ملاقات و دیدن معرفی نکنید! ترجمًا علیه خدمت آقا عرض کردیم و خانم والده هم حرف حقیر را تأیید کردند، خلاصه آقا مکرهاً تشریف آوردن و کنار در به بنده فرمودند: آقا حال مساعد نیست و وقتی ایجاب نمی‌کند. دو، سه دقیقه بیشتر طول نکشید که آقا همین طور سر به پائین به آنجا رفتند، وقتی برگشتند به من گفتند: آقا حال من بد شد!

آن بنده خدا خیلی خوشحال و مسرور شد و رفت، ولی آقا

حالشان بد شد، چون آقا در عوالمی بودند که مراجعة افرادی که در عالم کثرت و در عالم طبع بودند اگرچه به حسب ظاهر انسانهای خوبی بودند، برایشان سنگین بود.

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان

قال و مقال عالمی می‌کشم از برای تو<sup>۱</sup>

خیلی در نشست و برخاستها اذیت می‌شدند حتی از دیدار بعضی از رفقا. یادم هست که ایشان می‌فرمودند: هرکس من را می‌خواهد، من از رفقای خود جدا نیستم، هرکس مرا دوست دارد، راهمان را دوست دارد، باید رفقای ما را هم دوست داشته باشد، بین من و رفقا انفکاکی نیست، رفقای ما افرادی هستند که به خاطر خدا در راه خدا قرارگرفته و مسیر ایشان مسیر خدادست.

در عین حال که این طور به دوستان و رفقا اهمیت می‌دادند و واقعاً از جان و دل دوستشان داشته و برای هدایت و سیر تکاملی رفقا مایه می‌گذشتند، وقت می‌گذشتند و برایشان صحبت کرده مسائلشان را حل می‌کردند، در عین حال گاهی وقتها احوالشان طوری بود که نمی‌توانستند با بعضی ملاقات کنند و برایشان سنگین بود.

تبعیت از هوای نفس و امام تخیلی

این مسأله بدین جهت است که سالک راه خدا باید آنقدر مسیرش را واضح و روشن و دقیق بپیماید که یک ذره از آن صراط مستقیم تخطی نکند، یک ذره تخیلات و توهّمات و پندارها در قوای

<sup>۱</sup>. دیوان حافظ، ص ۱۹۰، غزل ۴۱۷.

متخیله و متفکره و واهمه او خطور نکند و همان طور که آقا فرمودند، نباید در تصویر و خاطره خود امامی پنداری و تخیلی و وهمی درست نموده از او تبعیت کنیم که در این صورت در حقیقت از خود تبعیت نموده‌ایم، و چه بسا عمری را به نام امامت و ولایت سپری کرده باشیم، و فی الواقع از نفس خود تجاوز ننموده و تبعیت از غیر آن نکرده باشیم. آقا می‌فرمودند: افرادی که نماز می‌خوانند، نوعاً به دنبال نفس خود هستند؛ نماز می‌خوانند ولی در واقع خدا را سجده نمی‌کنند، عبادت ایشان عبادتهای نفسانی بوده و چون نفس، علاقه به عبادت دارد عبادت می‌کنند و برای خدا عبادت نمی‌کنند. آن قدر این معنا را شیرین بیان فرموده و شرح می‌دادند که واقعاً برای انسان واضح و برهانی می‌شد که عبادتهایی که انسان انجام می‌دهد همه برای نفس است.

حضرت امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: إِنَّ الْعَبَادَةَ ثَلَاثَةٌ: قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَوْفًا فَتَلَكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى طَلَبَ الثَّوَابِ فَتَلَكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حُبًّا لَهُ فَتَلَكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ وَ هِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ.<sup>۱</sup>

«عباد سه دسته هستند: قومی خدا را از روی ترس عبادت می‌کنند، این عبادت، عبادت بندگان است.» یعنی مولی با چوب بالای سر ایستاده و او چون از چوب می‌ترسد هرچه مولی بگوید اطاعت

۱. الكافی، ج ۲، ص ۸۴؛ و نیز از حضرت أمیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که می‌فرمایند: إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتَلَكَ عِبَادَةُ التُّجَارِ وَ إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتَلَكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَ إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتَلَكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ. (نهج البلاعه، حکمت ۲۳۷، ص ۵۱۰)

می‌کند. «و قومی خدا را برای رسیدن به بهشت و ثواب إلهی عبادت می‌کنند، این عبادت، عبادت مزدوران است.» مثل شخصی که شما اجیر کرده‌اید تا برای شما کار کند و اگر به او پول نمی‌دادید برای شما کار نمی‌کرد، عاشق چشم و ابروی شما که نیست، به خاطر پول کار می‌کند! «و قومی خدا را عبادت می‌کنند امّا از روی محبت و عشق به خدا، این عبادت، عبادت أحرار است.» عبادت انسانهای حرّ و آزاد مرد است.

عبادتی که برای إسقاط تکلیف و یا برای رسیدن به بهشت باشد عبادتهای نفسانی بوده و انسان را به جائی نمی‌رساند، به حقیقت واصل نمی‌کند. عمدۀ آن عبادتی است که از روی محبت و عشق به پروردگار انجام گیرد که این عبادت است که انسان را به حقیقت می‌رساند.

لذا در دعا داریم که: اللَّهُمَّ... ارْزُقْنِي حُبَّكَ.<sup>۱</sup> «خدایا محبت خودت را نصیب مابگردان!» محبت خدا که بیايد، خودبه خود اعمال هم در آن سلک قرار گرفته رنگ محبت می‌گیرد، امّا اگر محبت نباشد اعمال انسان ارزش واقعی خود را از دست داده و انسان به آن کمالی که باید بهواسطه این اعمال بر سد نمی‌رسد.

### أولياء خدا و افراد متمرّد

بعضی‌ها خدا و ائمّه و أولیاء خدا را دوست دارند امّا برای نفس خود دوست دارند و تا هر کجا که مشتبهیات نفسانی آنها راه بیايد هستند و اگر راه نیامد از همان جا می‌بُرند! آقا می‌فرمودند: این طرز، طرز سلوک نیست، طرز شاگردی نیست که همیشه استاد با شاگرد خود مماثلات کند

۱. مفاتیح الجنان، ص ۱۲۵. (مناجات المحبّين)

و پا به پای او راه بیاید!

نمی‌شود که هر کاری این بچه میل داشت انجام دهد، پدر قبول  
کند؛ ممکن است یک وقت میل داشته باشد سمّ بخورد! می‌فرمودند:  
بعضی از نفوس این طور هستند و وظیفه استاد این است که آنچه را خطاب  
می‌بیند به او تذکر دهد و اگر نگوید خلاف کرده است. بعد می‌فرمودند:  
ما بعضی وقتها گیر می‌کنیم اگر خطای او را بگوئیم نمی‌تواند تحمل کند  
و می‌برد؛ یعنی من ولی خدا را می‌خواهم امّا تا آنجا که با مشتهیات و  
خواسته‌های نفسانی من در تضاد نباشد، امّا اگر تضاد پیدا کرد من  
ولی خدا را نمی‌خواهم!

من امام زمانی را می‌خواهم که حکم به جهاد ندهد، اگر حکم به  
جهاد داد، نعوذ بالله من اصلاً این امام زمان را قبول ندارم و نمی‌خواهم!  
من أمیرالمؤمنینی می‌خواهم که وقتی قرآنها را بالای نیزه کردنده به حرف  
ما گوش دهد و جنگ را خاتمه دهد، اگر خاتمه نداد بر او شمشیر  
می‌کشیم! كما اینکه کشیدند، همانهائی که از بس سجده کرده بودند  
پیشانی‌هایشان پینه بسته بود و برای بعضی شبیه شد که نکند حق با اینها  
باشد!

این همان امام تخیلی و پندرای و توهّمی است که انسان در خارج  
مصلحتی ببیند آن وقت فعل امام را برابر آن تطبیق کند که آیا فعل امام دارای  
آن مصلحت هست یا نیست؟ و اگر امام با افرادی که قرآن را بر سر نیزه  
کرده‌اند بجنگد می‌گوید: فعل او خلاف مصلحت بوده پس او امام  
نیست. و اساس امامت را می‌زنند و کافر می‌شود.

آقا می‌فرمودند: این افراد بارشان برای أولیاء خدا خیلی سنگین

است؛ اگر ولیٰ خدا اشتباهشان را بگوید تحمل نمی‌کنند و اگر نگوید خلاف کرده است، چون همان‌طور که با غبان وظیفه‌اش این است که شاخ و برگ اضافی درخت را بزند و اگر نزند خلاف وظیفه‌اش عمل کرده است، استاد هم وظیفه‌اش این است که اشتباهات را تذکر بدهد.

بعد می‌فرمودند: این مصیبت از اعظم مصائب است ولی به هر حال وظیفه ولیٰ خدا این است که مقداری مماشات کند که بتواند سالک إلى الله را به صراط مستقیم نزدیک کند، أمّا اگر نشد، دست توّلای خود را از سر این شاگرد بر می‌دارد و او از مسیر تربیت استاد خارج شده وارد ظلمات می‌شود، چون ما برزخی بین نور و ظلمت نداریم، یا نور است یا ظلمت! بین آنها حدّ فاصلی وجود ندارد؛ اگر دست کسی از ولایت کوتاه شد وارد ظلمات می‌شود.

گاهی وقتها به آقا عرض می‌کردم: چطور می‌شود افرادی که این قدر زحمت کشیده و با عشق و محبت می‌آیند، می‌آیند، می‌آیند، أمّا یک دفعه می‌برند؟! این چطور می‌شود؟ آقا می‌فرمودند: سالک باید همیشه توجه و إنا به و تصرّعش به پروردگار بلند باشد و همیشه باید تصرّع و این حال خضوع نسبت به پروردگار را حفظ کند و همیشه از خدا بخواهد که دستش را بگیرد و آنی او را رها نکند.

معنای: رَبِّ لَا تَكُلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا<sup>۱</sup> این است که: نفس انسان سرکش است، همراه انسان حرکت کرده، هست، هست، هست، ولی هرجا که دستش بر سر لگد می‌اندازد. برای این نفس سرکش

---

۱. الكافي، ج ۲، ص ۵۸۱.

فرقی نمی‌کند، چه اول کوه باشد و چه بالای کوه باشد برای او فرقی نمی‌کند و لگد می‌اندازد، اما اگر چنانچه بالای کوه چموشی کرده لگد بیاندازد صاحب خود را از آن بالا به پائین دره انداخته خرد می‌کند و او دیگر نمی‌تواند سر بردارد.

لذا آقای حداد رضوان الله تعالیٰ علیه نسبت به شخصی که در راه بود می‌فرمودند: من در این شخص چیزی می‌بینم! بعد این شخص در امتحان مردود شد. آقای حداد فرمودند: اگر چنانچه این شخص هم برگردد دیگر به حال اوّلش برخواهد گشت؛ کوزه‌ای که بیافتد و بشکند هرچه درستش کنند مثل کوزه اوّل نخواهد شد. کسی هم که در امتحان مردود شد دیگر به حالت اوّل خود برنمی‌گردد، هرچه توبه و إنابه کند پیش خدا مثل اوّلش نمی‌شود، نه اینکه توبه او قبول نمی‌شود، توبه‌اش قبول می‌شود ولی مثل اوّل نخواهد شد.

### خطر عجب و لزوم تصرع و مسکنت

لذا فرمودند: بهترین کار این است که سالک در تمام مراحل حتی اگر به آن قله هم رسیده باشد، در تمام مراحل باید حال تصرع و مسکنت خود را حفظ کرده بگوید: خدایا! ما فقیریم، ما ذلیلیم، ما مسکینیم، ما کسی نیستیم!

می‌فرمودند: از بزرگترین خطرات برای سالک راه خدا عجب است؛ اینکه بگوید: أنا رجلُ! الآن که من دو سال خدمت آقا بودم پس من کسی هستم! پانزده سال خدمت آقا بودم پس من کسی هستم! این از بزرگ‌ترین خطرات است.

می‌فرمودند: هرچه سالک بالاتر برود باید مسکن‌ش بیشتر شود،

کما اینکه امیرالمؤمنین علیه‌السلام این طور بودند. ما از امیرالمؤمنین علیه‌السلام که بالاتر نداریم، مسکنی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام نسبت به خدا داشت را چه کسی دارد؟ آن خاکساری امیرالمؤمنین، آن گریه‌کردن‌های امیرالمؤمنین، آن تململ و به خود پیچیدن امیرالمؤمنین علیه‌السلام که تصنّعی و برای هدایت و ارشاد ما نبود، این واقعاً حال خودشان بود و ما نیز باید این حال را در خودمان ببینیم.

از وی همه مستی و غرور است و تکبّر

وز ما همه بیچارگی و عجز و نیاز است<sup>۱</sup>

باید همیشه حال عجز خودمان را حفظ کنیم، باید این عجز و نیاز را همیشه داشته باشیم، در سفر و حضر، در قیام و قعود، در وقت بلندی و وقت پستی. البته بلندی و پستی ندارد، اینها همه توهمات است؛ بلندی و پستی وجود ندارد.

خلاصه، خودی برای خود نبینیم، موجودیتی برای خودمان نبینیم، خود را با خاک یکسان ببینیم؛ اگر این طور دیدیم به مطلوب می‌رسیم و اگر این طور ندیدیم در جازده و خدای ناکرده یک‌دفعه سقوط می‌کنیم.

إن شاء الله خدا همه ما را موفق بدارد به آن مقام فناء و اندکاک در ذات پروردگار برسیم که مقدمه آن نیست‌کردن و ازبین‌بردن و ندیدن نفس است؛ خدایا! ما را به آن مقام برسان!

دو توصیه برای افراد مشتاق راه خدا

آقا می‌فرمودند: به این افرادی که خیلی مشتاق راه خدا هستند دو

۱. دیوان حافظ، ص ۴۳، غزل ۹۱.

نکته را بگوئید:

یکی اینکه: این کتابها را خوب بخوانند. فرمودند: من یک دوره معارف حقّه را در این کتابها گنجانده‌ام و مثل سائر کتابها نیست که انسان بخواند و عبور کند، نه! باید خوب بخواند که اگر کسی این کتابها را خوب بخواند یک دوره معارف به جانش نشسته و متحقّق به این معارف می‌شود.

دوّم اینکه: اخلاص داشته باشند؛ اگر چنانچه با اخلاص توان باشد مسیر خود را به سوی خدا پیدا خواهند کرد.

الحمد لله رفقا راه خود را پیدا کرده و مسیر خود را می‌روند، متنهاین کتابها را با دقّت مطالعه کنند، اینها زحمات حضرت آقاست، بلکه عمر آقاست! هر ورق از این کتابها بخشی از عمر آقاست که وقت خود را مصروف این معارف نموده و حقّاً این معارف را زنده کردن.

إن شاء الله خدا روح ایشان را شاد بگرداند و از همه ما در آن عالم خوشحال باشند. برای شادی روحشان رَحْمَ اللَّهُ مَنْ قَرَأَ الْفَاتِحَةَ مَعَ الصلوات.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرْجَهُمْ وَالْعَنْ عَدُوَّهُمْ



مجلس دوازدهم

حقانیت فعل ولی خدا (۲)



أعوذ بالله من الشّيّطان الرّجيم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

وَلَعَنةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنِ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

در هفتۀ گذشته عرض شد که حضرت آیة‌الله علامه والد معظم رضوان‌الله‌تعالی‌علیه و‌اعلی‌الله‌تعالی‌درجته در کتاب شریف/مام‌شناسی فرمودند:

« فعل ولی خدا حق است و حق جز آن چیز دگری نیست؛ نه آنکه حق چیزی است و ولی خدا فعلش را برابر حق منطبق می‌نماید. مصلحت و حکمت غیر از فعل خدا و فعل امام چیز دگری نیست، تا خداوند کارش را طبق مصلحت قرار دهد و امر کند تا امام کارش را برابر آن منطبق سازد.

نفس کار خدا مصلحت است. نفس فعل ولی خدا مصلحت و مصلحت‌ساز است. باید مصلحت و حق را از فعل امام و ولی خدا جستجو کرد، نه آنکه مصلحتی و حقی را در اندیشه پنداشت، آنگاه نظر نمود که کار امام چنین است یا چنان؟! این مطلب از دقایق و رموز عالم توحید است.

حضرت رسول الله درباره حضرت امیرالمؤمنین علیهمالسلام عرضه می‌دارد به خداوند: **اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ!** «بارخداوندا حق را به پیروی و تبعیت علی به گردش آور هر آنجاکه علی می‌گردد.» و عرضه نمی‌دارد: **اللَّهُمَّ أَدِرْ عَلَيَا مَعَ الْحَقَّ حَيْثُ دَارَ!** «بارخداوندا علی را به پیروی و تبعیت حق درآور هر کجاکه حق آنجاست.»<sup>۱</sup>

### تبیین مصلحت‌سازبودن قول و فعل ولی خدا

یک وقت گفته می‌شود: فعلی در خارج و در مقام ثبوت دارای مصلحت است سپس امام آن را انجام داده و یا أمر می‌کند شما آن را انجام دهید، ولی یک وقت مطلب بالاتر از این بوده گفته می‌شود: نفس قول و فعل امام علیهمالسلام مصلحت‌ساز است.

بنده در جائی ندیدم که یکی از بزرگان متعرض این معنی بشوند، البته «عدم الوجود لایدلٌ علی عدم الوجود» شاید بوده و بنده ندیدم، ولی در مباحثی که درباره ولایت و آیه: **النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ**<sup>۲</sup> مطرح شده کسی را ندیدم که متعرض این مطلب شده باشد که قول و فعل معصوم مصلحت‌ساز است.

در زمان طلبگی ما یکی از مراجع، در درس خارج خود درباره آیه: **النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ** بحث می‌کرد و این بحث را پیش کشید که پیغمبری که ولایتش بر انسان از خود انسان بیشتر است آیا می‌تواند به فعلی که در خارج مصلحت ندارد امر کند و آیا می‌تواند از

۱. امام‌شناسی، ج ۱۵، ص ۲۸۹ و ۲۹۰.

۲. صدر آیه ۶، از سوره ۳۳: الأحزاب.

فعلی که در خارج مصلحت دارد نهی کند؟ بعد ایشان می‌گفتند: نه نمی‌تواند! دائرة اولویت محدود است؛ یعنی همان‌طور که انسان بر خودش ولایت دارد ولی نمی‌تواند کار خلاف مصلحت انجام بدهد، پیغمبر اکرم هم نمی‌تواند کار خلاف مصلحت انجام دهد و اولی نیست! ما به بیان ایشان اعتراض کردیم که: نه! مطلب از این بالاتر است! مطلب آیه: *النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ* خیلی عمیق‌تر و دقیق‌تر و راقی‌تر از این بیانی است که شما دارید، و این معنای عالی‌تر را آقا در جلد پانزدهم کتاب امام‌شناسی متذکر شده و فرمودند که: فعل ولی خدا حق است و هر کاری که اولیاء خدا، ائمه طاهرين و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم انجام می‌دهند همه بر طبق مصلحت بوده و مصلحت‌ساز است.

ما نباید به دنبال مصلحت خارجی بگردیم و بعد از پیداکردن مصلحت خارجی، فعل ولی خدا را با آن منطبق کنیم، نه! فعل ولی خدا و کاری که امام زمان علیه السلام انجام می‌دهد، نفس همین فعل، حق است و لو اینکه ما مصلحت آن را پیدا نکنیم و اصلاً خود این فعل مصلحت‌ساز است؛ وقتی ولی خدا به کسی گفت: آقا شما این کار را انجام دهید! بعد از این فرمایش، فعل دارای مصلحت می‌شود، نه اینکه ما یک مصلحت خارجی داشته باشیم و بگوئیم: آیا این کلام امام، منطبق بر آن مصلحت هست یا نیست!

### نورانیت اولیاء خدا

بعینه مانند خورشید است؛ همان‌طور که خورشید کارش نورافشانی کردن است و عالم را روشن می‌کند، نفس و روح ولی خدا نیز

روشنی بخش عالم وجود است و فعل و قول چنین کسی،  
خواهی نخواهی مصلحت ایجاد می‌کند؛ مثل خورشیدی که با طلوع خود  
نور ایجاد می‌کند. پس ما نباید ابتدا به دنبال مصلحت خارجیه رفته و بعد  
فعل ولی خدا را بر آن منطبق کنیم؛ ولی خدا خورشید است!

بعضی‌ها می‌آمدند و از آقای حداد معجزه خواسته می‌گفتند: شما  
یک کاری انجام دهید ما ببینیم چند مرد هلالج هستید و تا کجا سیر  
می‌کنید، آیا می‌توانید در این عالم طبع تصریف کرده و تغییر و تبدیلی  
ایجاد کنید؟

آقا رضوان‌الله تعالیٰ علیه به بنده می‌فرمودند: خود وجود آقای  
حداد هزار معجزه است. کسی‌که دارای قلب سلیم باشد و لو اینکه در  
سیر و سلوک هم وارد نشده باشد نورانیت ایشان را تشخیص می‌دهد.  
بعد از یک سال که از ارتحال حضرت علامه آیة‌الله والد معظم  
گذشته بود، یکی از همین آقایان روش‌ضمیر که اهل عبادت بود ولی در  
سیر و سلوک وارد نشده بود، در حین تشریف به حرم از بنده احوال  
ایشان را سؤال کرد، عرض کرد: ایشان به رحمت خدا رفتند! خیلی  
متاثر شد و حسرت خورد. بعد گفت: آقا شما نمی‌دانید پدر شما چه بود!  
یک پارچه نور بود! یک پارچه نور بود!

با اینکه از جهت ظاهر مجالستی با ایشان نداشت و فقط گاهی  
ایشان را در حرم زیارت می‌کرد، ولی می‌گفت: یک پارچه نور بود!  
کسی‌که در سیر و سلوک نیست به‌واسطه قلب سلیمی که دارد این  
نورانیت را تشخیص می‌دهد.

همچنین یکی از اطباء که با اهل دنیا مراوده و معاشرت داشت و

اصلاً اهل سلوک نبود، البته نمازخوان بود ولی اصلاً آداب شرعیه را آن طور که باید و شاید مراعات نمی کرد، به من گفت: من یک بار بیشتر پدر شما را ندیدم ولی تا به حال در عمر خود چنین شخصیتی با این نورانیت مشاهده نکردم.

اینها برای چیست؟ به خاطر قلب سلیم است! نعمانی در کتاب غیبت خود آورده است که: عده‌ای از یمن خدمت رسول خدا رسیده و سراغ خلیفه بعد از ایشان را گرفتند، حضرت فرمودند: به این جمع نگاه کنید، هر کدام از این افراد که قلب شما به آن منعطف شده و محبت پیدا کرده و آرام می‌گیرد خلیفه بعد از من است. آنها به یکایک چهره‌ها در جمعیت نگاه کردن، سپس یکی، یکی به سراغ امیر المؤمنین عليه السلام آمدند.<sup>۱</sup>

۱. نعمانی از جابر بن عبد الله انصاری روایت می‌کند که: وَفَدَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَهْلَ الْيَمَنِ. فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: جَاءَكُمْ أَهْلُ الْيَمَنَ يَسِّونَ بَسِيسًا. فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: قَوْمٌ رَقِيقَةٌ قُلُوبُهُمْ رَاسِخٌ إِيمَانُهُمْ وَمِنْهُمُ الْمَنْصُورُ يَخْرُجُ فِي سَبْعِينَ أَلْفًا يَنْصُرُ خَلْفَى وَخَلْفَى وَصَبَّى حَمَائِلُ سُيُوفِهِمُ الْمَسْكُ.

فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَنْ وَصَّيْكَ؟ فَقَالَ: هُوَ الَّذِي أَمْرَكُمُ اللَّهُ بِالاعْصَامِ بِهِ فَقَالَ جَلَّ وَعَزَّ: وَأَعْصِمُوْا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَنْرَقُوا... فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! بِالَّذِي بَعَثْتَ بِالْحَقِّ نَبِيًّا، أَرِنَاهُ فَقَدِ اشْتَقَنَا إِلَيْهِ! فَقَالَ: هُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّهُ ءَايَةً لِلْمُؤْمِنِينَ الْمُؤْمِنِينَ، فَإِنَّ نَظَرَتُمْ إِلَيْهِ نَظَرَ مَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْفَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ عَرَفْتُ أَنَّهُ وَصَبَّى كَمَا عَرَفْتُمْ أَنَّنِي نَبِيُّكُمْ، فَخَلَلُوا الصُّفُوفَ وَتَصَفَّحُوا الوجوهَ، فَمَنْ أَهْوَتْ إِلَيْهِ قُلُوبَكُمْ فَإِنَّهُ هُوَ، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: فَاجْعَلْ أَفْنَدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوَى إِلَيْهِمْ؛ أَئِ إِلَيْهِ وَإِلَى ذُرَيْتِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

اینها نه امیر المؤمنین علیه السلام را دیده بودند و نه می شناختند، امّا قلب سليم، حق را می گیرد! قلب سليم، ولو اینکه اهل سلوک هم نباشد، نورانیت را تشخیص می دهد.

### انحطاط مخالفین اولیاء إلهی

حالا شما ببینید این اهل علم هائی که بنای بر مخالفت با اولیاء خدا گذاشته و این طور دل ایشان را خون کردند، با مرحوم آیة الله انصاری رضوان الله تعالى علیه، با مرحوم آیة الله قاضی، با مرحوم آیة الله حاج سید احمد کربلایی و با سایر بزرگان از علم و معرفت چنین برخوردهایی داشتند، شما ببینید که اینها در چه درجه‌ای از انحطاط قرار داشتند!

وقتی یک انسان عامی که از معارف اسلامی اصلاً خبر ندارد می گوید: من تا به حال فردی به نورانیت آقا ندیدم. و واقعاً در مقابل این نورانیت خاضع و خاشع می شود، شما ببینید آنهایی که درس خوانده‌اند و این طور با اولیاء خدا برخورد می کنند، چگونه این درس، آنها را به ظلمات کشیده است؟! حال هر چقدر هم تقریرات درس ایشان زیاد باشد، تقریرات درس فقه و اصول ایشان تا طاق هم چیده شده باشد. تقریرات که آدمیت نمی آورد، تقریرات که قلب سليم نمی آورد. یَوْمَ

﴿لَمْ قَالَ: ... فَتَخَلَّلُوا الصُّفُوفَ وَ تَصَفَّحُوا الْوُجُوهَ وَ أَخْذُوا بِيَدِ الْأَنْوَاعِ الْأَصْلَعِ الْبَطِينِ وَ قَالُوا: إِلَى هَذَا أَهْوَتْ أَفْنِدُتُنَا! يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَتُنَبِّهُنَّ نَبْجَةً اللَّهِ حِينَ عَرَفْتُمْ وَصَنِّيَّ رَسُولِ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ تُعَرَّفُوهُ. فِيمَ عَرَفْتُمْ أَنَّهُ هُوَ؟ فَرَفَعُوا أَصْوَاتَهُمْ يَبْكُونَ وَ يَقُولُونَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! نَظَرْنَا إِلَى الْقَوْمِ فَلَمْ تَحْنَ لَهُمْ قُلُوبُنَا وَ لَمَّا رَأَيْنَا رَجَفَتْ قُلُوبُنَا ثُمَّ اطْمَأَنَّتْ نُفُوسُنَا وَ انجَاحَتْ أَكْبَادُنَا وَ هَمَلَتْ أَعْيُنُنَا وَ اثْنَاجَتْ صُدُورُنَا حَتَّى كَانَهُ لَنَا أَبُّ وَ نَحْنُ لَهُ بَنُونَ.﴾ (الغیبة نعمانی، ص ۳۹ تا ۴۱)

لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بُنُونَ \* إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقُلْبٍ سَلِيمٍ.<sup>۱</sup> قلب سليم چیز دیگری است! شما بینید اینها چقدر در انحطاط بوده و پائین هستند که با ولی خدا مقابله می‌کنند.

مه فشاند نور و سگ عووعو کند هر کسی بر خلقت خود می‌تند<sup>۲</sup>  
آقا می‌فرمودند: تمام این مکرهای که نسبت به اهل عرفان  
می‌کنند همه به خودشان بر می‌گردد؛ و قَدْمَكَرُوا مَكْرُهُمْ وَ عِنْدَ اللَّهِ  
مَكْرُهُمْ وَ إِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لَتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ.<sup>۳</sup>

و در جای دیگر می‌فرماید: وَ قَالَ الَّذِينَ فِي الْنَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ  
آذُعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفُ عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ \* قَالُوا أَ وَ لَمْ تَكْ تَأْتِيَكُمْ  
رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَى قَالُوا فَادْعُوا وَ مَا دُعَوْا أَلْكَافِرُينَ إِلَّا فِي  
ضَلَالٍ.<sup>۴</sup> «أهل جهنم به خزنة جهنم می‌گویند: از خدا درخواست کنید تا  
برای یک روز هم که شده عذاب ما را تخفیف دهد. در پاسخ می‌گویند:  
آیا آیات پروردگار به شما نرسید؟ می‌گویند: چرا رسید! در جواب  
می‌گویند: پس خودتان دعا کنید! و دعاء کافرین در گمراهی بوده و بالا  
نمی‌رود.»

دعاء کافرین، دعاء شخصی که تاریک و سیاه‌دل است، بالا  
نمی‌رود. این افراد هرچه عبادت کنند، هرچه نماز بخوانند، یک ذره  
تکان نمی‌خورند! مگر معاندین از اهل تسنن نماز نمی‌خوانند! آن قدر

۱. آیه ۸۸ و ۸۹، از سوره ۲۶: الشّعّراء.

۲. مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص ۵۳۱، س ۸.

۳. آیه ۴۶، از سوره ۱۴: إبراهیم.

۴. آیه ۴۹ و ۵۰، از سوره ۴: غافر.

مقید هستند که وقت اذان مساجدشان پر می‌شود، یک ساعت قبل از نماز صبح برای نماز شب بیدار می‌شوند، امّا آیا این نماز شب آنها را به‌سوی خدا سوق می‌دهد؟ اصلاً و أبداً!

### ولایت اولیاء‌الله

آقا درباره یکی از آقایانی که به آقای حداد رضوان‌الله‌تعالی‌علیه دست تولی نداده بود، به بنده فرمودند: در آخر عمرش به بالین او رفتم و گفتمن: عمر شما دیگر به لب بام رسیده، ولايت را قبول کنید! ولايت که شوخي نیست؛ ولايت آقای حداد همان ولايت ائمه طاهرين رفتند ايشان هم رفته است؛ سلمان مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ؛<sup>۱</sup> یعنی ولايتش عين ولايت اميرالمؤمنين عليه‌السلام است و هیچ فرقی نمی‌کند؛ ولايت که دو تا نیست!<sup>۲</sup>

بله، نسبت به مقام عرضی، مقام اميرالمؤمنين عليه‌السلام خیلی بالاست و سلمان خیلی پائین است. امّا در مقام طولی که همان فناء در ذات أحديت باشد، اميرالمؤمنين هست، سلمان نیز هست. البته ما در مقام مقایسه نیستیم که فناء اميرالمؤمنین عليه‌السلام را با فناء سلمان فارسی مقایسه کنیم؛ نَحْنُ أَهْلَ الْبَيْتِ لَا يُقَاسُ بِنَا أَحَدٌ.<sup>۳</sup> «کسی با ما اهل بیت قیاس نمی‌شود و نباید مورد قیاس قرار بگیرد!»

۱. عيونأخبارالرضا عليه‌السلام، ج ۲، ص ۶۴.

۲. توضیح این مطلب به صورت تفصیلی، در کتاب نور‌مجید، ج ۱، ص ۲۵۹ تا ۲۶۷ آمده است.

۳. عيونأخبارالرضا عليه‌السلام، ص ۶۶.

ولی امام صادق علیه‌السلام فرمودند: **إِنَّ الْإِيمَانَ عَشْرُ دَرَجَاتٍ...**  
**وَسَلْمَانٌ فِي الْعَاشرَةِ.**<sup>۱</sup> «ایمان ده درجه دارد و سلمان همه مراتب ایمان را دارا بوده و در دهمین درجه قرار دارد.» یعنی ولایتش همان ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بوده و از هم جدا نیست! آیا سلمان آن سعه و ظرفیت امیرالمؤمنین را داراست؟ **أَبْدًا، أَبْدًا!** قطرهای از دریاست، ولی قطرهایست که او را وارد دریا کردند.

بیا در بحر و دریا شو، رها کن این من و ما را  
که تا دریا نگردی تو ندانی عین دریا را  
من مثال قطره و دریا رازدم تا بحث روشن شود و إِلَّا كُلُّ بَخْواهِيم  
مقام سلمان را بشناسیم و بدانیم مقام طولی چیست؟ مقام عرضی چیست؟ فناء چگونه است؟ بحث زیاد است، ولی به نحو اجمال روشن شد که ولایت سلمان همان ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بوده و ما دوتا ولایت نداریم!

لذا آقا به آن شخص فرمودند: عمر شما دیگر به لب بام رسیده،  
ولایت را قبول کنید! بعد خصوصی به بنده فرمودند: می‌خواستم ایشان آخر عمر مؤمن از دنیا برود.

این کلام خیلی نکته دارد! البته مؤمن مراتب زیادی دارد و منظورشان مرتبه کامل ایمان و تسليم و خروج از نفسانیت بود؛ چنانکه در بسیاری از روایاتی که در باب فضائل مؤمن آمده است، مراد مؤمن کامل است نه هر شیعه و موالي عادی.

---

۱. الخصال، ج ۲، ص ۴۴۷ و ۴۴۸.

بهشت هم درجات دارد، منازل دارد، مراتب دارد؛ یک جا، جای امیرالمؤمنین علیه السلام است که با رسول خدا هستند، یک جا جائی است که افراد بُلَه را وارد بهشت می‌کنند که: **أَكْثَرُ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْبُلَهُ.**<sup>۱</sup> «بیشتر اهل بهشت، ساده‌دلان هستند» همه‌اش بهشت است امّا درجات بهشت فرق می‌کند.

### اطاعت محض از ائمّه علیهم السّلام و اولیاء خدا

خلاصه مطلب اینکه: نباید به دنبال مصلحت خارجیه باشیم و فعل ائمّه طاهرين صلوات الله علیهم را بر آن منطبق کنیم، بلکه باید آنچه ولی خدا و پیغمبر اکرم و ائمّه طاهرين می‌فرمایند را با جان و دل قبول کنیم، چرا؟ چون نفس فعل ایشان مصلحت‌ساز است؛ اگر امرکرده و فرمودند: فلان فعل را انجام بده! نباید در این فکر باشیم که آیا این حرف درست است یا خیر؟ آیا مطابق مصلحت است یا نه؟

وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید که: بزنید و این قرآنهاي بالاي نيزه را بريزيدي! اينها در اين فكرند که قرآن احترام دارد و اين يكى از اصول مسلمه در ذهن ايشان است و با اين اصل مى خواهند فعل امیرالمؤمنين را منطبق کنند، می‌بینند منطبق نمی شود! چگونه با شمشير بزنيم تا اين قرآنها بر زمين افتاده زير سم ستور پايمال شود؟! اين اصلاً با عقل سازگار نیست؛ پس على کافر شده است! يا على، اگر دست از جنگ برنداری خودت را می‌کشیم! تا الان زیر بيرق امیرالمؤمنين عليه السلام بودند، از حالا می‌گويند: خودت را می‌کشیم!

۱. عوالى المئالى، ج ۱، ص ۷۱

پناه به خد!! حالا جای دوری نروید؛ در زمان مرحوم قاضی هم همین طور بود، در زمان مرحوم حداد هم همین طور بود؛ آنهاشی که نهایت محبت و موذت را نسبت به مرحوم حداد داشتند، وقتی در امتحان قبول نمی شدند، آنقدر تاریک می شدند که نه تنها محبتستان از بین می رفت بلکه عداوت جای آن نشسته و با ایشان دشمنی می کردند، به حدی که اگر یک چاقو به دستش می دادی حاضر بود سر آفای حداد را ببرد، سر آفای انصاری را ببرد! عجیب است!

آقا خودشان به بنده فرمودند: یکی از افرادی که خیلی به حضرت آقای حداد رضوان الله تعالیٰ علیه ارادت داشت در یک امتحان قبول نشد و از حضرت آقای حداد برگشته و آن محبتی که داشت تبدیل به دشمنی شد. او تا الان مرا قبول داشت حالا از من هم برگشته است.

این طور است! لازم نیست ما جای دوری برویم، لازم نیست به سراغ اصحاب صفیین برویم و اصحاب صفیین را پیدا کنیم، نه آقا! نفس، همان نفس است، در بوته امتحان قرار می گیرد؛ اگر خوب از آب درآمد یک نفس طیب و طاهری مثل نفس سلمان فارسی می شود و اگر نه، یکی از اصول را به عنوان اصل مسلم در ذهن خود جای داده می بیند فعل ولی خدا با آن منطبق نیست لذا با ولی خدا دشمنی می کند. فعل ولی خدا در خارج عین حق است و این بیچاره متوجه نمی شود.

البته عصمت و طهارت در ائمه علیهم السلام با اولیاء و شیعیان خاص ایشان متفاوت است؛ امام مطلاقاً معصوم است ولی شیعیان مخلص ممکن است آنچه می گویند عین متن واقع نباشد و چه بسا در مسائلی بر اساس ظاهر مشی کنند و لذا تبدل رأی و نظر پیدا کنند، ولی در هر حال

آنچه می‌گویند، از نفسانیت و کدورت خالی است و ظاهر است و وقتی در مقام تربیت افراد قرار می‌گیرند و امری می‌کنند و بر اساس باطن حکم می‌کنند سخنان دیگر عین حق است و جای رد و اعتراض ندارد.

آقا می‌فرمودند: ولی خدا حکم فرمانده را دارد، آنچه را به شاگرد در مقام تربیت بیان می‌کند عین حق است، متنه مصلحت نیست و نمی‌تواند به این سرباز زیر دست حکم و مصالح آن را بیان کند. بعد این بیچاره وقتی از خواب بیدار می‌شود که عمرش را از دست داده، سرمایه وجودیش را از دست داده، آن وقت می‌گوید: **يَحْسُرَنِي عَلَىٰ مَا فَرَطْتُ فِي جُنْبِ اللَّهِٖ ۚ وَ حَسِرَتَا! مَا تَفَرِيطَ كَرِدِيمْ، كَوْتَاهِي كَرِدِيمْ وَ بِهِ مَطْلَبْ نَرْسِيدِيمْ، لَبْ مَطْلَبْ رَا نَغْرِفِيمْ!**

البته در ماجراهی جنگ صفین امیرالمؤمنین علیه السلام برای اصحاب خود حقیقت معنا را روشن کرده و اتمام حجت نمودند و فرمودند: منم قرآن ناطق! و اینها خدعا و مکراست. ولی ایشان زیر بار حرف حق نرفتند.<sup>۲</sup>

۱. قسمتی از آیه ۵۶، از سوره ۳۹: الزمر.

۲. نصرین مزاحم در کتاب وقعة صفين، آورده است: **فَنَادَهُ سَاسِمٌ لَا يَإِمْرَةَ الْمُؤْمِنِينَ: يَا عَلَىٰ! أَجِبِ الْقَوْمَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ إِذْ دُعِيَتِ إِلَيْهِ وَ إِلَّا قَتَلْنَاكَ كَمَا قَاتَلْنَا أَبْنَ عَفَانَ! فَوَاللَّهِ لَنَفْعَلَنَا إِنْ لَمْ تُجْهِمْ!**  
**فَقَالَ لَهُمْ: وَيَحْكُمُ! أَنَا أَوَّلُ مَنْ دَعَا إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَأَوَّلُ مَنْ أَجَابَ إِلَيْهِ وَلَيْسَ يَحِلُّ لَيْ وَلَا يَسْعُنِي فِي دِينِي أَنْ أُدْعَى إِلَى كِتَابِ اللَّهِ فَلَا أَقْبَلُهُ إِنِّي إِنَّمَا أَفَاتُهُمْ لِيَدِينُوا بِحُكْمِ الْقُرْءَانِ إِنَّهُمْ قَدْ عَصَمُوا اللَّهَ فِيمَا أَمْرَهُمْ وَنَقْضُوا عَهْدَهُ وَنَبَذُوا كِتَابَهُ وَلَكِنَّ قَدْ أَعْلَمُتُكُمْ أَنَّهُمْ قَدْ كَادُوكُمْ وَأَنَّهُمْ لَيْسُوا بِالْعَمَلِ بِالْقُرْءَانِ يُرِيدُونَ! قَالُوا: فَابْعَثْ إِلَى الْأَشْرَرِ لِيَأْتِيَكُمْ.**  
 (وقعة صفين، ص ۴۸۹ و ۴۹۰)

در هفته قبل عرض کردیم باز مجدداً عرض می‌کنم: این کتابهای مرحوم آیة‌الله علامه والد معظم رضوان‌الله‌تعالیٰ علیه در نهایت متنant و دقّت و عمق نسبت به مطالب حقّه و معارف إلهیه است. انسان باید این کتابها را با دقّت بخواند. گاهی یک جمله آن نیاز به تبیین دارد و انسان می‌تواند ده جلسه درباره آن یک جمله صحبت کند.

این مطلب که فعل امام علیه‌السلام مصلحت‌ساز است، مطلبی است که بیان نشده، همه می‌گویند: مصلحت در خارج است و باید فعل ولی خدا را بر آن منطبق کرد، چون ولی خدا که خلاف مصلحت انجام نمی‌دهد. بله درست است، ولی خدا خلاف مصلحت انجام نمی‌دهد، اما مطلب از اینها بالاتر است! خود فعل مصلحت می‌سازد، این زمین طلا بیرون می‌دهد، این زمین طلا بیرون می‌دهد، این نفس، نفسی است که حق بوده و غیر از حق از آن تراوشن نمی‌کند، غیر از حق از آن تراوشن نمی‌کند! از کوزه همان برون تراود که در اوست!

**اللَّهُمَّ أُورِّ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ.**<sup>۱</sup> «بار خداوند! حق را با علی بچرخان.» نه اینکه علی را به دنبال حق بچرخان، به این صورت که یک مصلحتی باشد و علی به دنبال آن مصلحت برود، نه! حق را به دنبال علی بچرخان و علی محور حق باشد!

خیلی دقّت لازم است برای اینکه انسان عمر خود را به بطالت نگذراند. انسان یک عمر که بیشتر ندارد، این هم روز به روز می‌رود. امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: **فَإِنِّي أَمْرُؤٌ ضَنِينٌ بِنَفْسِي.**<sup>۲</sup> «من نسبت به

۱. کشف الغمّة، ج ۱، ص ۱۴۷.

۲. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۶.

عمر خود بخیل هستم.» و نمی خواهم به بطالت بگذرد.

آقا می فرمودند: بعضی سی سال، چهل سال می آیند ولی تکان نمی خورند، اما بعضی در دو سال عالم مثالشان را نیز طی می کنند. اینها به خاطر عمل است! یک وقت انسان با خواسته هایش می آید، با یک چمدان خواسته می آید، اما یک وقت همه چمدانها را ریخته و تنها می آید، لخت می آید. اگر با این چمدانها بباید بارش سنگین است، اما اگر تنها بباید می تواند سریع از کوه بالا برود.

آقا می فرمودند: کسی که کوه می رود با خود اسباب و وسائل نمی آورد، اگر مواد غذائی هم می آورد موادی کم حجم و پر قوت مثل چند خرما یا چند قند می آورد. اما اگر قرار باشد یک دیگ همراه خود بیاورد، باید چند نفر را استخدام کند که وسائل او را بکشند.

آقا می فرمودند: کسی که در راه خدا می آید باید مجرد باشد، باید اراده خود و خواسته های نفسانی خود را کنار بگذارد و مجرد بباید. هرچه در وجودش هست کنار بگذارد و فقط آنچه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امام معصوم فرمودند، سمعاً و طاعةً انجام دهد.

در این صورت زود می رسد، سریع به جلو می رود!

**اللَّهُمَّ وَفَقْنَا لِمَا تُحِبُّ وَتَرَضِي وَجَبَّنَا عَمَّا يُسْخِطُكَ وَتَنْهَى.**

جهت شادی روح مرحوم آیة الله علامه والد معظم رحم الله من يقرأ الفاتحة مع الصّلوات!

**اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرْجَهُمْ وَالْعَنْ عَدُوَّهُمْ**

## فهرست منابع و مصادر



## فهرست منابع و مصادر

١. القرآن الكريم، مصحف المدينة النبوية، به خط عثمان طه.
٢. نهج البلاغة، سيد رضي، تحقيق دكتور صبحي صالح، هجرت، قم، طبع اول، ١٤١٤ هـ.
- \* \* \*
٣. الاختصاص، شيخ مفيد، تصحیح على أكبر غفاری، المؤتمر العالمي لألفية الشیخ المفید، قم، طبع اول، ١٤١٣ هـ.
٤. إرشاد القلوب إلى الصواب، حسن بن محمد دilmي، الشّریف الرّضی، قم، طبع اول، ١٤١٢ هـ.
٥. الإقبال بالأعمال الحسنة (إقبال الأعمال)، سید ابن طاوس، تحقيق قیومی اصفهانی، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، طبع اول، ١٣٧٦ هـ.
٦. الأماںی، شیخ صدوق، کتابچی، طهران، طبع ششم، ١٣٧٦ هـ.
٧. الأماںی، شیخ طوسي، دار الثقافة، قم، طبع اول، ١٤١٤ هـ.
٨. الأماںی، شیخ مفید، دفتر انتشارات اسلامی، قم، طبع اول، ١٤١٣ هـ.
٩. امامشناسی، علامه آیة الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی، علامه طباطبائی، مشهد.
١٠. بحار الأنوار الجامعۃ لدرر أخبار الأئمۃ الأطهار، علامه ملا محمد باقر مجلسی، دار إحياء التراث العربي، بيروت، طبع دوم، ١٤٠٣ هـ.
١١. تحریر الأحكام، علامہ حلی، مؤسسة امام صادق علیہ السلام، قم، طبع اول، ١٤٢٠ هـ.
١٢. تحف العقول عن عالی الرسول صلی اللہ علیہ وسلم، ابن شعبۃ حرانی، دفتر انتشارات اسلامی، قم، طبع دوم، ١٤٠٤ هـ.

١٣. تحفة المراد شرح قصيدة مير فندر سکی، حکیم دارابی، الزهراء، طهران، طبع اول، ۱۳۷۲ هش.
١٤. تذكرة الفقهاء، علامه حلی، مؤسسه ؑالبیت علیہم السّلام، قم، طبع اول، ۱۳۶۳ هش.
١٥. التعلیقۃ علی المکاسب، سید عبدالحسین لاری، المعارف الإسلامية، قم، طبع اول، ۱۴۱۸ هق.
١٦. تفصیل وسائل الشیعۃ إلی تحصیل وسائل الشریعۃ، شیخ حرّ عاملی، مؤسسه ؑالبیت علیہم السّلام، قم، طبع اول، ۱۴۰۹ هق.
١٧. توحید عالمی وعینی، علامة آیة الله حاج سید محمد حسین حیسینی طهرانی، علامه طباطبائی، مشهد، طبع هشتم، ۱۴۳۲ هق.
١٨. تهذیب الأحكام، شیخ طوسی، دارالكتب الإسلامية، طهران، طبع چهارم، ۱۴۰۷ هق.
١٩. جامع الأخبار، محمد بن محمد بن شعیری، حیدریه، نجف اشرف، طبع اول.
٢٠. جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، آیة الله حاج سید احمد خوانساری، إسماعیلیان، قم، طبع دوم، ۱۴۰۵ هق.
٢١. جنة الأمان الواقعية وجنة الإيمان الباقة (مصابح كفعیمی)، شیخ ابراهیم کفعیمی، دارالرضی - زاهدی، قم، طبع دوم، ۱۴۰۵ هق.
٢٢. الخصال، شیخ صدوق، تصحیح علی أكبر غفاری، دفتر انتشارات اسلامی، قم، طبع اول، ۱۳۶۳ هش.
٢٣. دعائیں إسلام، نعمان بن محمد تمیمی، مؤسسه ؑالبیت علیہم السّلام، قم، طبع دوم، ۱۳۸۵ هق.
٢٤. دیوان حافظ، خواجه حافظ شیرازی، امیرکبیر، طهران، طبع هشتم، ۱۳۶۱ هش.
٢٥. دیوان حکیم قآنی، میرزا حبیب الله قآنی شیرازی، به خط عبدالکریم شیشجوانی، تاریخ کتابت ۱۳۰۲ هق.

٢٦. روح مجرد، علامه آية الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی، علامه طباطبائی، مشهد، طبع هشتم، ۱۴۲۵ هق.
٢٧. روضة المتقين فی شرح من لا يحضره الفقيه، ملا محمد تقی مجلسی، بنیاد فرهنگ اسلامی، قم، طبع دوم، ۱۴۰۶ هق.
٢٨. السرائر الحاوی لتحریر الفتاوى، ابن ادریس حلّی، ذفتر انتشارات اسلامی، قم، طبع دوم، ۱۴۱۰ هق.
٢٩. سعینیة البحار و مدینة الحكم والآثار، شیخ عباس قمی، اسوه، قم، طبع اول، ۱۴۱۴ هق.
٣٠. السیرة النبویة، ابن هشام، دارالمعرفة، بیروت.
٣١. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، محقق حلّی، اسماعیلیان، قم، طبع دوم، ۱۴۰۸ هق.
٣٢. علّة الداعی ونجاح الساعی، ابن فهد حلّی، تحقيق موحدی قمی، دارالكتب الإسلامية، طبع اول، ۱۴۰۷ هق.
٣٣. علل الشرائع، شیخ صدوق، داوري، قم، طبع اول، ۱۳۸۵ هق.
٣٤. عوالياللکالى العزيریة فی الأحادیث الدینیة، ابن أبي جمهور أحسانی، دارسیدالشهداء، قم، طبع اول، ۱۴۰۵ هق.
٣٥. عيون أخبار الرضا عليه السلام، شیخ صدوق، نشر جهان، طهران، طبع اول، ۱۳۷۸ هق.
٣٦. الغایر فی الكتاب والسنّة والأدب، علامه امینی، مرکز الغدیر للدراسات الإسلامية، قم، طبع اول، ۱۴۱۶ هق.
٣٧. الغیبة، ابن ابی زینب نعمانی، نشر صدوق، طهران، طبع اول، ۱۳۹۷ هق.
٣٨. فلاح المسائل ونجاح المسائل، سیدابن طاوس، بوستان کتاب، قم، طبع اول، ۱۴۰۶ هق.
٣٩. الكافی، ثقة الإسلام کلینی، تحقيق على أكبر غفاری، دارالكتب الإسلامية، طهران، طبع چهارم، ۱۴۰۷ هق.

٤٠. کامل الزیارات، ابن قولویه، تصحیح علامه امینی، دارالمرتضویة، نجف اشرف، طبع اول، ۱۳۵۶ هـ.
٤١. کتاب الشهادات، آیة الله حاج سید محمد رضا گلپایگانی، قم، طبع اول، ۱۴۰۵ هـ.
٤٢. کشف الغمة فی معرفة الأئمة، علی بن عیسیٰ اربلی، بنی هاشمی، تبریز، طبع اول، ۱۳۸۱ هـ.
٤٣. کلایات شمس تبریزی، ملا جلال الدین محمد بلخی رومی، طایله، طهران، طبع اول، ۱۳۸۴ هـ.
٤٤. المبسوط فی فقه الإمامیة، شیخ طوسی، المرتضویة، طهران، طبع سوم، ۱۳۸۷ هـ.
٤٥. مثنوی معنوی، ملا جلال الدین بلخی رومی، به خط سید حسن میرخانی، تاریخ کتابت ۱۳۷۴ هـ.
٤٦. مرآۃ العقول، ملا محمد باقر مجلسی، دارالکتب الإسلامية، طهران، طبع دوم، ۱۴۰۴ هـ.
٤٧. مسالک الأفہام إلی تنتیح شرائع الإسلام، شهید ثانی، المعارف الإسلامية، قم، طبع اول، ۱۴۱۳ هـ.
٤٨. مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل، میرزا حسین نوری طبرسی، مؤسسه ئال‌بیت علیهم السلام، قم، طبع اول، ۱۴۰۸ هـ.
٤٩. مصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی، فیومی، دارالرضی، قم، طبع اول.  
- مصباح کفعتمی ھـ جنۃ الامان الواقعیة وجنۃ إلا یمان الباقیة
٥٠. معادشنسی، علامه آیة الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، علامه طباطبائی، مشهد.
٥١. مفاتیح الجنان، حاج شیخ عباس قمی، به خط طاهر خوشنویس، اسلامیه، طهران، تاریخ کتابت ۱۳۵۹ هـ.

٥٢. مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة، سيد جواد عاملی، دفتر انتشارات إسلامی، قم، طبع اول، ١٤١٩ هـ.
٥٣. مکارم الأخلاق، حسن بن فضل طبرسی، الشّریف الرّضی، قم، طبع چهارم، ١٤١٢ هـ.
٥٤. المکاسب، شیخ مرتضی انصاری، مجتمع الفکر الإسلامی، قم، طبع نهم، ١٤٢٥ هـ.
٥٥. مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، ابن شهرآشوب، علامه، قم، طبع اول، ١٣٧٩ هـ.
٥٦. من لا يحضره الفقيه، شیخ صدوق، تحقيق على أكبر غفاری، دفتر انتشارات إسلامی، قم، طبع دوم، ١٤١٣ هـ.
٥٧. منية المرید فی عادیۃ المغایر و المستغایر، شهید ثانی، تحقيق رضا مختاری، دفتر تبلیغات إسلامی، قم، طبع اول، ١٤٠٩ هـ.
٥٨. النّوادر، قطب راوندی، دارالكتاب، قم، طبع اول.
٥٩. نور مجرد، ج ١، آیة الله حاج سید محمد صادق حسینی طهرانی، علامه طباطبائی، مشهد، طبع اول، ١٤٣٣ هـ.
٦٠. نهج الحق وكشف الصدق، علامه حلّی، دارالكتاب اللبناني، بيروت، طبع اول، ١٩٨٢ م.
٦١. وسائل الشیعة ⇔ تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشّریعة وسائل الشیعة ⇔ تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشّریعة
٦٢. ولایت فقیه در حکومت اسلام، علامه آیة الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، علامه طباطبائی، مشهد.



**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**  
**مُوَسَّهُ تَرْجِمَةِ وَنُشُرِّ «دُورَةِ عِلْمٍ وَمَعَارِفِ إِسْلَامٍ»**  
 ازتیانات  
 حضرت علامہ آئندہ حاج سید محمد حسین صنیع طرانی قدس سلسلہ الرُّکنیۃ

### الف: دوره علوم و معارف اسلام

١. **الله شناسی** «سه جلد»
٢. **امام شناسی** «هجدہ جلد»
٣. **معاد شناسی** «ده جلد»
٤. **رسالہ سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم**
٥. **رسالہ لب الباب در سیر و سلوک اولی الاباب**
٦. **توحید علمی و عینی** در مکاتیب حکمی و عرفانی
٧. **مهرتابان یادنامہ و مُصاحبات تلمیذ و علامہ عالم ربیانی علامہ سید محمد حسین طباطبائی تبریزی** افاض الله علیہا مِن برکاتُ تُربتہ
٨. **روح مجرّد یادنامہ موحد عظیم و عارف کبیر حاج سید هاشم حداد**  
افاض الله علیہا مِن برکاتُ تُربتہ

٩. رسالت بدیعه فی تفسیر ءایة: الْبَحْالُ قَوَامُونَ عَلَى النِّسَاءِ... «به زبان عربی و ترجمه آن به زبان فارسی»
١٠. رسالت‌نوین درباره بناء إسلام بر سال و ماه قمری
١١. رسالت‌حول مسائله رؤیت‌الهلال
١٢. وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، به انضمام: رسالت دولت اسلام و خطبه عید فطر سال ۱۳۹۹ هجری قمری
١٣. ولا بیت فقیه در حکومت اسلام «چهار جلد»
١٤. نور ملکوت قرآن «چهار جلد»
١٥. نگرشی بر مقاله بسط و قبض تئوریک شریعت دکتر عبد‌الکریم سروش
١٦. رسالت‌نکاحیه: کاہش جمعیت ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین
١٧. نامه نقد و اصلاح پیش‌نویس قانون اساسی طبع شده به ضمیمه کتاب وظیفه فرد مسلمان
١٨. لمعات الحسین برخی از کلمات و مواقع و خطب حضرت سید الشهداء ابی عبدالله الحسین علیه السلام
١٩. هدیه خدیریه: دونامه سیاه و سپید

#### ب: سائر مکتوبات

٢٠. تفسیر آیه موبدت: قُلْ لَا أَشْعُلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا أُمْوَادَةٌ فِي الْقُرْبَى وَ نَحْسَنَى قربانی (حضرت زهرا و فرزندشان حضرت محسن سلام الله علیہما)
٢١. انوار الملکوت نور ملکوت روزه، نماز، مسجد، قرآن، دعا (خلاصه مواقع ماه مبارک رمضان سال ۱۳۹۰ هجری قمری)
٢٢. سرالفتوح ناظر بر پرواژه روح

۲۳. رساله فقهای حکیم طبع شده به ضمیمه کتاب سرالفتوح
۲۴. رساله فی الاجتهاد و التقلید تقریرات درس خارج اصول محقق مدقق فقیه اصولی  
مرحوم حضرت آیة الله حاج شیخ حسین حلی رحمة الله علیه در مبحث اجتهاد و تقلید
۲۵. الخیارات تقریرات درس خارج فقه مکاسب مرحوم حضرت آیة الله حاج  
شیخ حسین حلی رحمة الله علیه در مبحث مبحث خیارات
۲۶. القطع والظن تقریرات درس خارج اصول علامه محقق فقیه اصولی مرحوم  
حضرت آیة الله العظمی حاج سید أبو القاسم خوئی رحمة الله علیه در مبحث قطع و ظن

### ج: سائر منشورات

۲۷. آیت نور یادنامه عارف بالله و بامر الله، سید الطائفین حضرت علامه آیة الله  
حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی افاض الله علیینا من برکات تربته  
این کتاب توسط چند تن از فضلاه تدوین شده و به جمع آوری گوشاهائی از  
زندگی و شخصیت ایشان که در لابلای کتب و آثارشان بیان شده، پرداخته است.
۲۸. نور مجید «سه جلد» یادنامه عارف بالله و بامر الله، سید الطائفین حضرت  
علامه آیة الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی افاض الله علیینا من برکات تربته  
این کتاب مجموعه‌ای از نوشت捷ات و فرمایشات حضرت آیة الله حاج سید  
محمد صادق حسینی طهرانی مدظله‌العالی است که در لجنه علمی مؤسسه ترجمه و  
نشر دوره علوم و معارف اسلام تحریر و تدوین گردیده است.
۲۹. جذب عشق تفسیر آیه شریفه: وَ الَّذِينَ إِمْتُوا أَشَدُ حُبًّا لِلَّهِ  
تقریرات قسمتی از دروس تفسیری عرفانی حضرت آیة الله حاج سید  
محمد صادق حسینی طهرانی مدظله‌العالی و بررسی ارزش و ضرورت عشق  
پروردگار و راههای تحصیل محبت‌الله.

۳۰. گلشن أحباب در کیفیت سیر و سلوک اولی الالباب مجموعه‌ای از مواضع اخلاقی عرفانی حضرت آیة الله حاج سید محمد صادق حسینی طهرانی مدظلله‌العالی در جلسات انس و ذکر خداوند

نکات و موضوعاتی همچون: توحید حضرت حق، تبعیت از پیامبر و ائمه علیهم السلام، مراقبه، عشق و محبت، طلب، تسليم، ذکر، ابتلات راه خدا، معرفت نفس، تهدیب و مجاهده با نفس و فناء فی الله، عمدۀ محتوای این جلسات بوده است.

۳۱. بادۂ توحید در کربلای عشق مجموعه مواضع حضرت آیة الله حاج سید محمد صادق حسینی طهرانی در دهه اول ماه محرم‌الحرام سنّه ۱۴۱۵ هجریّه قمریّه شرح و توضیح برخی از کلمات دربار حضرت سید الشّہداء علیه السلام و ادعیه منسوب به ایشان، فقر و احتیاج تمامی موجودات به پروردگار، قطع تعلقات و دلستگی‌ها به غیر خدا و فلسفه نزول بالاها بر مؤمنین، برخی از مباحثی است که در این مجالس بررسی گردیده است.

\* \* \*

اکثر این کتب تحت إشراف این مؤسسه به عربی و برخی از آنها به انگلیسی ترجمه و طبع شده است. مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام